

از گروه انتشارات کیهان

# زنندون

## «قصه عشق»

پرفروش‌ترین و مشهورترین  
کتاب روز جهان در این  
شماره تلخیص شده است.

# LOVE STORY

شماره سیصد و چهارده  
شنبه بیست و یکم فروردین‌ماه ۱۳۵۰  
بها - ۲۰ ریال

# تازه‌های بازار

خرید کردن! نگو که کار خیلی سختیه. آنهم توی این تهرون بزرگه خیابونهای چندکیلومتری داره! اما مجله زدن روز این مشکل شمارا به آسانی حل کرده است. همه روزه بازاربهای با سلیقه‌ها بتمام گوشه و کنارهای این شهر سر میزنند و تازه های بازار را در این صفحه بشما عرضه میکنند - قبل از رفتن خرید این صفحه را حتما مطالعه کنید.

تلفن‌های تازه‌های بازار ۸۷ داخلی ۳۱۰۲۵۱ - ۳۰۱۵۶۱  
۳۰۱۵۶۸



بمارك موم سرد توجه فرمائيد. تاجنس دیگری را بنام موم سرد بشما ندهند.

**موم سرد**  
جدیدترین پدیده عصر ما برای ریشه کن کردن موهای دست و پا و صورت بدون درد قوطی های کوچک ۷۵ ریال مخصوص یکسال مصرف صورت موم سرد در تمام داروخانه ها موجود است. نمایندگی دارویی الوند (۳۹۲۱۶۸ برای ایپلاسیون) (برداشتن مو در محل) تلفن ۸۲۱۷۴۵ با وقت قبلی

## فروشگاه تشکری

گردآورنده لوازم آرایشهای - هناروبنشتاین - لاتکوم - رولن - دورتی گری - آون - آیر فرانسه و پانزده رقم لوازم آرایش دیگر در تمام روز راهنمایان آرایشی فروشگاه تشکری در خدمت خانمها و دوشیزگان محترم هستند.  
فروشگاه تشکری از ساعت ۷/۴ صبح الی ۹ شب باز است.  
آدرس: میدان ۲۴ اسفند - تلفن ۶۶۴۵۰ - ۶۶۸۱۸۲

## دکوراسیون و تجهیزات آشپزخانه راطا

قبل از تهیه و سفارش هرگونه سرویس آشپزخانه از نمایشگاه مدرن راطا دیدن فرمائید  
راطا جاده قدیم شمیران سه راه ضرابخانه جنب اتوبانک پارس  
تلفن ۷۷۲۶۵۶

## سازمان تزئینی رگسانا



نماینده کاغذهای دیواری ساندرسن دسوتو و پاناما و کرکره آمریکایی لوکس Luxaflex و کفپوش وینیلکس Vinylex و انواع موکت‌های خارجی و داخلی و عالیترین پارچه‌های پرده‌ای و رومبلی و مخمل خارجی و داخلی با دوخت نصب استیل و مدرن و متخصص پرده های سینما و تاتر با استفاده از تخفیف مخصوص و دکوراتورهای با سابقه در اسرع وقت آماده سفارشات میباشیم.  
خیابان ضرابخانه جنب دراک آباد تلفن ۷۷۲۱۵۱

آبونمان مجله زدن روز  
۳۱۲۱۹۳

دفتر براتی مشاور املاک  
تجریش خیابان پهلوی نیش باغ فردوس  
تلفن ۸۵۲۵۷۵

**طرح و پارچه‌های اختصاصی برای لباسهای شب کوکتل و عروس**  
خیابان پهلوی روسروی  
تلویزیون کانال ۳  
خیابان توانیر دست  
راست شماره ۷ تلفن  
۶۲۹۶۵۴

**مهندسین باغبان**  
طرح، کاشت و نگهداری فضای سبز منزل خود را از گروه مهندسین باغبان بخواهید. تلفن ۳۸۸۹۶ و ۴۹۶۹۰  
**سالن آرایش شانه**  
زیر نظر متخصص فن آرایش از آلمان آماده پذیرائی است  
آدرس: تخت طاوس چهارراه روزولت بلاک ۷

**آرایش و زیبایی شیده**  
دیپلمه از پاریس  
خیابان نادرشاه بالاتر از بیه بنزین کوچه نجفی بلاک ۱۴  
**نیوکارواش**

**آتوس ریس اتوماتیک سریع**  
موسه‌ای است که برای تسهیل سرعت در امر نظافت اتومبیل شما به وجود آمده است. اتومبیل شما در مدت ۵ دقیقه با شامپو و پولیش مخصوص با کارت آبونمان فقط با ۵۰ ریال روشویی میشود.  
نیوکارواش بدت نیم ساعت و با ۱۴۰ ریال ماشین شما را سرویس کامل میکند در مدت سرویس شما میتوانی از بوفه مجهز نیوکارواش برای تمدد اعصاب استفاده نمائید.  
شستوی دوشکهای پارچهای با مواد مخصوص پذیرفته میشود.  
**خیابان شاه عباس بین تخت طاوس و جاده نظامی عباس آباد**  
تلفن ۶۲۰۲۸۵

**فروشگاه ژان**  
مرکز بخش سوار کادوس S.I. دهن بازو، سرشویی، سوار دستی، و جای بیگودی، بابلیس و کلیه لوازم مورد نیاز آموزشگاهها و آرایشگاههای زنانه در ایران  
فردوسی خیابان منوچهری  
بلاک ۲۷۸ تلفن ۳۰۲۹۴۲

## کیف و کفش خورجین

خورجین مغازه مخصوص خانمهای شیک پوش شناخته شده. شما که اهمیت به لباس خویش میدیدید حتما کیف و کفش خورجین برانزنده شماست. عباس آباد چهارراه فرحشمالی بلاک ۲

ظروف متنوع کریستال  
اعلا رسید  
**اسپارک**

لاله‌زار نو تلفن ۳۱۷۱۹۲  
با ۲۵٪ تخفیف

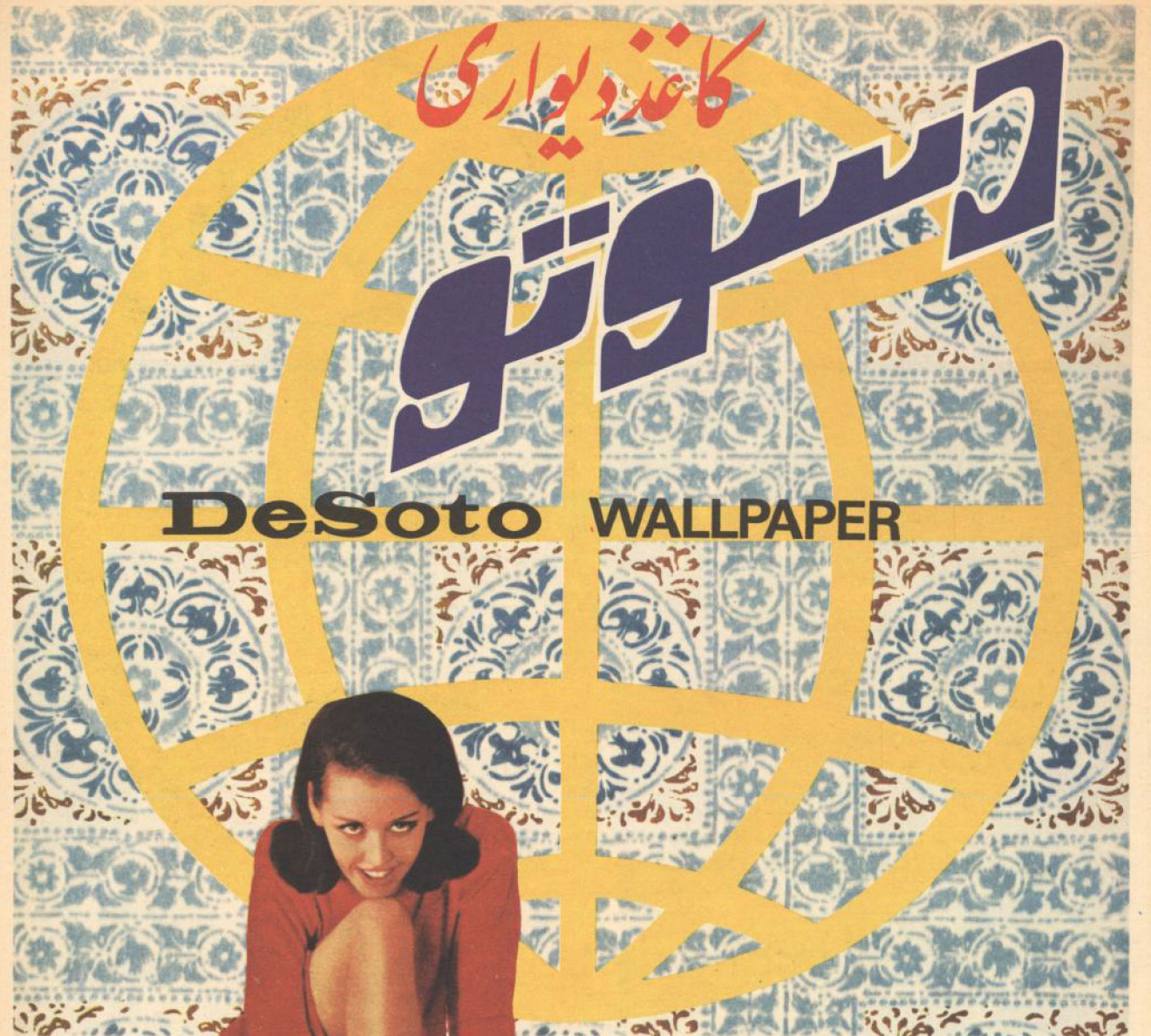
**بوتیک دژ**  
بلوار الیزابت وصال شیرازی  
روبروی بیمارستان آریا  
بلاک ۱۳۰

**سالن چلوکباب و پذیرائی پارس**

با بهترین چلوکباب و چوجه کباب در هوای مطبوع و دکوراسیون عالی کادر مجهز و مجرب در امر پذیرائی انتظار تشریف فرمائی شما را دارد ضمنا سالن برای جشنهای عروسی آماده است.  
خیابان قدیم شمیران بالاتر از سینما مولن روز تلفن ۷۵۶۹۱۹

**موسسه آیفون سانترال**  
بخش انواع در باز کن های برقی  
فقط با يك تلفن در باز کن برقی با شناسی سری بدون پیش قسط در ۶ قسط با ۵ سال تضمین در منزل شما نصب میشود.

تعمیرات در باز کن برقی سرویس و تعمیر گولر در اسرع وقت تلفن ۴۱۵۸۱  
از شهرستانها نماینده فعال می‌پذیریم. ۲۴ اسفند اول آیزنهاور بین جمشید آباد و بختیار بلاک ۱۵۹



کاغذ دیواری  
**دسوتو**  
DeSoto WALLPAPER

**دسوتو معروفترین کاغذ دیواری در سراسر جهان**



خیابان قدیم شمیران  
تلفن ۷۵۵۰۰۰  
۷۵۵۱۱۱

**سایپ روشن**

نماینده انحصاری  
دایران

شیراز سایپ روشن - خیابان لطفعلیخان زند تلفن ۵۸۸۸ سایپ روشن در مشهد - خیابان خسروی. تلفن ۷۷۷۹ سایپ روشن در اصفهان خیابان فردوسی تلفن ۵۹۲۲ سایپ روشن در خرم‌آباد - خیابان ششم بهمن نعمت‌اله الی شهباز: فروشگاه مشعل - خیابان رضا شاه کبیر تلفن ۳۳۷ رامسر فروشگاه کالای نوین سید زمان سجادی چالوس فروشگاه سینا تلفن ۴۲۲ بابل نمایشگاه پرده میل پرتو - خیابان گلستان تلفن ۳۰۰۱ شاهی فروشگاه علی‌نقی رحبر - میدان شاه تلفن ۲۳۰ بهشهر: فروشگاه پیروزی - تلفن ۱۲۸ ترگان: دفتر فنی بهساز - میدان پهلوی تلفن ۵۳۵

# برای تقویت موهایتان

آنها را با

شامپو

# استیل بیان

بشوئید

## STILBEPAN

شامپوی معروف کارخانه داگرا - هلند

با ترکیبات اسید پانتوتانیک

از گروه ویتامین B کمپلکس

با قدرت پاک کنندگی زیاد

برای سلامت لطافت و شفافیت موهای شما

# استیل بیان

در چهار نوع برای موهای: چرب، خشک، معمولی و کم رشد



بریز و زمشکی، دیروز قهوه‌ای و امروز هر رنگی که بخواهید

با ایگورارویال

رنگ موی خود را آسان عوض کنید و مطمئن باشید.

ایگورارویال با:

\* قدرت پوشش بی نظیر

\* طرز مصرف آسان

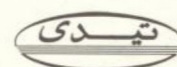
\* دوام پیش‌تر

در ۵۷ رنگ مقنون کننده و دلپذیر

از میان آنها به آسانی می‌توانید رنگ

موی دلخواه خود را که چهره شما

را زیباتر جلوه می‌دهد انتخاب کنید.



Schwarzkopf

# سیاسی شدن زن!

## گفت و گو در باره بخشنامه اخیر سازمان زنان

سازنده در خدمات سیاسی و اجتماعی هستند؟

از این گذشته این سؤال مطرح بود که: اگر سازمان زنان ایران از خدمات سیاسی باید بدور باشد و از مشارکت در این قسمت که امتیاز عمده آن عضویت در قوه مقننه است منع گردد، آیا این مهجوریت سبب نخواهد شد که زن به حقوق سیاسی خود نرسد و از کسب تجربه در کارهای سیاسی برای همیشه ممنوع گردد؟

مشور انقلاب شاه و ملت حاوی تفویض دو حقوق سیاسی و اجتماعی به زن بوده است و در اینصورت سازمان زنان که مرکز اصلی خدمات عمومی و اجتماعی زن است چگونه میتواند دور سیاست راقلم بکشد و خود را از جمیع مسائل سیاسی که بهرحال شامل قوه مقننه نیز خواهد شد کنار بکشد؟ پس تکلیف ایفای حقوق

سیاسی زن چه میشود؟ آیا سازمان زنان نباید اعضای در صف پارلمان داشته باشد تا عدالتی از حقوق زن در حین قانونگذاری مدافعه کنند و یک سلسله اقدامات قانونی برای احقاق حق زنان کارگر - کارمند و شاغل و رفع تبعیض از حقوق اجتماعی و خانوادگی و مدنی زن ایرانی بجای آورند؟ آیا سازمان زنان نباید مکتبی برای تربیت خانم های لایق و فعال باشد که آمادگی

و استعداد شرکت در امور سیاسی را دارند؟ اگر سازمان زنان فرصت آموزش ها و کسب تجربه های سیاسی را به زنان تحصیلکرده و جوان ندهد پس مشاغل سیاسی کشور برای ابد در انحصار آقایان باقی خواهد ماند و زن جز آنکه در رشته مددکاری و پرستاری و تعلیم و تربیت و سرکتری منحصرا امکان فعالیت داشته باشد سایر درها برویش بسته خواهد ماند.

در جواب این سؤالات آشنایان به طرح عمومی سیاسی کشور می گفتند:

حزب قانونی تشکیلات و کمیته های زنانه دارند و هرزنی که مایل به شرکت در کار سیاسی است میتواند از طریق عضویت در احزاب به آرزوی خود برسد.

این پاسخ ولو آنکه متضمن یک ارائه طریق بود ولی سؤال دوم را پیش می آورد که می گفت:

پس تکلیف اعضای کارآمد و فعال و لایق سازمان زنان چه میشود؟ آیا عضویت و فعالیت آنها در سازمان غیر سیاسی زنان باید رادع و مانعی در راه فعالیت سیاسی ایشان برای ابد بشود و

بقیه در صفحه ۱۱۶

آشنا کردن زن به حقوق و تکالیف اجتماعی و خانوادگی اوست و در این آموزشگاه از طریق خدمات داوطلبانه به خانم های روشنفکر و فعال و تحصیلکرده مجال داده میشود تا در پیشبرد و گسترش فلسفه منشور انقلاب شاه و ملت که یکی از اصول مهم آن تقویت بنیان نهضت آزادی زن و ایفای حقوق اوست بکوشند و جامعه زنان را که قرن ها از حقوق اجتماعی محروم بوده اند با قوانین و آئین های جدید آشنا کنند و در زندگی زن ایرانی رفورم و تجدید و تحریک بوجود آورند. بنابراین بخشنامه اخیر تغییر در سیاست کلی سازمان زنان نمیدهد و به آن رنگ سیاسی مستقلی نخواهد بخشید.



از تاریخ تاسیس سازمان زنان همیشه تاکید گردانندگان و هیئت عامله برای بوده که این سازمان نقش سیاسی نداشته و تمام کوشش های خود را صرف خدمات داوطلبانه فرهنگی و اجتماعی کند و هدف کمیته های اجرایی حل مشکلات زن ایرانی در چهارچوب مقررات عمومی با الهام از اصل اعطای حقوق مساوی به زن و مرد در منشور انقلاب شاه و ملت است.

در طول سال اخیر نیز فعالیت های اجرایی سازمان زنان تنها متمرکز در کادر مسائل فرهنگی - حقوقی - آموزشی و اجتماعی بوده و نه کمیته اجرایی سازمان در طول سال ۴۹ مرکب از ۳۵۰ تن از خانم های تحصیلکرده و متخصص کار اصلی شان برنامه ریزی و مطالعه در رشته مبارزه بایسواد - تامین بهداشت و رفاه خانواده - حفظ حقوق و حمایت خانواده - حل مسائل زنان شاغل - رسیدگی به امور دانشجویان دختر - امور بین المللی - امور هنری و غیره بوده است. همه این خدمات بطور داوطلبانه صورت گرفته و کمیته ها عرصه ای برای ابراز لیاقت، و سنجش حسن نیت و صمیمیت خانم های دلوز و فعال بوده است.

در مقابل این خدمات بدون اجر و مزد همیشه این سؤال در اذهان خدمتگزاران سازمان زنان وجود داشته که اگر پاداش و حقوق مستقیم به زنان لایق و فعال و علاقمند به امور عمومی داده نمیشود آیا نباید با استفاده از استعداد و علاقه و تجربه بهترین آنها در خدمات سیاسی پاداش غیر مستقیم به مبارزین صف نهضت آزادی زن داد و با ترفیع شان و مقام برجسته ترین آنها در حقیقت شوق زنانی شد که قادر به بروز استعداد های

روز یکشنبه گذشته دفتر مرکزی سازمان زنان ایران بخشنامه ای خطاب به ۱۷۳ شعبه خود صادر کرد که بر طبق آن اجازت داد اعضای سازمان در فعالیت های سیاسی شرکت جویند و اگر خواستند در احزاب قانونی کشور عضویت یافته و فعالیت داشته باشند.

در این بخشنامه گفته شده است:

«چون اعطای حقوق سیاسی و اجتماعی مساوی به زنان از ارکان منشور انقلاب شاه و مردم است و پیشرفت سریع و به ثمر رساندن اصول این منشور مقدس از هدف های اصلی این سازمان است و از سوی دیگر احزاب که لازمه اساسی حکومت های دموکراسی هستند و در حقیقت مکتبی برای پرورش استعداد های سیاسی و خدمات اجتماعی و همکاری های دسته جمعی است اعضای آن شعبه میتوانند در هر یک از احزاب سیاسی قانونی کشور (اکثریت یا اقلیت) که مایل باشند و مرانامه آن را با آرمان های خود منطبق بدانند شرکت جویند.»

با صدور این دستور العمل در محافل سیاسی این سؤال بوجود آمد که مقصود و منظور سازمان زنان از صدور جواز برای فعالیت سیاسی اعضای خود چیست؟ آیا سازمان قصد دارد از این پس بطور مستقل در کارهای سیاسی شرکت بجویند و مثلا لیست انتخاباتی داشته باشد؟ یا اینکه بعکس با حفظ وضع و سیاست موجود سازمان میخواهد به اعضای فعال و برجسته خود که تمایل به شرکت در کار های سیاسی و انتخاباتی دارند اجازه دهد که از طریق پیوستن با احزاب سیاسی و قانونی به تمامی خود جامعه عمل بپوشانند و اگر قصد شرکت در انتخابات مجلسین را دارند از مسیر احزاب اقدام کنند.

در کریدور های سازمان زنان شوق دوم مورد تأیید قرار گرفت و بهر برتر زن روز گفته شد که: «سازمان زنان هیچوجه تغییر روش نداده و قصد ندارد بصورت یک مرکز مستقل سیاسی در آید و یا کاندیدا هائی برای انتخابات دوره آینده مجلس شورای ملی اعلام کند. انتخابات از مسیر احزاب قانونی کشور انجام میشود و سازمان زنان حزب نیست که نقشی در این امر داشته باشد. این سازمان مکتب و آموزشگاهی است برای تربیت و پرورش فهم و فرهنگ زنان ایران که هدفش

چرا زنان فعال و لایقی که در خدمات داوطلبانه کسب تجربه کرده اند نتوانند وزیر و وکیل بشوند؟ آیا سازمان زنان ایران نباید مکتبی برای پرورش زن سیاسی باشد؟



۷۵ ریال

# فیکساتور گلف

آرایش گیسوان شما را زیبا و ثابت نگه میدارد و لطافت طبیعی موها را حفظ میکند.

Golf محصولات گلف برای بهداشت و زیبایی موی سر.

آشنائی با زنان برجسته ای که در آستانه سال نو اسمشان در خبرهای روز آمد

# سه خانم برنده جایز سلطنتی بهترین کتابهای سال

## گفت و گو با دو خانمی که بعنوان بهترین مترجم ادب بهترین مؤلف پزشکی سال جایزه گرفته اند

رپرت: هما سرشار

**آیا تحصیل و مطالعه مزاحم شوهر داری و خانه داری و مفایر با خصلت زن بوده است؟**  
**زن امروز ایران برای مبارزه با کمبودهای عاطفی و اجتماعی چه باید بکند؟**

در آستانه سال ۱۳۵۰ هشت تن از نویسندگان و مؤلفین برجسته بدریافت جایزه سلطنتی بهترین کتاب سال مفتخر شدند که سه تن از ایشان سه خانم روشنفکر و تحصیل کرده بودند: خانم دکتر عفت ستار زاده (فرهیخته) مترجم کتاب شرح کبیر انقروی

خانم دکتر طاهره مدرس زاده



در باره مثنوی مولوی، برنده ترجمه درجه اول در رشته ادبی. خانم دکتر طاهره مدرس زاده رحمانی (هنجی) مؤلف کتاب «جنین شناسی مهره داران» برنده تالیف درجه دوم پزشکی. خانم مهین رادپور مترجم کتاب (قصه هائی از آن سوی مرزها) برنده جایزه کتاب نوجوانان و کودکان.

از نظر اهمیتی که برنده شدن این خانمها در ترفیع مقام اجتماعی زن ایرانی دارد و نشان میدهد که زنان روشنفکر و فعال و مسؤولیت شناس ما با خود سازی و روی آوردن به علم و دانش در صدد تسخیر افتخارات علمی و ادبی هستند، گفت و گوئی با دو تن از خانمها که ساکن تهران بودند انجام دادیم و گفت و گوئی با خانم مهین رادپور را که ساکن رشت هستند بوسیله

مکاتبه در دست تنظیم داریم که در شماره های بعد درج خواهد شد.

\*\*\*

خانم دکتر عصمت ستارزاده آذربایجانی هستند و در حدود شصت سال از سنشان می گذرد. غم بزرگ درگذشت دخترشان که سال پیش بهنگام زایمان روی داد چهره ایشانرا شگفته تر از آنچه باید باشد نشان میدهد.

از خانم ستارزاده خواستیم که بیوگرافی کوتاهی از خود نقل کنند: جزو دستاورد دخترانی بودم که از دارالعملیات تبریز فارغ التحصیل شدند. بعد تهران آمدم و کلاس ششم متوسطه ادبی را بطور متفرقه گذراندم. در این دوران از دواج کردم و صاحب دو پسر و یک دختر شدم. شوهرم هنگامی که بیست و پنج سال داشتم فوت کرد و من و بچهها تنها ماندیم. شاید تصمیم قطعی خودمرا برای برنامه مستقل زندگی همان چند روز بعد از فوت شوهر گرفتم. بلافاصله شغلی در فرهنگ دست و پا کردم و در ضمن به تربیت بچهها پرداختم و تمام سعی خودم را برای گذاشتن بچهها به تحصیل مشغول شدم. جداگانه اقتصاد را بکار بردم، تمام کارهای خانه و دوخت و دووز را خودم انجام میدادم حتی کت و شلوار و پالتو بصره های را هم شخما میدوختم و در عوض زندگی آبرومندی داشتم تا در سال ۱۳۲۹ وارد دانشگاه تهران شدم و در رشته ادبیات آغاز تحصیل نهادم. در سال ۱۳۳۲ لیسانس گرفتم و بعد بلافاصله دوره دکتری را شروع کردم. در سال ۱۳۴۴ فارسی موفق باخذ گواهینامه دکتری شدم. دویسم و خودم تحصیلات دانشگاهی مان را تقریباً باهم تمام کردم. فعلاً یکی از سرهایم طبیب است و دیگری رشته حقوق سیاسی را تمام کرده است و دبیر آموزش و پرورش است.

بعد از اخذ دکتری شروع به تحقیقات درباره آثاری که ادبیات ترک درباره زبانی و ادبیات فارسی نوشته اند کردم. علت این تحقیق آن بود که از کودکی زبان ترکی عثمانی را نزد معلم سرخانه یاد گرفته بودم و بان تسلط داشتم. ضمناً به علت مسافرت های زیادی که به ترکیه کردم کنجاگو شدم که بدانم ترکها درباره ادبیات فارسی چه کرده اند. برای این تحقیقات دریافتم که ترکها ادب ایران را قرنها سرمشق خود قرار داده بودند بطوریکه نه تنها کلمات ایرانی بلکه وزن و اشکال نظم و حتی

روح و ذوق ایرانی در ادبیات ترکی برای العین تجلی کرده است. همین مطلب مرا دائم بر آن و امیداشت که این تجلیات را آشکار سازم و بدانم که دامنه نفوذ ادبیات فارسی در زبان ترک بجه اندازه بوده است و نتیجه این کنجکاوی ها ترجمه کتابی است که اینک موفق بگرفتن جایزه سلطنتی شده است.

خانم دکتر مدرس زاده رحمانی مؤلف کتاب «جنین شناسی مهره داران» که بطور آشکاری جواتر از سن خود بنظر میرسد در مورد زندگی و تحصیلات خود میگوید: متولد سال ۱۳۱۲ هستم. تحصیلات ابتدائی و متوسطه ام را در مشهد با تمام رساندم. بعد تهران آمدم و در کنکور دانشکده علوم رشته زیست شناسی قبول شدم و سه سال بعد لیسانس گرفتم. بلافاصله در دانشگاه به سمت دبیری استخدام شدم. سال بعد برای مدت پنج سال از طرف وزارت فرهنگ بعنوان دانشجوی ممتاز به سوئیس اعزام شدم و نزد پرفسور «گونیو» دکترای بیولوژی خود را گرفتم. بعد از بازگشت به تهران مجدداً به دانشگاه رفتم و استادیار شدم.

در این هنگام ازدواج کردم و بعد از دو سال با اتفاق شوهرم در جواب دعوتی که دکتر شوته (از اولین شاگردان پرفسور «گونیو») از من نمود به امریکا رفتم. دو سال در امریکا در ایالت ماساچوست با دکتر شوته کار کردم و دوره تخصصی جنین شناسی مهره داران را گذراندم. بعد از دو سال با شوهرم بایران برگشتم و حالا شش سال است که در دانشگاه هستم و دانشیار دانشکده علوم میباشم. در حال حاضر صاحب سه فرزند هستم که بزرگترینشان یک پسر هفت ساله و کوچکترینشان دختر است که بیش از دو هفته از تولدش نمیگذرد.

**از هر دو خانم دکتر خواستیم که در باره کتابشان توضیحی بدهند.**

خانم ستارزاده: تحقیق من در مورد مثنوی مولوی موضوع دامنه ادبیات است که بیشتر در محور تفسیری که شعرا و نویسندگان ترک درباره این کتاب گراقتند کرده اند متمرکز شده است. انقروی (به فتح الف) چهار جلد پنج سال وقت صرف کردم (از سال ۴۱ تا ۴۶) و کتاب اخیر یعنی «شرح کبیر انقروی بر مثنوی مولوی» سومین اثر و یا هفتمین کتاب من است.

**خانم مدرس زاده رحمانی:** این اولین کتابی است که نوشته ام و بسبابی شروع کار من از نظر تدوین کتاب شمار میرود. در زمینه کار بعدی که خانمها تصمیم به اجرای آن دارند هر کدام یک جلد بیشتر از چهار یا پنج ماه طول نکشید و جلد سوم فعلاً زیر چاپ است. برای تحقیق درباره این کتاب چندین سفر به ترکیه کردم و پارسال در دانشکده ادبیات استانبول مدتی با راهنمای استادان زبان فارسی آن دانشکده به تحقیق پرداختم و بعد از جمع آوری اسناد لازم تصمیم به ترجمه و تدوین گرفتم. درباره این کتاب باید توضیح بدهم که مستندترین شرحی است که بر مثنوی نوشته شده است و چون تا بحال ترجمه نشده بود بنظر من کمیودی در میان سایر آثار ادبی ایران بشمار میرفت.

**خانم ستارزاده:** اولین تحقیق من در مورد مثنوی مولوی شامل شش جلد است که انقروی برای هر جلد آن سه جلد کتاب نوشته است. من تا بحال بیش از سه جلد از هیجده جلد کتاب انقروی را ترجمه نکرده ام. کار بعدی من ترجمه پانزده جلد باقیمانده است و علاوه بر اینها دوازه که هر دو مربوط به سعدی شیرازست و فعلاً در صدد مطالعه و تحقیق درباره آنها هستم در دست دارم. این دو کتاب هم اثر دانشمندان ترک است که اسمشان را متأسفانه بعلى نمیتوانم بگویم. انشاء الله بعد از انتشار خودتان مطلع خواهید شد.



خانم دکتر عصمت ستار زاده

مساله مطالعه نکردن را در گروه زنها مورد توجه قرار بدهیم بنظر من علت اصلی آن اینست که زنها احتیاجی به مطالعه احساس نمیکند شاید گرفتاریهای دیگری که چندبار هم قابل اهمیت نباشد زندگی آنها را بر میگذرد و چون در محیط خود اثری از مدوشوق کتاب خوانی نمی بینند از مد های دیگر که اکثراً کننده وقت و پول است بیروی میکنند.

**خانم ستارزاده:** فکر میکنم که خود من نمونه ای باشم برای اینکه با قاطعیت به سؤال شما جواب منفی بدهم. من در عین حال لحاظ اجتماعی مری بودم یعنی در دبیرستان درس میدادم و در عین حال تحصیل هم میکردم. اگر خانمی بخواهد تحصیل کند و هم بکاری مشغول شود هیچ مجبور نیست که از بچههای چشم پوشد. هیچکدام از اینکارها با هم میآیند ندارند. بنظر من خواستن توانستن است و هر فردی هر چه را که از ته دل بخواهد بآن

توجه مطالعه نکردن را در گروه زنها مورد توجه قرار بدهیم بنظر من علت اصلی آن اینست که زنها احتیاجی به مطالعه احساس نمیکند شاید گرفتاریهای دیگری که چندبار هم قابل اهمیت نباشد زندگی آنها را بر میگذرد و چون در محیط خود اثری از مدوشوق کتاب خوانی نمی بینند از مد های دیگر که اکثراً کننده وقت و پول است بیروی میکنند.

# «عشق، ازدواج، نجابت و بکارت»

بعضی از دختران باشک و تردید می‌پرسند: با این تحولات و انقلابات  
و امروزی شدن‌ها آیا باز هم باید نجیب و باکره باقی بود؟



خانم منی گروار نویسنده مشهور فرانسوی بیش از هر کس  
صلاحیت اظهار نظر کردن درباره عشق و ازدواج در قرن  
بیستم را دارد. زیرا فقط در عرض سه سال هشتاد هزار نامه  
درباره همین مسائل از خوانندگان آثار خود دریافت  
کرده است، ۵۵ هزار از این نامه‌ها درباره مسائل جنسی  
و عاشقانه بوده که مبتلابه جوانان قرن بیستم است. فقط  
مطالعه همین ۸۰،۰۰۰ نامه کافی است تا او بتواند تغییر  
و تحولات گوناگون را در زمینه‌های نجابت و عشق و ازدواج  
مورد یک بررسی جالب قرار دهد.

خانم «منی گروار» که در مطبوعات فرانسه مقامی مانند  
«خانم گلی» در مجله زن روز، دارد از مرکز تمدن و تجدد  
جهان - یعنی پاریس، خطاب به دختران جوان حقایق  
را از زندگی عاشقانه و کامجویانه فاش می‌کند که بلا تردید کمتر  
مادری می‌تواند با این قسوت و صراحت و عقل و تجربه از  
آنها سخن بگوید. مطالبی که خانم منی گروار در نهایت  
صراحت پیرامون عشق و کامجویی در قرن بیستم باز  
میگوید مربوط به اروپا - فرانسه یا انگلیس نیست بلکه هر جا  
که حتی یک دختر و پسر متجدد و امروزی در آن زندگی  
میکنند این مطالب شامل حال آنها میشود. این نوشته‌ها مرز  
وبوم ندارد بلکه مربوط به انسان بطور کلی و عمومی است.  
از همه مادران و دختران جوان نوبالغ صمیمانه تقاضا  
می‌کنیم این آخرین مقاله خانم «گروار» را که زنی  
تحصیل کرده - جامعه‌شناس و پر تجربه است بدقت بخوانند.

سرگردان شده‌اند. از یک طرف آزادی  
کامل برای معاشرت کردن و عاشق شدن  
دارند و از طرف دیگر در وجدان و روح خود  
میدانند که بی بند و باری و آزادی  
نامحدود در لذت‌جویی با شرافت و عفت و اخلاق  
که حاکم بر نوشت بشر است سازگاری ندارد.  
در این باره اجازه بدهید کمی بی‌روا تر از مسئله  
نجابت و بکارت صحبت کنیم. روی سخن من  
بخصوص باشما دختر خانم های جوان و  
خوش خیالی است که تصور میکنند بکارت  
هم مثل خیلی چیزهای دیگر امروزه از  
مد افتاده و دیگر کسی گوش بهنگار  
این حرف‌هایست. این خوش خیال‌ها  
فرب زبان بازی پسرهای دونژوان را  
میخورند که با افکار کوچک و تجربه  
کوتاه خود برای کام‌گیری از دخترها  
سعی دارند عفت و شرافت را موقتاً در قفس  
دفع کنند و با یک کامجویی زورورانه اعتقادات  
چندین هزار ساله بشر را نقی و انکار کنند.  
این فشار شهوت و امیال سرکش است که باعث  
میشود آقا پسر ها ارزشی برای بکارت و  
نجابت قائل نشوند و فقط عشق آنی و  
سوقت برایشان مورد اهمیت

بگذارم؟ آیا میتوانم چنین واقعیتی را  
از او مخفی کنم؟  
«آیا او مرا خواهد بخشید؟ آیا بفرض  
اینکه قبول کند، در تمام عمر مرا تحقیر  
نخواهد کرد؟»

من نمیخواهم برای شما دختر های  
جوان درباره مزایا، یا معایب اخلاقی و  
منه‌ی بکارت داد سخن بدهم، بلکه اگر  
این نکته کافی است که بدانید از دست دادن  
بکارت گناه مساوی است با از دست دادن  
سعادت، با از دست دادن احترام و لگه‌دار  
شدن شخصیت و همین حساب ساده لزوم  
و مزیت حفظ بکارت را برای هر دختر جوانی  
معلوم میکند. شما هر چقدر هم انقلابی  
و متجدد و تابع تغییرات در زندگی مدرن  
باشید باز به صلاحتان است که برای  
عاشیدن طعم لذت کمی صبر کنید،  
خودتان را در آغوش هر جوانی که سر  
راهتان قرار گرفت نیندازید، عشق مردی  
را بپذیرید که برای حیثیت و روح شما  
ارزش و اهمیت قائل باشد، چنان  
ارزشی که حاضر شود دست رد بر روی  
سینه همه زیبارویان دیگر بگذارد و برای  
یک عمر شریک زندگی شما شود. شما که  
نمی‌خواهید مانند یک فاحشه و خودفروش  
هر دم رفیق بستر خود را عوض کنید و  
در زوایای قلب و وجود خود آرزو  
دارید که در کنار یک مرد زندگی راحت  
و فرزندان خوب و آسایش و سعادت داشته  
باشید باید بدانید که بدون بکارت و بدون  
دفاع از نجابت خودتان دسترسی باین مقامات  
توام با اشکالات بسیار و در اکثر موارد  
محال است.

در تمدن های یهودی، مسیحی و  
اسلامی بکارت ارزش و اهمیت فوق  
العاده دارد زیرا در حکم بهری است که  
اصالت یک نژاد را تضمین میکند. هر مردی  
علاقه مند است و ارزش از خسون خودش  
باشد و یک مرد فقط در صورت ازدواج با  
یک باکره است که میتواند اطمینان کند  
فرزندی که همسرش در رحم دارد متعلق  
به خود است و این رحم پاک و میری از  
آلودگی هاست. برخلاف آنچه عده‌ای می -  
نندارند، بکارت هنوز حتی در پیشرفته  
ترین معالک یکی از مسائل مهمی است  
که افکار دختران جوان را بخود مشغول  
داشته است.

من از جانب عده‌ای از دخترهای  
جوان نامه هائی دریافت کرده‌ام، دختر -  
هائی که هنوز خود را تسلیم نکرده‌اند  
اما خودشان هم نمیدانند که تصمیم  
نهایتشان چه خواهد بود، همه آنها تقریباً  
بطور مستقیم یا غیر مستقیم چنین سوالی را  
 مطرح میکنند:

بقیه در صفحه ۱۱۳

# Love STORY

PAR ERICH SEGAL

## قصه عشق

از: اریک سگال

مجله زن روز زیباترین کتاب عاشقانه سال را در یک شماره  
تلخیص و تقدیم خوانندگان عزیز می‌کند. «قصه عشق» در  
چهار ماه اخیر در اکثر مطبوعات جهان یا بطور کامل یا بطور  
خلاصه منتشر شده است. این کتاب در عداد پر فروش ترین  
رمان های ۲۰ سال اخیر جهان قرار گرفته و هالیوود فیلمی از  
روی آن ساخته که هم‌اکنون در امریکا و اروپا نمایش داده  
میشود و سرگذشت قهرمانان آن میلیونها نفر را گریانده است.

لطفاً ورق بزنید



# STORY

قهرمانان ، فریادها و سروصداهای تماشاگران سبب شد که پیش از پایان مسابقه میدان را ترک کند. وقتی مسابقه تمام شد در بند بنبال او گشتم و از هر کس می رسید نشانی از او میخواستم تا اینکه یک ساعت بعد او را در حالی که از سرماروسری خودش را بدور کله اش پیچیده بطوریکه چشمش دیده نمیشد دربارک مشاهده کردم :

— بگو ببینم پرری برای چه اینقدر اینجا سرد است ؟  
 — چقدر از دیدن تو خوشحال هستم چنی !  
 بدون درنگ با آرامی پشانی ویرا بوسیدم . اعتراض کتان گفت :  
 — اجازه چی ؟  
 — اجازه داده بودم که مرا بوسی ؟  
 — معذرت میخواهم ، واقعاً بی خود شده بودم ! حواسم پرت شد !  
 — اما من حواسم سر جایش است.  
 هردوی مادر آن پارک تنها بودیم . هواتاریک و سرد بود . از نومسن چی ترا بوسیدم اما این بار نه پشانی را نه به آرامی . این بوسه طولانی و لذتبخش بود . هنگامی که تمام شد چنی هنوز میخ هرامیفتند و میگفت :  
 — من اینطور دوست ندارم .  
 — چی را ؟  
 — اینکه اینطوری دوست داشته باشم .  
 با آنکه تو عمیل داشتی چنی ترجیح داد بیاده باز گردیم و قدم بزیم و در طول راه چنی همچنان میخ مرامیفتند ، بازویم را نه میچرا . از من نخواهیست توضیح بدهم چرا . هنگامیکه در خانه اش رسیدم برای خدا حافظی ویرا بوسیدم .  
 — گوش کن چنی ، ممکن است مدتی براغ تو نیامد ، شاید ماهها ...  
 — برای چی ؟  
 — ممکن هست که تاده دقیقه دیگر براغت بیایم !  
 پش او کردم تا دور شوم اما میبینم که میگوید :  
 — کتاف ! کتاف !  
 باز گشتم :  
 — می بینی چنی تو زدن را بلدی اما خوردن را بلد نیستی !  
 خیلی دلم میخواست اثر این حرفها در چهره اش بخوانم اما روز دستانی مانع بود که دوباره نزدش باز گردم .  
 چون وارد اتاقم شدم ماری استراحتون رفیق هم اتاقم با دیگر دوستانش سر گرم بازی پوکربوئند . داخل شدم و گفتم :  
 — سلام حیوانات !  
 ری پرسید :  
 — امشب چطوری بود «اولی» ؟  
 — سیاسی های جانب و یک گل .  
 — مقصودم با دوشیزه «کاولری» است ؟  
 — آن بنو مربوط نیست .  
 یکی از بچه ها سؤال کرد :  
 — این دیگه کیه ؟  
 ری جواب داد :  
 — چنی کاولری ، یک موسیقیدان برجسته دانشگاه راد کلیف !  
 یکی دیگر گفت :  
 — او رامیشاسم ، خیلی سخت و عصبی است .  
 بدون آنکه بپز خرفات آنها گوش کنم سبقتن را کشیدم و داخل اتاقم شدم . استراحتون میگفت :  
 — او در انجمن باخ بیانو میزند . در ارکستر نقش او بیانو زدنت !  
 — با جناب آقای بارت نقش ومعامله اوجیست ؟  
 — دوشیدن احتمالی !!  
 بچه ها همگی دست جعبی خندیدند . من شب بخیر گفتم و داخل اتاقم شدم .  
 لباسهایم را در آوردم و نره خانه چنی را گفتم :  
 — جن ؟  
 — بله .  
 — جن ... چی میگی اگر بنویسم که ...

# Love

با من این رفتار را نداشته ای . باز هم میگویم که خوب نیست . آخر این دخترچه چیز خارق العاده دارد که تو اینطور با او چسبیدی ؟!

— گوش کن ریموند در يك افسانه عشق بین دو آدم بالغ ...  
 — عشق ؟ در سن و سال تو ؟ خدای من ، من میترسم بدترین پلایها سرت بیاید !  
 — برای چه ؟ به مغزم لطمه میخورد ؟  
 — نه به تجردت ، به آزادیت ، به زندگیت !  
 — تو فقط میترسی که یک رفیق هم اتاقی را از دست بدی .  
 — اشتباه میکنی با محاسبه اوقاتی که او اینجاست من بجای یکی حالا دوتا هم اتاقی دارم !  
 داشتیم لباس می پوشیدم که بروم کسرت . برای اینکه دنباله حرفها بریده شود گفتم :  
 — در نیویورک آپارتمانی میگیریم و باز هر شب جشن های کوچک خودمانی را شروع می کنیم و همه چیز روبراه میشود .  
 — همین نگاه که با این دختر مشکلی نداری . این دخترک با بیخ خرخره تو گذاشته است .  
 — قول میدهم که ابتکار عملیات دست من است .  
 بظرف در رفتم و گره کراواتم را بست کردم .  
 — بگو ببینم اولیور بالاخره ...  
 — بالاخره چی ؟  
 — بالاخره تو با او روابطی داری یانه ؟

\*\*\*

چنی را بکسرت نمیبردم بلکه میرفتم تا برنامه او را گوش کنم . در انجمن باخ کسرت پنجم که چنی در آن تک مینواخت اجرا میشد . من به چنی در تنهایی گوش کرده بودم ولی هرگز برنامه های او را در يك تالار عمومی و برابر مردم نشنیده بودم . میتوانم بگویم که احساس غرور میکردم زیرا او حتی يك اشتباه مرتکب نشد . پس از پایان کسرت بساو گفتم :

— تو عالی بودی .  
 — این تشویق میسراند که تو کمترین اطلاعی در موسیقی نداری بری .  
 — من باندازه کافی می فهمم .  
 — خودت را بخریت زن بارت ، خواهش میکنم . من بد نمیزنم ولی عالی نیستی حتی خوب هم نیستی ، من فقط بد نمیزنم همین وهمین .  
 — اوکی ، تو خوب میزنی ، مقصودم اینست که نباید آنرا رهسار کنی .  
 — چه کسی گفت که من می خواهم موسیقی را رها کنم . من میخواهم بروم با «نادیا برلاژه» کار کنم . وقتی این حرف از دهانش بیرون پرید فی الفور آنرا درز گرفت و من در یافتیم مطمئناً است که نمیخواسته من بفهمم از این رو پرسیدم :  
 — او کیست ؟  
 — نادیا برلاژه يك پرفیسور مشهور و سرشاس است . در پاریس این دو کلمه آخری را تعداد کم آدمها با همتگی پرسیدم :  
 — در پاریس ؟  
 — او خیلی کم شاگرد امریکائی قبول میکند و بخت بامن یار بود که پذیرفته شدم ، بعلاوه بورس هم دارم .  
 — جنیفر پس تو پاریس میروی ؟  
 — من هرگز اروپا را ندیده ام . خیلی اشتیاق دیدنش را دارم . خانه هایش را گرفتم شاید باخشوت ، گفتم :  
 — بگو ببینم ، از چند وقت پیش این خبر را داشتی ؟  
 برای نخستین بار چنی توانست در چشماتم نگاه کند .  
 — احق نشو اولیور ، این کار اجتناب ناپذیر است .

بقیه در صفحه ۱۰۱

# Love

چون شهوت و حیوانی همیشه اممخی شده بود ! آیا اولیور بارت چهارم واقعی این مرد تازه بود یا آن حیوان ؟!

همانطور که گفتم هرگز چنی را با بچه بلوز کمی باز هم ندیده بودم از این رو تعجب کردم وقتی برگردن او صلیب کوچکی از طلا دیدم عبارت دیگر دانستم حتی هنگام معاشقه هم آن صلیب را برگردن داشته است . بوقوع استراحت در آن بعد از ظهر عجیب ، در یکی از آن لحظاتی که با همه چیز برای خود اهمیت پیدا میکند با همه چیز هیچ است با این صلیب کوچک دست زدم و از چنی پرسیدم کیش او چه خواهد گفت اگر بفهمد که ما با هم نگاه کرده ایم . و او جواب داد که کیشی ندارد .

پرسیدم : پس تو يك کاتولیک خوب کوچولو نیستی ؟  
 جواب داد : کوچولو هستم ولی بد نیستم .  
 سعی کرد در نگاه من نشانی از تصدیق ها بیجوید . لیخنم زد .  
 لیخنم زد .  
 سؤال کردم در این صورت این صلیب چه معانی دارد ؟ وی در جوابم گفت این صلیب بمدارنش تعلق داشته و آنرا بدلیل عاطفی برگردن دارنده دینی آنوقت صحبت بخودمان کشیده شد .  
 — گوش کن اولیور ؟ آیا بنو گفته ام که دوست دارم ؟  
 — نه ، جن .  
 — چرا از من نپرسیدی ؟  
 — ترس داشتم .  
 — پس حالا بپرس .  
 — چنی آیا مرا دوست داری ؟  
 — آری ، شاید ، اینطور خیال میکنم .  
 گلوش را بوسیدم .  
 — اولیور ؟  
 — چه ؟  
 — تنها این نیست که ترا دوست دارم .  
 — خدای من ، پس چی ؟  
 — اولیور ترا دیوانهوار دوست دارم . تو به جانم شعله زده ای . تو قلب مرا سوزانده ای . درسه ام از نگاههای تو احساس سگر و نشسته میکنم !

\*\*\*

چنی را استراحتون را دوست داشتم . او نه نایفه بود و نه يك بازیکن فوق العاده (در پاس دادن کند بود) اما هیوازه برای من يك مصاحب خوب و يك هم اتاق منصف بود . خدا میداند در طول آشنائی من و چنی چقدر رنج کشید . وقتی میدیدم من کراواتم را روی دستگیره در بسته ام (علامت قدیمی معنای من در خلوت هستم) پس یکجام رفتم درس حاضر کند ؟ درست است که خیلی درس خوان نبود معذراً بالاخره باید تکالیفش را انجام میداد . شاید یک کتابخانه میرفت شاید به کلوب پی انا . ولی شهایی که من و چنی برخلاف مقررات داخلی در اتاق با هم میماندیم او کجا میخواست ؟ روی ایوان مسابه البته در صورتی که خود آنها برنامه ای نداشتند .  
 در مقابل آنها چه داشت و از من چه میگرفت ؟ در گذشته ها من جزئیات ناچیز پیروزی های عاشقانه ام را با او تقسیم میکردم اما حالا نه تنها با او که هم اتاقم بود از این مقوله حرفی نمیزدم حتی ربهیز داشتم صراحتاً بگویم من و چنی عاشق و معشوق هستیم . تنها باو حالی میکردم که من و چنی باتاق نیاز داریم و با او بود که هر طور دلش میخواست از آن نتیجه گیری کند .  
 — بالاخره بگو ببینم بارت آیا با او همچو بخواه شده ای یانه ؟  
 — ریموند تو دوست من هستی خواهش میکنم چنی برشی نکن .  
 — اولی ، بعد از ظهرها ، جمعه ها عصر ، شهای شب ، جز این کار چه میتوانی بکنی ؟  
 — اگر معانی برای چه سؤال میکنی ؟  
 — خوب نیست .  
 — چی ؟  
 — این وضع . اولیور گوش کن ، هیجوقت اینطوری نبوده ، تو هرگز



### عشق

اندکی تردید کردم . او انتظار میکشید .  
 — ... که خیال میکنم ... که دوست دارم .  
 پس از اندکی سکوت گفتم :  
 — میگویم ... میگویم که تو بس احق بیچاره هستی ...  
 و بلافاصله گوشه را گذاشتم . من نه ناراحت شدم و نه تعجب کردم .

دلم میخواهد مختصری هم از روابط خصوصی و جسمی خودمان صحبت کنم . مدت نسبتاً درازی ما با هم رابطه ای داشتیم ، مقصودم اینست هیچ نوع ارتباطی جز همان بوسه هائیکه از آنها حرف زده ام و همرا با جزئیاتش بیاد دارم .

از آنچه مربوط بین است این شیوه روش همیشه و معمولی من نیست زیرا من طبیعتاً تند و خاد ، ناشکیبا و اهل تهاجم هستم . اگر شما بروید و منیـ دائم بپردختری از يك دوجین دختران دانشگاه بگوئید که اولیور بارت چهارم از سه هفته پیش همه روزه با دختری گردش و تفریح میرود ولی هنوز با او کامجویی نکرده بطور قطع از خنده رو دهر خواهد شد و در زبانی و لطافت دخترک مورد بحث تردید خواهد کرد ولی در قضیه چنی بطور کلی روش من چنین نبود : من نمیدانستم چه باید بکنم .  
 خیال نکند گولتان میزنم یا آنها را حمل بر «شو» نکند . من همه اطلاعات لازم را در این زمینه دارم ، اما احساسات اجازه نمیدانند که آنها را در حق چنی عملانگار بپریم . چنی چنان هوش و ذکاوت داشت که میدانستم با سلوب من که آنرا روش سالم عاشقانه (مقاومت ناپذیر) نامیده بودم در دل میکشیدم . من از اینکه طرد شوم بیم داشتم ، آری حتی از اینکه بدلیل بدی مورد قبول او قرار گیرم میترسیدم . آنچه سعی دارم اینطور ناشیانه بیان کنم آنست که جنیفر برای من مثل دیگران نبود و بدینخانه من نمیدانستم درباره او چه بگویم و با که بگویم . «بعدها من بی گفتم : از من به خود من بگو نه بدیگری !» آنچه میدانستم این بود که سعی میکردم برای او همه چیزها را بگویم . برای همه چیزهایی که در وجودش شخصی «او» خلاصه شده بود .  
 — تو بالاخره در امتحان رفوز مهنوی اولیور ؟  
 — در اتاق مطالعه من دوتائی نشسته بودیم ، و دانشم حرف میزدیم . يك روز یکشنبه بعد از ظهر بود .  
 موفقی نشوی .  
 — من بتو نگاه نمیکنم ، من دارم کار میکنم .  
 — آره اتوداری پاهای مرا و راندازم میکنی .

— گاه گاهی فقط ، آخر هر فصل .  
 — پس معلوم میشود این کتاب قصه های بی اندازه کوتاه هستند !  
 — گوش کن دخترک خود پرست تو آنقدرها هم دلربا نیستی !  
 — میدانم ولی تو اینطور خیال میکنی که چی ؟  
 کتابها گوشه ای انداختم ، از طول اتاق گذشتم و با نوزد یک شدم .  
 — گوش کن چنی ، آخر تو چطور میخواهی که من کتاب «جان استوارت- میل» را بخوانم در حالیکه هر تابه در حرمت معاشقه با تو هستم .  
 ابروهایم را درهم کرد و گفت :  
 — اولیور خواهش میکنم !  
 من کنار صندوق او چمبانه زده بودم و او غرق کتابش بود .  
 چنی ...  
 با همتگی کتابش را بست و آنرا کنار گذاشت و آنگاه دودست مرا در گردنش حلقه کرد .  
 شعله تنها بیکو زبانه کشید . آن تهاجم مخصوص و سبعانه بیکو انجام گرفت . همه چی .  
 نخستین برخورد جسمانی ، خلاف نخستین برخورد حرفی بود . همه چیز آرام و دلپذیر ، شیرین و دوستانه بود . فکرش را نمیکردم که چنی واقعا اینطوری باشد : شیرین و مطبوع ، سبک و هرگز کش نشانی از عشق . اما آنچه مرا واقعا تکان داد عکس العمل خودم بود . من نیز ملایم و شیرین شده بودم ،

# STORY





# پازهنشانی روف



به پیر خمیده پشت سیاه دندان، سپید موی زمستان نقرین میکنم چون بیرحمانه عشق مرا ربود و با خود برد و بهار دلفریب شور آفرین را با همه احساسم میستانم که او را به من باز گردانید. دروغ و درد که نمیتوانم برویش آغوش بگشایم و برسینه خویش بشارمش و نازش بگشام و نوازشش کنم.

من کلوخ سست با نوله با رانده شده‌ای هستم که با من نه‌میشود خانه‌ای بناکرد و نه‌میتوان بادامی شکست.

بارها از خود پرسیده‌ام بی تو دنیا چه چیز خوبی دارد و اگر تو نباشی از دنیا چه میتوانم بخواهم که قرار دل و آرام بخش روانم باشد.

میگویند طبیعت بی نقص است و اشتباه ندارد، پس من کیستم و چیستیم؟ خلقت من بزرگترین اشتباه طبیعت بوده است.

دختر دوساله‌ام داشت روی قالی بازی میکرد. شوهرم از جای برخاست و شگمش را تو برد و کمر بندش را سفت کرد. کاری که همیشه میکرد شاید اندکی از قطرشکم بکاهد ولی فایده نداشت. روز بروز شگمش بزرگتر میشد و بروزش افزوده میگردد. باو گفتم:

— دیگه چیزی نمیتواری؟ مری بیابون گرسنه‌ات میشه.

پاسخ داد: — نه. میل ندارم. بعلاوه اگه گشته شدم توی قهوه‌خونه‌های بین راه به چیزی گیرمید که شکم‌مو سیرکنه.

— کجا میخوای بری لای بریگردی...؟ — برنج میزنم میرم تهران. اگه باز جای دیگه بمن نخوره، بار میزنم برمیگردم اینجا وگرنه معلوم نیست کی برگردم. باختاست. گفتم قدرت‌لاستیکیهای جلو رو عوض کنه و...

خم شد و بچه را در آغوش گرفت و بوسید. پس از اینکه دخترمان را زمین نهاد پنج قطعه اسکناس صد تومانی از جیب بیرون آورد و روی سوزنی سماور کنار سینی اسکان نعلبکی نهاد و گفت:

— با امید خدا. اینم پول که کم‌وکسر یاری و محتاج کسی نشی. ای‌شالا تا چند روز دیگه اینجا بم. مراقب بچه باش. سرما نخوره. مریض نشه. اگه به وقت حادثه‌ای پیش اومد و بامن کار فوری داشتی برو پیش مدیر گاراژ. اون میدونه من کجا

# بابی‌بازگرم

تنظیم از: منوچهر مطیعی

هستم. اگه بین راه نباشم بيم نقل میزنه و خیرم میکنه. و با گفتن این جملات نزدیک آمد و مرا نیز بوسید و خداحافظی کرد و رفت. اوراننده بیابانی بود و بیشتر روزهای ماه را در جاده‌ها و راه‌ها میگردانید و در قهوه‌خانه‌های بین راه غذا میخورد و روی تخت سفری میخوابید. من تازه بیست و یکسال داشتم و او پنجاه ساله بود ولی يك مرد پنجاه ساله قوی و سالم و نیرومند با اندامی درشت و بازوان ستر و گردن کلفت و قیافه‌ای خشن. قیافه‌اش اورا خشن نشان میداد لیکن بسیار مهربان و شفیق و رحیم بود و برای من هم شوهر محسوب میشد، هم دوست و هم پدر و هم بزرگتر. بذال و بخشنده و دست و دل باز بود. هرچه میخواستم از شیر مرغ و جان آدم برای من فراهم میآورد و تاسرحدامکان میخرید اما... متأسفم که این جمله را ناگزیرم اضافه کنم. اما من اورا دوست نداشتم. بخدا از نوشتن این جمله شرم دارم. خجالت میکشم. هم‌از خودم وهم از شما که هم‌انکون این مطلب را میخوانید و احتمالا میخوانید در مجله و برای مردم منتشر و منعکس کنید. چقدر زن باید ناپس و نیک‌خور و نیک‌اندشکن باشد که در مورد شوهر خوب و مهربانش چنین جمله‌ای را بر زبان بیاورد و یارقلم جاری سازد. اما حالا که قرار شده من حقیقترا بگویم الزاما باین راز اعتراف میکنم و آهسته زیرگوشتان میگویم که من شوهرم (خدایاد) را دوست نداشتم و عاشق مرد دیگری بودم و هستم. اورا دوست نداشتم و دوست ندارم چون خیلی پیش‌از او مرد دیگری قلم را تصاحب کرده و آنجا منزل گزیده بود.

وقتی (خدایاد) در خانه را بهم زد و رفت من دبلیوار پشت سرم تکیه دادم و بفکر فرورفتم. خودم را سرزنش میکردم و بگذشته‌ها باز میگفتم. به پنج شش سال قبل. در آن زمستان سرد و مرطوب و گل‌آلود که مادرم مریض شد. محل زندگی ما اسما يك شهراست اما درواقع يك شهر نیست. فرماندار دارد. بانک و دفتر پست و تلگراف و اداره جنگلبانی و راه‌داری و خیلی چیزهای دیگر دارداما ما خودمان از اینکه آنجا را يك شهرنامیم شرم داشتیم. آنجا از شهرلهای تابع رشت بود با چند هزار جمعیت که بیشتر آنها در روستاهای تابعه زندگی میکردند و با بسبب و قاطر و دوچرخه بین شهر و روستا رفت و آمد میکردند.

در آن تاریخ من پانزده سال داشتم و هنوز در مدرسه درس میخواندم اما پدرم چون زارع فقیر و بیسواد و نادانی بود اولتیماتوم داده بود که از سال آینده باید تحصیل را رها کنم و درکارخانه‌های سازی و یا یکی دیگر از کارخانه‌ها بکار مشغول شوم. من که این دستور پدران را شنیدم از همان تاریخ در درس سست و بی‌علاقه شدم و پیش خود گفتم حالا که قرار است من

مدرک تحصیلی نداشته باشم چه فرق میکند که سه ماه بیشتر درس بخوانم یا کمتر. کم‌کم بی‌علاقه و بی‌علاقه‌تر شدم تا جایی که هفته‌ای یکی دو روز بیشتر بمدرسه نفری‌رفتم آنهم برای دیدن دوستانه نه بخاطر آموختن علم و دانش. زمستان سرد و گل‌آلود و پرت‌طوبتی بود. زمستان دردبار ما با زمستان تهران و شهرهای دیگر فرق دارد. در زمستان درجه رطوبت آفتدر بالا می‌رود که انسان فکر میکند بجای هوا بخار آب تنفس میکند و همین بخار آب را میتواند بصورت آب دهان و بینی به بیرون بیفکند. در چنین وضعی بود که مادرم بیمار شد و در بستر افتاد. ای خدای بزرگ چه کنم. پدرم با چند راس از همان یاوه‌های بی‌رقق دیار خودمان به ده رفته بود و تا بیست روز دیگر باز نمیگشت. خواهرم نیز پس‌از اینکه از شوهرش طلاق گرفت در بیمارستانی بکار مشغول شده بود و نزد ما زندگی نمیکرد. من تنها بودم و این من بودم که میبایست مادرم را معالجه کنم و تحت مراقبت و برسناری قراردهم اما چطور...؟

گریه‌کنان از خانه خارج شدم و به بیداری رفتم اما بمن اطلاع دادند که دکتر برای معاینه جدی به چند فرسخی رفته و معلوم نیست کی باز می‌گردد. پزشک بیداری ما کار پزشک قانونی را نیز انجام میداد و وقتی قتل اتفاق می‌افتاد در محل حاضر میشد و درباره نحوه قتل و مسائل دیگر اظهار نظر میکرد. هر پزشکی برای بیداری ما می‌آمد خواه ناخواه این تعهد را نیز می‌پذیرفت و خود بخود پزشک قانونی هم میشد. در اینصورت بیداری طیب نداشت. حالا من چه باید بکنم؟ کجا بروم؟ از کی کمک بگیرم؟ همسایگان پیشنهاد کردند که اورا بایک سواری به رشت برسانم و در بیمارستان شیرخورشید سرخ ستی‌کنم اما اینکار برای خانواده ما نه‌انظر مالی امکان پذیر بود و نه با توجه بوضع مزاجی مادرم. داشتم دم درخانه گریه میکردم که یکی از دوستانم را دیدم. او نیز دختری هم‌سن‌وسال من بود و در همان مدرسه تحصیل میکرد. علت گریه مرا پرسید ماجرا را تعریف کردم. با خوشحالی گفت:

— ده. شیرین. این که غصه نداره. سه چهار روزه به دکتر جوون خوشگل و ترگل‌ورگل از تهران اومده و نزدیک پمپ بنزین خونه گرفته و مطب دایر کرده. در جواش گفتم: — ای بابا. حتما از این دکتر معمولی هست که تهران را گذاشته و اومده اینجا دکان باز کرده. آدم عاقل از تهران نیاید اینجا زندگی و کاسی بکنه.

سرعت مادرم را آماده ساختن و زیر بغلش را گرفتم و اورا بسطب دکتر رساندم. دکتر (مهدی...) متخصص امراض داخلی. هیچکس دراطاق انتظار نبود. خود دکتر باستقبال ما شتافت و زیر بازوی مادرم را گرفت و کمک کرد تا روی تخت معاینه‌دراز کشید. با دقت و حوصله به معاینه پرداخت و بعد به نوشتن نسخه مشغول شد. وقتی میخواست نسخه را بدست من بدهد گفت:

— دخترخانم. مادرتون کتار بخاری اطلاق انتظار بنشینین.

اورا بردم و کتار بخاری قرار دادم و چادرش را اطراف بدنش بیجانیدم و نزد دکتر بازگفتم. دکتر گفت:

— خوب. حالا باید برین دواخونه دواهاشو بگیرین. دوتا آمپول نوشتم که باید همین الان بیارین خودم بهش تزریق کنم.

دلم فرورختم زیرا من پولی در جیب خود نداشتم. امیدم این بود که از همسایگان قرض بگیرم ولی حالا که میگفت آمپول را باید خودم تزریق کنم چه میتوانستم کرد؟ باطاق انتظار نزد مادرم رفتم. او نیز پول نداشت. خدا میداند از شرم چه حالی داشتم. نزد دکتر بازگفتم و بی‌پروا حقیقت را گفتم. اشک‌چشم آورده بودم و می‌گریدم.

دکتر دستی به پشت من زد و اظهار داشت: — هیچ عیب نداره دخترجان. بنشین. ببین. اگه خودم داشته باشم بهش تزریق میکنم. به مقدر اشاتنیون پزشکی برای من میارن. خداکاه توی این فقه پیدا بشه.

و در فقه‌ای که برپود از دارو به جست‌وجو پرداخت و چند دقیقه بعد با شای گفتم:

— پیدا کردم. بذار همونجا باشه تا من رنگت را بچوشانم و آماده‌کنم.

در فاصله‌ای که او سرگرم جوشانیدن سرنگ بود من فرصت یافتم که باو دقیق شوم. جوانی بود سی‌ویک یا دوساله، خوش اندام، زیبا، باموی مشکی براق روغن زده و صورتی خوش رنگ و لبهای سرخ و دیدگان میشی روشن. آه. چه دوست داشتمی. چه خوب. سرنگ آماده شد و دو آمپول مادرم را مجانی تزریق کرد. داروهای دیگر را نیز از همان‌فقه یافت و بین سیرد، دستورهای لازم راصادر کرد و گفت:

— بسیار خوب. حالا میتونین برین دواهاشو مرتب بدن. پس فرداهم به سری بین بزنین که بدنم حالش چطوره. خودتون بباین. آوردن بیمار لازم نیست. هرچه کردم لافل حق‌ویرزیت و یا تزریق را بگیرد نگرفت. تا دم در نیز ما را بدرقه کرد و بازگشت. حال مادرم پنج شش ساعت بعد بهتر شد. تبش قطع گردید و چشمان خود را گشود و غذا خواست. من یکی از مرغها را کشته و برای او سوپ تهیه کرده بودم. سوپ را نیز با اشتها خورد و خوابید اما من از

اندیشه دکتر فارغ نمیشدم و دقیق‌های نمیتوانستم قیافه مهربان و دوست‌داشتنی او را فراموش کنم.

پس فردا نزد او رفتم و اطلاع دادم که حال مادرم کاملا خوب شده بطوریکه میتواند در کارهای خانه بمن کمک کند.

خوشحال شد و بعد از من پرسید:

— اسم شما چه؟ پدرتون چیکاره‌است؟ چقدر درس خوندین.

من هماچیز را گفتم و توضیح دادم که پدرم زارع فقیری است و خودم نیز تا کلاس هشتم درس خوانده‌ام. فکری کرد و پشت میز نشست و بعدگفت:

— حاضری برای من کار کنی. کم‌کم آمپول‌زدن را بهت یاد میدم که توی همون اتاق بخش تزریقات راه‌اندازی و به‌درآمدی هم از این راه داشته باشی.

من ازخدا چنین چیزی را میخواستم. برای من هم کار بود و هم نوعی امتیاز و افتخار زیرا در محل ما هیچ دختری شانس تصدی چنین شغلی را نداشت و من میتوانستم به دختران دیگر فخر بفروشم که دستیار دکتر مهدی... شمام و آمپول میزنم.

از فردا مشغول کار شدم و با يك روپوش سفید که خودم آماده داشتم فعالیت پرداختم. کاری که برای من بسیار جالب بود و سرگرم‌کننده. البته من نمیخواستم دایم طبابت برای اوموثر

و مفید باشم ولی شاید وجود من اعتماد مردم را جلب میکرد زیرا روز بروز بر تعداد مراجعین مطب افزوده میشد و عده بیشتری از شهر و یا از روستاهای اطراف می‌آمدند و آنجا را بر بیداری که

مجانا معالجه میکرد ترجیح میدادند. باین ترتیب دوامه گشت. دو ماهی که در زندگی من و دکتر بسیار موثر و پرخاطره بود. کم‌کم بین من و او عشقی پدیدآمد

و هر دو باین عشق اعتراف کردیم. او جوان و مجرد بود و میخواست با من ازدواج کند اما من بیقین میدانستم که پدر دهاتی بیسواد من با این پیوند موافقت نمیکند.

داشتن يك داماد پزشک برای او افتخاری بزرگ محسوب میشد ولی او آفتدر نادان بود و احساس حقارت داشت که باور نمیکرد دکتر واقعا چنین تصمیمی داشته باشد و این فکر را عملی کند. من پدرم را خوب میشاختم و با طرز فکرش آشنا بودم. او ترجیح میداد من زن يك دهاتی مثل خودش بشوم که مجبور نباشد درمقابل دامادش از جای برخیزد و برای او احترام قائل شود. او دوست داشت بگویند

فلان‌کس داماد فلانی است نه اینکه گفته شود فلان شخص شانس آورد و يك آدم حسابی آمد دخترش را گرفت. همین طرز فکر بود که مرا بیچاره میکرد و من با اینکه هنوز موضوع را مطرح نکرده بودم و جرئت و جسارت طرح آنرا نداشتم از نتیجه آگاه بودم و میدانستم و در نهانی

میگریستم و اشک میریختم.

بقیه در صفحه ۸۵

# ضرر به ندامت!!

## خلاصه از آنچه تاکنون خوانده‌اید:

هما روستا دختر روستا ، پس از ۲۰ سال زندگی درمسکو و برلین شرقی در اواخر مرداد ماه اسماصل تهران باز می‌گردد و خاطرات هیجان‌انگیز خود را که شامل حقایق تکان‌دهنده‌ای از دنیای پشت‌پرده آهنین است ، انحصاری برای چاپ در اختیار مجله «زن‌روز» می‌گذارد .

رضا روستا از کمونیست‌ها و انقلابی‌های حرفه‌ای ایران بود که بعد از شهریور ۲۰ بدست هشت سال از حاکم آفرینان صحنه سیاست ایران بشمار میرفت و سر رشته اعتمادیات کارگری - تظاهرات خونین خیابانی و تحریک و بلوا در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها بمنظور ایجاد نگرانی و اغتشاش بنفع حزب توده در دست او بود .

رضا ، پس از چند سال اختفا درسال ۱۳۲۷ به شوروی گریخت و تاروهای آخ‌زندگی‌اش را به حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست ایران یود . تا یکسال قبل از مرگش سمت دبیر کلی هیات اجرایی حزب منحل توده و همچنین دبیر کلی شورای متحد سندیکای جهانی کارگران وابسته به حزب توده را در «لازیبیک» عهده‌دار بود .

هما روستا در بیان خاطرات خود می‌گوید که چگونه در سالگی توسط عمال حزب توده در ایران با پاسپورت جعلی از تهران ربوده و به مسکو برده میشود. در آنجا زندگی سرد و غم‌انگیزی را آغاز میکند . تنهایی و دوری از مادرش او را بدست رنج می‌دهد . نا اینکه پدرش دوباره ازدواج میکند و زن پدرش او گینا با مهربانی‌های خود جای خالی مادر را برای او بر می‌کند .

در ۱۴ سالگی همراه پدرش به برلین شرقی می‌رود و در آنجا به تحصیلات خود ادامه میدهد و سپس وارد دانشگاه می‌شود. همانجا باصرا پدرش در رشته شیمی سرگرم درس خواندن میشود و پس از آنکه سال تحصیلی را با موفقیت پایان میرساند، برای گذراندن تعطیلات تابستانی به سوئیس می‌رود . در زوریخ با یک جوان ایرانی که در برلین غربی زندگی میکند ، آشنا میشود و در مدت کوتاهی آشنایی آنها به عشق می‌انجامد. (هما این مرد را آقای «غربی» مینامد .)

کمیته مرکزی حزب توده و روستا وقتی از جریان عشق این دو دل‌داده آگاه میشوند ، بعلم اینکه «غربی» از مخالفان کمونیست است هما را مخفیانه به رومانی می‌فرستند تا بین عاشق و معشوق جدائی افتد . هما یکروز قبل از سفرش به رومانی ، به راز توطئه‌های علیه ایران پی‌می‌برد و می‌فهمد که پدرش مأموریت یافته است به عنوان یک تاجر ایتالیایی به تهران بیاید و در ایجاد حوادث مخالفین ضد رژیم را رهبری کند . هما همچنین پی‌می‌برد که پدرش معلی تمام‌نامه‌های او را که از بی‌جکی به معادش نوشته است ، در گاو صندوق خود پیاکانی کرده است . با پدرش قهر میکند و بدون دیدن او به رومانی می‌رود. سردی روابط پدر و دختر دو سال طول میکشد تا اینکه در تعطیلات فوریه سال ۱۹۶۸ هما ناگهانی به برلین باز می‌گردد و می‌فهمد پدرش سخت بیمار است . خود را به هر تریبی هشت به بیمارستان می‌رساند و ضمن گفت‌وگو با پزشکان و پرستاران متوجه میشود که پدرش در حال مرگ است . . .

رضا روستا ، پس از ده روز بیماری بطرز مشکوکی در بیمارستان شارنبرن برلن می‌میرد و دکتر «هانس» دکتر جوانی که مسؤول بخش است به هما علاقمند شده است و نسبت به او سمپاتی دارد ، مخفیانه تزاد اعتراف میکند که «رضاروستا» را عوامل حزب توده با تئانی با دکترهای بیمارستان بقتل رسانده‌اند .

هما پس از مدتی برای ادامه تحصیلاتش به رومانی باز می‌گردد و در آنجا دوباره برای بازگشت به ایران و گرفتن پاسپورت مشغول تلاش میشود و دو سال بعد پس از پایان تحصیلاتش در رشته هنرهای دراماتیک دوباره به برلین باز می‌گردد . . .

ویس از مدتی در خیابان بطور ناگهانی با غربی روبرو میشود . عشق آنها دوباره تجدید میشود و غربی قول میدهد که برای گرفتن پاسپورت و بازگرداندن او به ایران تلاش کند . هما پس از مدتی می‌فهمد که غربی زن و یک بچه دارد. شنیدن این خبر او را خیلی ناراحت و پریشان میکند و برای فرار از غم شکت و ناکامی به لهستان می‌رود و مدتی نزد پسر عمیش می‌ماند. در بازگشت نامه‌ای از غربی در انتظار اوست . . .

«کوالین» مترجم چینی ، توی راه برنامه سفرم را به چین کمونیست باطول و تفصیل زیاد در اختیارم گذاشت. مطابق این برنامه مجبور بودم چهار روز درباره چهار مقاله فلسفی مائوتسه‌تو تگ مطالعه کنم.

پانزده روز فرصت داشتیم تا درباره حزب و هفت روز درباره ارتش توده‌ای بررسی و تحقیق کنم و پانزده روز دیگر هم کارما فقط بازدید از شهرها و مراکز صنعتی و کارگری و کشاورزی بود . «کوالین» بمن فهماند که این برنامه برای تمام وزیرتور - ها اجباری است و بمن یادآوری کرد که بدون او حق ندارم از هتل خارج شوم، بجائی تلفن کنم یا با کسی تماس بگیرم.

حق ندارم اسلحه یادورین و یا ضبط صوت همراه داشته باشم و حق ندارم هیچ کتاب بانشریه غیر چینی را در انتظار عمومی مطالعه کنم . از او پرسیدم:

— اگر با مردم تماس نداشته باشم، پس به چه وسیله میتوانم از نظریات آنها مطلع شوم ؟

کوالین خنده مزرورانه‌ای کرد و گفت:

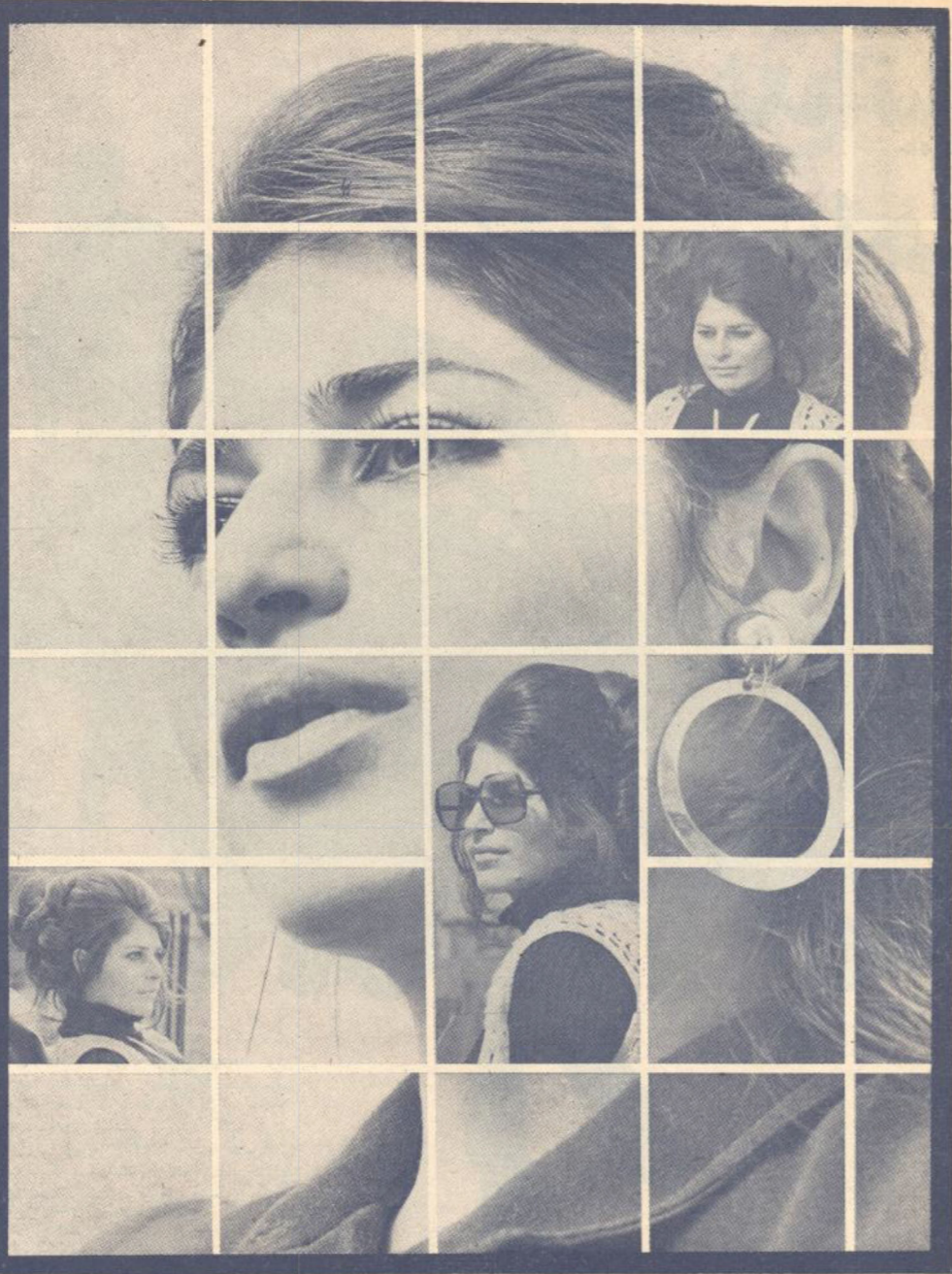
— غصه نخور رفیق! هر سالی داری از خودم بیرون . این مردم عامی و بی‌سوادند . و ممکن است جواب سؤال ترا ندانند . بدین ترتیب سفر اجباری عن در چین کمونیست آغاز شد .

در یکن مرا به «حین‌جیاهتل» بردند که فهمیدم مخصوص وزیرتور های خارجی است. اتاق مجللی در اختیارم گذاشته بودند ولی من از همان لحظه اول ورود یقین کردم که توی اتاق میکروفون‌های مخفی کار گذاشته‌اند . حتی بعید نبود دورین تلویزیون مدار بسته را در جانی مخفی کرده باشند . از یکن به «کتون»، «هون»، «کوانگ تانگ»، «نانکم» و بالاخره به منطقه «جینگان» که زادگاه مائو است سفر کردیم .

در این بازدیدها من حالت مصممه‌ای را داشتم که سرباست می‌آمدند و مرا توی یک اتومبیل می‌گذاشتند و برای بازدید می‌بردند و بعد هم سرباست دوباره دستم را میگرفتند و به هتل بر می‌گرداندند. در منطقه کشاورزی کتون یکروز بعد از ظهر سعی کردم بابکی از زمین صحبت کنم . به شکتش اشاره کرد و گفت:

— خالی است ، دو روز است غذا نخورده‌ام !

بطور کلی در شهرهایی که بازدید کردم ، کارگران و کشاورزان وضع رقت‌باری داشتند . تمام درآمد مملکت صرف ساختن وسایل جنگی و هزینه ارتش میشود



من که از بی‌رحمی و قساوت این عده خیر داشتم مجبور شدم مدتی به ایران برگردم.

پدرت گناه تغییر رفتار ترا بحساب معاشرت با من میگذاشت و برای من خط نشان کشیده بود و حتی قسم خورده بود که اگر دوباره سعی کنم ترا ببینم مرا تکه‌تکه کند.

خودت میتوانی موقعیت مرا محجم کنی . از طرفی تحت فشار و تهدید قرار گرفته بودم و از طرف دیگر از تو و محبت تو مایوس شده بودم و خیال میکردم که توهم تحت تاثیر سخنان پدرت قرار گرفته‌ای و مرا فراموش کرده‌ای. با انحال سعی کردم ترا پیدا کنم و با تو تماس بگیرم. حتی چند هفته دم منزلتان کشیک دادم . ولی بالاخره فهمیدم که تو از برلین رفته‌ای.

هیچکس از جا و مکان تو خبری نداشت و بی خبر رفتن تو بمن ثابت میکرد که از من گریخته‌ای و دل نمیخواهد هرگز مرا ببینی و این هم از نظر من دلیل دیگری بر فراموشی تو بود . دیگر زندگی در برلین غربی برایم غیر قابل تحمل شده بود. با دلی شکسته و افکاری پریشان برای تعطیلات زمستانی عازم تهران شدم. ولی در تهران هم آرامش نداشت . هر کجا میرفتم بیاد تو بودم و خاطره روزهای اول آشنائی مان هر روز و هر لحظه مقابل چشم بود ، در حقیقت برای تو نگران بودم . نمیدانستم کجاهستی و چه بر سر آمده‌است . برتر از همه خودم را مسؤول ناراحتی های تو میدانستم و آرزو داشتم فقط برای یکبار هم که شده ترا ببینم و بی‌گناهی خودم را در تمام این جریانات بنو ثابت کنم.

در تهران یکی از دوستانم بمن خبر داد که ترا در شهر بخارست دیدم است. این دوست من عضو سفارت ایران در رومانی بود و توسط او توانستم آدرس ترا پیدا کنم. چند ماه بعد از تهران یکباره به بخارست آمدم . میخواستم ترا غافلگیر کنم ولی دوست هم آتافت بمن گفت که تو به برلین شرقی بازگشته‌ای . نامه‌ای برایت نوشتم و اگر بخاطر داشته باشی ، همه چیز را خیلی روشن و صریح برایت گفتم. وقتی جواب ندادی و نامه های بعدی مرا هم بدون جواب گذاشتی ، یقین کردم که بخاطر کمک و راهنمایی بهمین عده جوان ساده لوح بود که پدرت و عمال حزب توده با من درافتادند و بخاطر همین میارزات بود که با ملاقات و ازدواج ما تا آخرین حد ممکن مخالفت کردند. شاید خیر نداشته باشی ولی باید بتو بگویم که آدم کش فرستاده بودند مرا ترور کنند و

بقیه در صفحه ۱۰۵

شبه افرادی هستند که در خواب راه می‌روند . این مردم را مسخ کرده و ست و شوی مغزی داده‌اند و از راه تبلیغات تصویر خدائی از ما تو در ذهن آنها ساخته‌اند.

در بازگشت از چین من انسان دیگری شده بودم با یکن دنیا احساس نفرت از دیکتاتوری احساس میکردم و وظیفه دارم بعنوان یک ایرانی ، ذهن جوانان متعایل به کمونیسم و چه‌گرا را روشن کنم. بحال این جوانها ، بخصوص آنهایی که ساد و لوحتر و بی‌خبرتر از دیگران بودند ، افسوس میخوردم . اکثر اینها فرزندان طبقه متوسط بودند . طبقه کارمند یا کاسب که با درآمد کم و محدود که بخاطر تحصیل به اروپا آمده بودند و ساده لوحی و زود باوری شان بهترین طعمه برای گندم‌نمایان

جو فروش بود . شکار این عده جوان محصوم فورمول خاصی داشت . اول که می‌آمدند ، تنها بودند ، زبان نمیدانستند و همه چیز محیط برایشان غیر مانوس و شاید در مراحلی اعجاب آور بود. اینها خیلی زود توسط یک عده بظاهر محصل و در باطن مامور تبلیغاتی حزب فریفته میشدند. به کافه و کباب‌خانه گنانه میشدند و بعد به میننگ و جلسه دعوت میشدند و رفقه رفقه همه حقایق معکوس و وارونه به آنها فهمانده میشد و ظرف کمتر از یکسال چنان مغزشان را می‌شستند و چنان ذهنشان را با افکار ضد ایران می‌نباشند که شاید شنائی آنها برای خودشان هم مشکل بود. پدر و مادر و خانواده این عده در ایران دلشان خوش بود که فرزندان در اروپا مشغول تحصیل است . عده‌ای از این

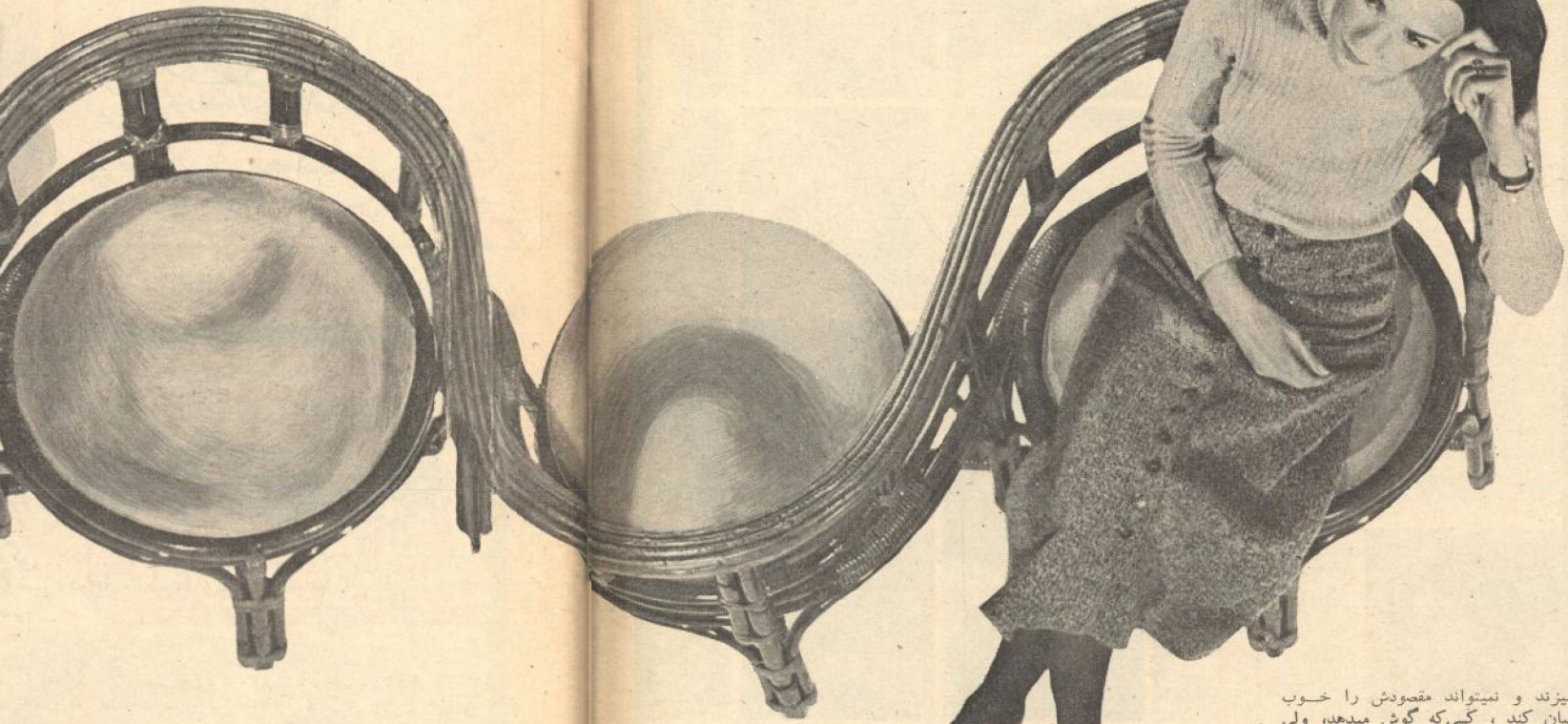
# زن و شوهر: آیا میدانید چگونه باهم صحبت کنید؟

صحبت کردن، تنها حرف زدن نیست.  
سکوت کردن نیست  
گفتن حقایق نیست  
ودروغگوئی هم نیست،  
پس چیست؟



رفتن و ابراز عقیده نکردن و سکوت اختیار کردن در این مواقع بطور مسلم از شما يك موجود بی اختیار و بدون اراده بوجود خواهد آورد و در ضمن بطور ناخودآگاه شمارا نسبت به وضع موجود زناشویی تان بدبین خواهد کرد. لزوم صحبت کردن و اظهار تمایلات واقعی در این مورد و موارد مشابه کاملا مشهود است. فکر نکنید که با این توصیه ها ما شمارا به پر حرفی و وراجی تشویق میکنیم. زیاد حرف زدن بهیچوجه با خوب و درست حرف زدن قابل مقایسه نیست. در حرف زدن بین زن و شوهر آنچه مهم و قابل توجه است قدرت فهمیدن مقصود يك طرف بدیگری است و این مقصود را هم میتوان تنها در يك یا دو جمله کوتاه و بر مفهوم بیان کرد.

**کسانیکه گوش نمیکنند ...**  
کسانیکه گوش میدهند، ولی متوجه نیستند، در این زمینه خطای بزرگی مرتکب میشوند. شوهری که مشغول خواندن روزنامه است و هرچه زش میگوید بایک جواب آری و نه او را از سرخود بقیه در صفحه ۸۱



فن معاشرت و اجتماعی بودن و شیوه و آداب صحیح صحبت کردن و سخن گفتن اصطلاحی است که تازگی ها خیلی مورد توجه است. همه مردم میخواهند بایکدیگر حرف بزنند و ظاهرا صحیح و آسان رفع بسیاری از مشکلات را در همین امر یافته اند. روسا باکارمندان شان، نمایندگان با انتخاب کنندگان شان، استادان با دانشجویان شان و پدر و مادرها با فرزندان شان. و اما در کنار این گروه کثیر، زن و شوهر ها هم هستند که پیش از گذشته تمایل به حرف زدن با یکدیگر را پیدا کرده اند. حتما این عده فهمیده اند که يك مباحثه خوب و صحیح، میتواند کلید خوشبختی زناشویی باشد و در عین حال بسیاری از مشکلات و غیوب این زندگی دو نفره را از بین ببرد و روابط نادرست و ناپایدار را تغییر دهد.

آنچه مسلم است، در قرن گذشته در هیچیک از کشورها، حتی کشورهای متقدم و پیشرفته اروپائی این رسم متداول نبود و زن و شوهر ها بهیچوجه در این باره حتی فکر هم نمیکردند. زن و شوهرهایی که احساس بدبختی میکردند، از خیانت، ولخرجی، خست، بد اخلاقی و عیبهای از این قبیل صحبت میکردند، اما هیچگاه مثلا نمیگفتند «ما چیزی برای گفتن بیکدیگر نداریم». یا اینکه «شوهرم هیچوقت با من حرف نمیزند».

اما امروزه اگر مباحثه و حرف زدن بین زن و شوهر ها یکی از قسمتهای مهم روابط این گروه بحساب میآید، با احتمال قوی باین دلیل است که از دید ما و نظرها ازدواج هم بطور کلی فرق کرده است. ازدواج در سال های گذشته بیشتر يك اتحاد رسمی و خشک برای يك نتیجه حساب شده بود، در حالی که امروزه پسر و دختر از ازدواج مقصودی بالاتر و عاطفی تر دارند و مایلند که يك همستگي روحی قوی با همسر خود پیدا کنند و تنها عشق و بهترین دوست برای او باشند. از طرفی حرف زدن و گفت و گو کردن يك وجه مشترك با ازدواج دارد و آن اینست که هر دو برای رضائی يك موجود از تنهایی لازم و ضروری هستند.

**دام کلمات**  
معمولا زن و شوهرهایی که تازه باهم ازدواج کرده اند بخاطر عادات و طرز تربیت بخصوصی که داشته اند، وقتی شروع به زندگی مشترك میکنند تا حد زیادی باهم بیگانه هستند و شاید مفهوم کلمات در نظر هر کدام بنحوی تجلی کند که در برخی از موارد کاملا با هم متفاوت باشد. از همین جا اولین سوء تفاهم ها بوجود میآید و يك سوء تفاهم کوچک باعث بگو مگوهای بزرگ میشود.

البته در این مورد بخصوص، کمی گذشت زمان و تماس بیشتر، مفهوم کلمات را در نظر زن و شوهر تاحدی یکسان خواهد کرد و اولین مانع، یعنی وجود سوء تفاهم های کوچک و زود گذر از بین خواهد رفت. اما بعضی از زن و شوهر های جوان، همیشه هم حرف نمیزنند، چون مایلند که در سکوت و آرامش روحی تماس لازم

بیت و چهار ساعت در مغزش میگذرد به زش بگوید، باید بیت و چهار ساعت در روز حرف بزندی. «چیز جویس» نویسنده معروف برای نوشتن افکار يك مرد در چهل و هشت ساعت يك کتاب ۶۰۰ صفحه ای نوشته است. بنابراین می بینید که افکار آنها افکاری که بر سرعت برق از ذهن انسان گذر میکنند، همیشه هم قابل بحث و گفت و گو نیستند.

از طرف دیگر گفتن همه افکار این رسک را در بردارد که بسیاری از خیالات و تصورات زود گذر بصورت يك واقعیت جاوه کنند و اهمیت کاذبی بخود بگیرند، در حالی که در واقع آنقدر هاهم شایان توجه نبوده اند. بهمین دلیل است کسانیکه سعی میکنند هرچه در فکر شان میگذرد بزبان آورند کم کم از حقایق دور می شوند.

**« هر طور تو میخواهی عزیزم »**  
یکی از جملات رایجی که دشمن شماره يك سعادت و تفاهم بین زن و شوهر است جمله «هر طور تو میخواهی» است. بسیاری از زن و شوهر ها بعلت اینکه از عکس العمل بعدی همسر خود وحشت دارند، رودربایستی میکنند، از عصیانیت او میترسند یا دلشان نمیخواهد برخلاف میل او حرفی بزنند، بروی امیال و خواسته های خود برپوش میگذارند و با گفتن این جمله باصلاح کارها را راست وریست میکنند و در سر را کم. اما آیا واقعاً بین زن و شوهر باید چنین ترس بزرگی از بوجود آمدن يك برخورد فکری وجود داشته باشد؟ آیا زن یا شوهر حق ندارد مثل يك انسان بالغ و باشعور فکر کند، عقیده اش را ابراز کند و در صدد پیدایش يك تفاهم و سازش عادلانه باشد؟

و شوهر فراموشکار فکر کند که حتی میگردن خانم عود کرده است. بنابراین الفاظ و لغات، هر چند هم که ناقص باشند، در بعضی از موارد دقیق تر و بهتر از سکوت منظور را می رسانند. و اما در روابط نزدیک تر و صمیمانه تر، یعنی روابط جنسی، بازمه الفاظ و لغات اهمیت زیاد خود را از دست نمیدهند چون همانقدر که وسیله ای برای تماس و تفاهم بیشتر هستند امکان سوء تفاهم را هم بوجود میآورند. البته در اینجا ژست و حرکات هم نقش مهمی را بازی می کنند که آنها هم اگر بجا و بموقع بکار برده نشوند نتیجه کار را خراب خواهند کرد. مثلا شوهر فکر میکند که با اظهار تمایل به زش عشق خود را باو ثابت میکند، در حالی که زن در دنیای رویایی خویش، کلمات صحبت آمیز رفتارهای ظریف، دقت و توجه به احساس و عاطفه

فکری را با همسر خود برقرار کنند. این گروه که معمولا افرادی احساسی و تودار هستند، پیش خود فکر میکنند. «اگر او مرا دوست دارد باید خودش حس برزند که من چه فکری میکنم و چه چیزی میخواهم». البته این استدلال کاملا هم اشتباه نیست، درست است که عشق میتواند يك نفر را نسبت به تمایلات و احساسات دیگری حساس تر کند و درست است که دو نفر عاشق میتوانند بعضی موارد بدون سخن باهم تماس فکری برقرار کنند، ولی لازمه این امر، شناسائی کامل دو نفر و نزدیکی قلبی و روحی آنهاست که معمولا کمی احتیاج به وقت دارد و در ضمن در تمام موارد و مواقع هم نمیتوان باین نیک خیالی مطمئن بود. مثلا ممکن است زن جوان بخاطر اینکه شوهرش فراموش کرده است او را ببوسد عصبانی شود و سردرد را بهانه کند.

از مرکز راهنمای زناشویی ایران

علم در خدمت زناشویی



مرکز راهنمای زناشویی

مثل آدمهای صدسال پیش بخواستگاری نروید! مرد و زن روز باشید! و با زمان پیش بروید!



عشق هیچ قانونی نمی-شناسد اما ازدواج چرا...

\* عشق کور است ، عاشق جز خوبی ها را نمی بیند ، عشق تصادف است ، باید دید و عاشق شد ...

\* همه اینها بجای خود صحیح، اما چرا عاشق کسی که از هر جهت شایسته و مناسب شماست نشوید؟

یون ایران بشما این امکان رامیدهد که عشق خودرا میان شایسته ترین و مناسب ترین افراد پیدا کنید . اول شناسائی بعد عشق ...

«بایون ایران، تلفن ۳۰۱۵۶۳ تماس بگیرید ...»

خبر های یون بین المللی

یون مکزیک

\* یون بین المللی رسماً اطلاع داد که یون مکزیک نیز بدنبال یون ایران

تاسیس و شروع بکار کرده است. خبر آغاز کار یون مکزیک در یک مصاحبه رادیو تلویزیونی مرکب از کارشناسان و متخصصان بااطلاع همگان رسید. در مکزیک نظیر ایران ، یون بستگی بیک نشریه معتبر دارد. یون بین المللی فعلاً با شش شعبه در نقاط مختلف جهان باین ترتیب یون فرانسه - یون سوئیس - یون بلژیک - یون کانادا - یون ایران - و یون مکزیک مشغول کار است.

نا گفته نماند که یون ایران در عین حال یون آسیائی نیز هست.

یون و مجله ال

\* کتاب «بطرف تمدن زوج» اثر لویی مارتن ژان تل مؤسس و بنیان گذار یون بین المللی در نخستین ماه انتشار با موفقیت فرین بوده است و نشریه های مختلف اروپائی مطالبی در باب خدمات یون بین المللی نوشته اند. از جمله مجله معروف و پر تیراژ « ال » ELLE در شماره ۱۳۱۷ تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۷۱ در صفحه های ۱۸ تا ۲۸ شرح مفصلی از مصاحبه خبرنگار خود با آقای ژان تل نشر داده است و خدماتی را که یون بین المللی در تشکیل خانواده ها دارد تشریح نموده است.

ازدواج با خارجیان

\* چون داوطلبان غیر ایرانی مقیم کشور های خارجی خصوصاً ممالک اسلامی

پیام های ازدواج

ریال + لیسانس + وضع مزاجی خوب + با دو برادر و شش خواهر + خواهان همسری است ایرانی + ۲۸ تا ۴۰ سال + ازدواج نکرده + قد ۱۶۵ تا ۱۸۰ + لاغر + مسلمان + لیسانس + روشنفکر .

بانو ۱۶۲۷۰۰۱

۳۳ ساله + قد ۱۶۴ وزن ۵۰ + چشم مشکی مو خرمائی + سبزه رو + مسلمان + مقیم تهران + کارمند با ۱۰۷۰۰ ریال حقوق و درآمد + دیپلم متوسطه + وضع مزاجی خوب + با یک برادر و چهار خواهر + صاحب یک پسر هفت ساله از همسر طلاق

بقیه در صفحه ۸۸

جدید و بانی آن سر تعظیم فرود آورم ... (دوشنبه ۲۴۲۲۰۰۱ - لنگرود) خودشناسی

باطلاع افایان و بانوانی که شماره های آنان ذیلا درج میشود و خواهان خودشناسی وسیله یون بین المللی بوده اند میسرساند که پاسخ بررسی های پیش گزینی روانشناسی ازدواج آنان از پاریس رسیده و ترجمه آن برایشان ارسال گردیده است در صورتی که موفق بدریافت آنها شده اند خواهشمند است ضمن اعلام وصول نظر خویش را نیز مرقوم دارند.

دوشنبه ۱۵۲۵۰۰۱ - تهران آقای ۱۵۰۹۰۰۱ - تهران بانو ۱۳۲۳۰۰۱ - تهران آقای ۱۵۱۱۰۰۱ - آبادان دوشنبه ۲۹۲۷۰۰۱ - تهران آقای ۲۳۰۷۰۰۱ - اراک دوشنبه ۲۴۲۴۰۰۱ - کرمانشاه آقای ۱۵۰۳۰۰۱ - کویت آقای ۹۹۰۴۰۰۱ - تهران دوشنبه ۲۶۳۰۰۰۱ - تهران

(الجزیره - اندونزی - هند - پاکستان مراکش و ...) با یون ایران تماس گرفته و خواستار استفاده از روش های روانشناسی پیش گزینی ازدواج شده اند و بعضاً اظهار تمایل کرده اند که با ایرانیان ازدواج کنند و تعداد این تقاضاها منطماً افزایش یافته ، با یون بین المللی تماس گرفته ایم که به نحوی بتوانیم باین تقاضاها پاسخ مساعد بدهیم . از اعضای یون ایران خواهشمندیم اگر نظری دارند مرقوم فرمایند و عقیده خود را در باب ازدواج با خارجیان ابراز نمایند.

بخت زدگی

نظر یک دوشنبه در باره تست های خودشناسی

شش هفته قبل پرسش نامه این خانم به پاریس ارسال شد و جواب رسیده از متخصصان برای ایشان ارسال گردید و حالا اینست اظهار نظر خودشان در باره جواب روانکاوان :

... باید صریحاً بگویم که تاکنون مسئله روانکاو اهمیت نمی دادم . چقدر تعجب کردم وقتی دیدم تمام گفته های روانکاوان در باره من مو بگو درست از آب درآمد است. باور کنید آنقدر گفته های روانکاوان درباره من درست است که در حدود یک ساعت نمیتوانستم از حالت بخت زدگی بیرون آیم و حالا خیال میکنم باید در مقابل این علم

«دافنه دوموریه» دختر بیست و پنج ساله ای بود وقتی نخستین کتاب خود را بنام «زنجیر عشق» بچاپ رساند . او در این کتاب بقدری مناظر طبیعی و زیبایی وحشی خلیج «کورنوای» را با سادگی و هنرمندی تصویر کرده که یکی از خوانندگانش آروموند تماشای آن خلیج کوچک گردید . وقتی سرگرم گردش در آن محل رو با آفرین بود ناگهان دختر جوان و دلربائی را دید که روی شن های ساحلی دراز کشیده است . مرد مسافر و خواننده خوش ذوق افسر جوان و براحماسی بود بنام «فردریک بروئینگ» . پس از آن دیدار و برخورد رمانتیک سرگرد «بروئینگ» که از افسران گارد محافظ قصر سلطنتی «دولک ادنبورگ» بود گرفتار عشق نویسنده رمان سحر آمیز «زنجیر عشق» شد و پدری نیابد که با او ازدواج کرد .

«لیلی بروئینگ» بسال ۱۹۳۷ درسی سالکی شاهکاری بنام «ربکا» به جهان ادبیات ارمغان داد که نویسنده اش رایبه اوج شهرت و افتخار رساند و در ردیف بزرگترین رمان نویسان عصر خویش در آورد. خانم «دافنه دوموریه» داستان هیجان انگیز و پراز ایضام و احساس و جاذبه «ربکا» را با الهام از خاطرات زمان کودکی و جوانی و حتی زندگی زناشویی خود نوشت . او در روزگار کودکی با خانواده اش به یلیاق رفت و در باغ بزرگ و خوش آب و هوائی اقامت گزید . مردم آن مکان افسانه های حیرت انگیزی در باره صاحبان قلی باغ اسرار آمیز و متروک میگفتند . آنان تعریف میکردند که زن و شوهری در آن باغ میزیستند و چون همسر صاحب قصر در زندگی زناشویی سعادتمند نبود و بطور ناگهانی و مرموزی در گذشت شوهرش دیگر در آن باغ زندگی نکرد و روح آن زن شیوا در باغ و زیر درختهای انبوه آن سرگردان میگشت .

«دافنه دوموریه» پس از چندسال موفق شد آن قصر اسرار آمیز را بخرد و باشوهرش در آن بسر برد . نویسنده انگلیسی و زبردست ، باغ را که «مانیلی» نام داشت و آمیختن عشق بر باد رفته و بناهنگاه روح سرگردانی بود . ساختمان کرده هر روز صبح

ترانه های روز

از این هفته کهگاه اشعار ترانه های جدید ومد روز را که صفحات آنها شهرت وموفقیت بین المللی یافته اند بزبان اصلی و با ترجمه فارسی بنظر خوانندگان عزیز میرسانیم . ترانه این هفته که یکی از پرفروش ترین صفحات ماههای اخیر است توسط «پل - مک کارتی» بیتل معروف تهیه شده وآهنگ و اشعار آن نیز از خود اوست .

تدی بوی

این داستان پرسی است بنام «تدی» اگر مادرش میگفت تو خوب باش ، خوب میشد .

مادرش برای او داستانهائی گفت از پدرش بازش ، اما باعث تاثرش شد ، او گریه کرد .

«تدی» عادت داشت به مادرش بگوید که وضع بهتر خواهد شد . او گفت : مادر ، نگران نباش ، اکنون پسر اینجاست واز تو مراقبت میکند ، پسر شرورت را نگران کن تو تنها زنی هستی که تاکنون توانسته است بمن کمک کند . بعد ... روزی رسید که مادرش برای خود

سیمای ناموران از : پدیدار

دافنه دوموریه

نویسنده «ربکا» در آفرینش شاهکار معروفش از زندگی خود الهام گرفت



DAPHNE DU MAURIER

«جون فوئن» برداشته که در سراسر جهان میلیونها نفر تماشاگر پیدا کردند .

«دافنه دوموریه» در ۱۹۳۷ ساله در لندن زاده شد . او دومین دختر «سرجرال» دوموریه «هنریشه»

وتیسه کنده نمایشنامه های تئاتر بود. «دافنه» تحصیلات مقدماتی خویش را در انگلستان به پایان رساند و برای تکمیل آن به پاریس رفت و در پاریس بسبب علاقه زیاد به نویسندگی شروع به نوشتن داستان های کوتاه کرد. در سال ۱۹۱۳ نخستین ناول او بنام «روح مهربان» بچاپ رسید و بعد دونوول دیگر نوشت و منتشر کرد . بانوشتن بیوگرافی پدرش بنام «جرالد» شهرت واعتباری بدست آورد و وقتی «سینک» جامائیک «را چاپ نمود خوانندگانش بیشتر شدند . سرانجام اثر درخشان و سحرآمیز خود را بنام «ربکا» نوشت و برقه افتخار و ثروت تکیه زد . آثار «دافنه دوموریه» متنوع ودراماتیک و هیجان انگیز است . داستان های تاریخی معروفش عبارتند از «ژنرال بادشاه» و «ماری آن» واز رمان های عشقی و اسرار آمیز وی «ربکا» و «دختر عقیوب راشل» «رانا می توان برد» خانم دافنه دوموریه نولهای زیبا و جالبی هم نوشته است که معروفترین آنها «درخت سیب» و «پرنده گان» است واز روی ناول پرنده گان «الفسرف» «هیچکاک» آفرینشگر قلمهای پلیسی و جالبی قبلی تهیه کرده است که هنوز در بعضی از کشورهای جهان به نمایش آورده شده است .

آثار دیگر این خانم نویسنده عبارتند از : بدون دلیل - ناشناس بازمرابیوس - سیرنلا - من هرگز دوباره جوان نخواهم شد - حادثه از دریا آغاز شد سو خانه ای در ساحل

بعد از ظنیر در کلبه چوبی که در محل باصفائی از باغ ساخته بود می نشست و باماشین تحریر داستان مینوشت. داستان «ربکا» به زبان های زنده دنیا ترجمه و چندین بار چاپ گردید و پسون هشتگفتی برای خانم «دافنه دوموریه» فراهم آورد . از روی این کتاب فیلم جالبی باهنر نامی «لورنس اولیویه» و سرگردان میگشت .

بعد از ظنیر در کلبه چوبی که در محل باصفائی از باغ ساخته بود می نشست و باماشین تحریر داستان مینوشت. داستان «ربکا» به زبان های زنده دنیا ترجمه و چندین بار چاپ گردید و پسون هشتگفتی برای خانم «دافنه دوموریه» فراهم آورد . از روی این کتاب فیلم جالبی باهنر نامی «لورنس اولیویه» و سرگردان میگشت .



Mc CARTNEY

TEDDY BOY Paroles et musique de Paul McCartney. Interprétée par Paul McCartney. This is the story of a boy name [Ted]

If his mother said Ted be good He would She told him tales about his [soldier dad] But it made her sad then she'd cry Oh my Ted used to tell her he'd be twice [as good] And he knew could' cos in his [head]

He said Momma don't worry now Teddy boy's here taking good care [of you]

Momma don't worry your Teddy boy's he only woman who [could ever help me]

Baby won't you help me to [understand] Then came the day she found her [self a man]

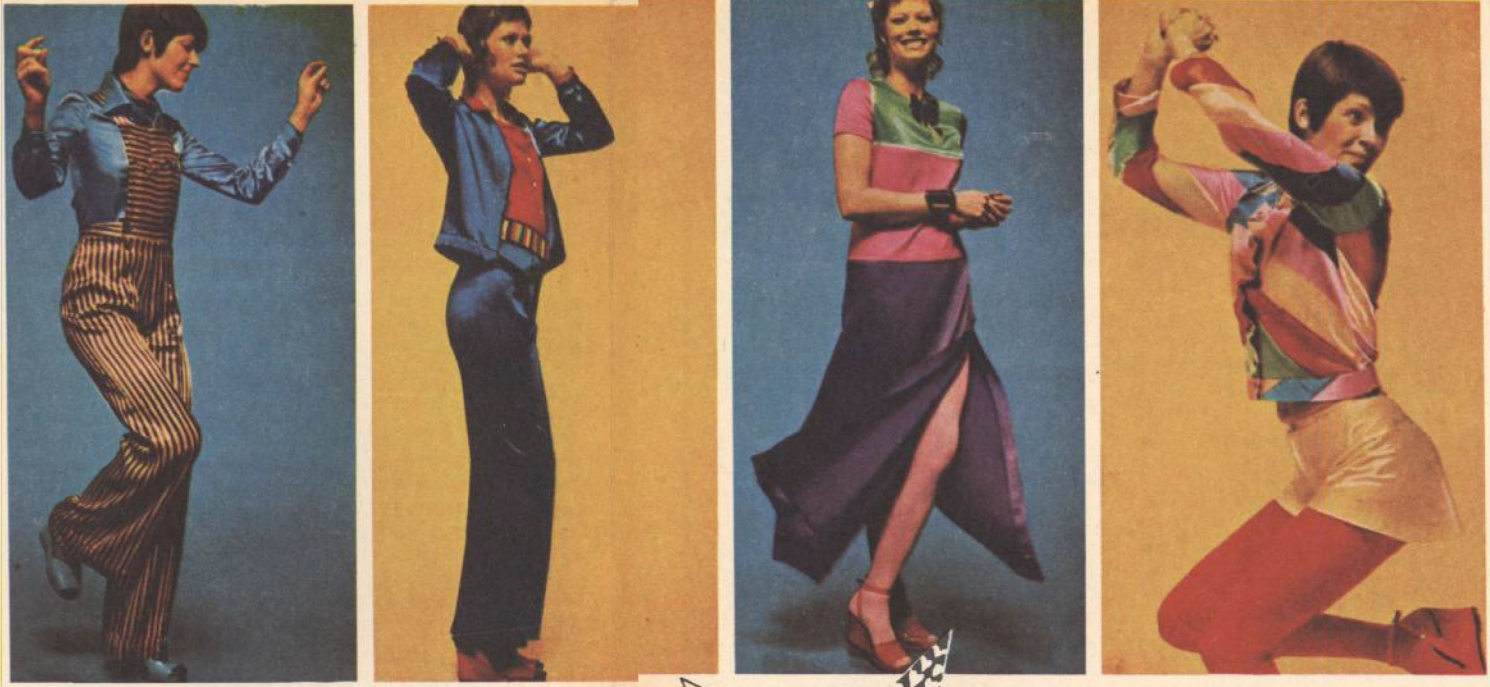
Teddy turned and ran far away O K He could n't stand to see his

[mother in love] with another man he did n't know oh no He found a place where he could [settle down] but from time to time in his head He said Momma don't worry now Teddy boy's her taking good care [you]

Momma don't worry your Teddy boy's her only woman who [could ever help me] Baby won't you help me to [understand] Teddy don't worry now Mummy is her taking good care of [you]



# TEEN دختر امروز



★ هنگامی که يك پايه درون قبر باشد حقيقت را درباره زنها خواهيم گفت آنوقت بدون تابوت خواهيم برید و خواهيم گيت  
 ★ مگر کار حالا از مستان برميآيد بکنيد! «لئون تولستوی»  
 ★ قانسای که خالی از ذکر خدا باشد، چون محکمه است که  
 ★ وقتی که در آن وجود نداشته باشد، «ویکتور هوگو»  
 ★ زندگی بدون کوشش مرگ قبل از وقت «موريس مترلینگ»  
 است. «گوته»

## چی مد روزه؟

### ۳ نکته مهم در مد جدید بهار

و مکان مهم است و اگر این نکات رعایت نشود، نه تنها يك لباس آخرین مد کوچکترین جلوه‌ای نخواهد داشت، بلکه گاهی ممکن است پوشنده‌اش را بصورت يك «دلگت» در آورد و سوزه برای تسخر بدست اطرافیان بدهد! بنابراین در استفاده از هر مد جدیدی - و از جمله مینی شورت - باید به ۳ نکته اساسی توجه داشت که ما در اینجا میکوشيم در مورد هر کدام توضیحات بیشتری بدهيم.

● **تناسب لباس با هيكل**  
 این مهمترین اصل شيكوشی و برانندگی است. هر دختر جوانی باید بدون تعصب و خودخواهی اسکلت بدن خود را بشناسد و به نقاط ضعف و امتیاز آن توجه کند. اگر شما کوتاه قد و کمی چاق هستید بهتر است از مد جدید مینی شورت چشم مخصوص در نظر گرفتن شرایط زمان

اگر مد جدید با پدیده جنجالی خود «مینی شورت» بسیاری از خانها را بوخت انداخته است، در عوض دخترهای جوان در پاریس و لندن و سایر شهرهای بزرگ اروپا و آمریکا از این پدیده نو بگرمی استقبال کرده‌اند، زیرا هيكل های کشیده و قلمی متناسب با پذیرش مد جدید است و تیپ اسپرت با تحرك و جنب و جوش دخترهای تین ایجر سازش بیشتری دارد. دخترهای آمریکائی از سالها پیش از انواع شورت و بخصوص شلوار کوتاه معروف به «پرمودا» که بلندی آن تا کمی بالاتر از زانو ميرسيد استفاده میکردند و این مد دخترانه اسپرت بتدریج در اروپا نیز مرسوم شده بود.

البته باید توجه داشت که در هر مد جدیدی، تطبیق آن با هيكل و بخصوص در نظر گرفتن شرایط زمان

«جولی دریسکول» در اولین فیلم سینمایی خود

## دختر رنگپریده

«جولی دریسکول» یکی از خوانندگان مشهور انگلیسی است که بخاطر صدای سحر آمیز و همچنین زیبایی خیره کننده‌اش از چهار سال پیش تا کنون محبوبیت خود را حفظ کرده است.

آغاز شهرت او با ترانه معروفش نام «نجتم بده» - Save me - در سال ۱۹۶۷ بود که از پر فروش ترین صفحات آن سال محبوب گردید.

پس از آن «جولی» استیل تازه‌ای در آرایش چهره و گیوهی خود ابداع کرد که بزودی از طرف هزاران دختر جوان در اروپا و آمریکا مورد تقلید قرار گرفت. این استیل تازه عبارت

بقیه در صفحه ۹۹

## زیباتر شویم از کارشناس زیبایی تین

### خوشبو و معطر مثل يك گل بهاری...

عطر بوی خوش از روزگار قدیم یکی از عوامل جاذبه و مکمل زیبایی جنس لطیف بوده و بهمین جهت نیز در طی قرون تنوع و تکامل فراوان پذیرفته است. امروزه انتخاب عطر مناسب نمایانگر سلیقه و شخصیت يك زن یا دختر جوان شمرده میشود.

البته باید در نظر داشت که برای دخترها عطر ملایم‌تر مناسب است و در مصرف آن، بخصوص در روز نباید افراط شود. برای اینکه در این مورد اطلاعات بیشتری داشته باشید به چند نکته در مورد طرز استفاده از عطر اشاره میکنیم.

● **انتخاب عطر مناسب**  
 در درجه اول به این نکته توجه کنید که ترکیبات پوست افراد مختلف، متفاوت است و بعلت همین اختلاف ترکیب شیمیائی، ممکن است عطر بروی پوست يك نفر، بسیار زیاده و همه پسند باشد. اما روی پوست دیگری، بسیار زننده و حتی غیرقابل تحمل شود. بنابراین هیچگاه يك عطر را فقط و فقط بخاطر اینکه روی

پوست دوستان روایی و مت‌کننده است خریداری نکنید، مگر اینکه اطمینان کامل داشته باشید که ترکیبات مواد آن عطر پوست شما اثری رضایتبخش دارد و مثلاً بمحض عرق کردن، بوی آن زننده و غیر قابل تحمل نمی‌شود!

برای اطمینان خاطر از این موضوع، میتوانيد بهنگام خرید، باچکاندن يك قطره از آن عطر بروی پوست پشت دست، از عکس‌العمل آن (البته پس از ۳۰ ثانیه) مطلع شوید و برای امتحان عطرهای دیگر نیز میتوانيد قطره‌ای از آنها را بروی پشت دست دیگریا مع خود بچکانيد. اما فراموش نکنيد که نیروی واقعی شامه، پس از آزمایش سه یا چهار عطر به تحلیل ميرود و یا بعبارت دیگر تضعیف میشود

پس از آن پس دیگر نمیتوان بوی واقعی عطری را احساس کرد. واما استفاده از ادوکلن های مردانه برای زنان بهیچوجه صلاح نیست.

بقیه در صفحه ۹۹

## مجله «تین» آمریکا در برابر مسئله قحطی شوهر چه راه حل هائی ارائه میدهد؟

# شوهریابی بسبک امریکائی!

# USA

ترجمه: فروغ درخشانفر

روزگاری بود که دخترها برای پسرها پشت چشم نازک میکردند و دست رد به سینه عشاق سینه جاک میزدند. باید قبول کرد که امروزه این وضع تا اندازه زیادی دگرگون شده است. در اکثر کشورها و بخصوص کشورهای پیشرفته «قحطی» شوهر است و حتی گاهی، این دخترها هستند که برای پیدا کردن شوهر ایده‌آل باید رنج جست‌وجو را بخودهموارکنند!

مجله «تین» چاپ آمریکا که برای دخترها و پسرهای جوان منتشر میشود، در یکی از شماره‌های اخیر خود مقاله جالبی داشت در پاسخ گروه بسیاری از دختران که پرسیده بودند: «چگونه مرد دلخواهتان را پیدا کنیم و چطور در برابر وسوسه رقیبان قلب او را همیشه برای خود نگاهداریم؟»

پاسخی که روانشناس و کارشناس مسائل عشق و ازدواج مجله «تین» بعنوان راهنمایی باین دختران داده‌اند، از نظر اطلاع از «بورس ازدواج» در یتگه دنیا خواندنی است... اگر چه ممکن است شکارچیان شوهر در ایران متدهای کاملاً متفاوتی داشته باشند!

مجله «تین» قوت و فن های شوهریابی را برای دختران امریکائی باین ترتیب عنوان کرده است:

۱- راه عملی و قطعی برای اینکه «او» را بخود علاقه‌مند کنید  
 شما نمیتوانید عشق را باکنند بگیريد... یا گوی «او» را بفشاريد تا برایتان آم بکشد! يك دختر زرتنگ از راههای مختلف ميتواند نظر پسری را جاب کند و این چندتا از آنهاست:

★ ۱- اول دل آدمهای ۳۰ سال بالا را بدست آوريد!  
 اینها ممکن است پسر، برادرزاده و یا خواهرزاده‌ای داشته باشند که شما معرفی کنید. البته باین شرط که شما بتوانيد آنها را کاملاً مجذوب خود کنید!

★ ۲- نسبت به برادرها مهربان باشید، حتی برادرهای خودتان...  
 برادرها دوستانی دارند که ممکن است شما از آنها خوشتان بیاید. حتی اگر هیچکدام از آنها دوست نداشتيد بوسیله این دوستان ميتوانيد بدوستانشان معرفی شوید و بالاخره آن يك نفر را پیدا کنید مهمتر از همه اینکه برادرها ميتوانند راه و رسم به تور زدن مردها را شما بیاموزند زیرا همیشه در اینگونه موارد اطلاعات دست اول دارند!

★ ۳- کاری پیدا کنید!  
 شما ميتوانيد همشای یا کتابدار و یا

بقیه در صفحه ۹۹

★ پدر و مادرها انتظار دارند بچه هایشان نشاط جوانها و منطق پیرهارا یکجا داشته باشند!

★ بعضی معلمین از شاگردی خوششان میاید که در موقع درس جواب دادن ساکت نماند و اگر درس را بلد نبود قصه بگوید تا معلم با خیال راحت بتواند روزنامه یا مجله اش را بخواند و یا چرت بزند!

مجموعه ۱۵ ساله

## از کوچکتها گوش کنیم



★ اگر بتوانید به هرکس حرفی را بزنید که او درباره خودش فکر میکند، یقین داشته باشید که دلش را بدست آورده اید!

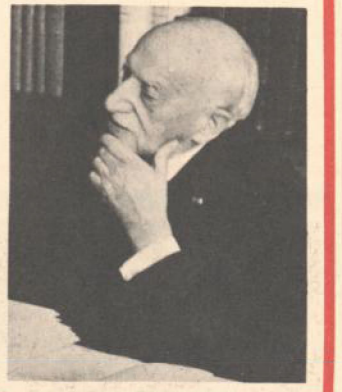
شهناز - ۱۹ ساله

★ از خود راضی کسی است که همه را از خود ناراضی میکند!

پروانه - ۱۷ ساله

## از آندره موروا نویسنده معروف فرانسوی

### اختلاف سن در زندگی زناشویی تا چه حد مؤثر است؟



«فرانسواز - ساگان» نویسنده جوان و دختر نوگرا و پسر احساسی، در نخستین رمان خود بنام «سلام برغم» عشق یک دختر جوان و زیبا را به مرد جا افتاده و سرد گرم روزگار چسبیده ای تصویر میکند و شاید یکی از دلایل درخشش او در ادبیات و هنر نویسندگی همین انتخاب موضوع جالب و مناسب عصر و زمان خودش بوده است. من گمان میکنم دختران جوان باین مناسبت در زناشویی مردی سالمند و با تجربه را به شوهری پرمیگرینند که میاندریند او تکیه گاه قابل اعتماد و پشتیبان و راهنمای خوبی برای زندگی و آیندشان میتوانند باشد. هر دختر باهوش و نوجوانی دلش میخواهد دست در دست مردی بگذارد که از همه حیث شایسته باشد و در مبارزه سخت و بی گیر زندگی و حوادث نامالامش زود از پای درنیاید و خود را نازد و همسر محبوبش را در میان آب و آتش و گرفتاری ها و غمها و رنجها تنها رها نکند. یک پسر جوان و بیست ساله هنوز درست زندگی را نمیشناسد. در حقیقت خود وی نیز به راهنما و دوست و تکیه گاه شایسته اطمینان و با تجربه ای نیازمند است.

دو نوجوان ناآشنا بهرموز و بیچیدگیهای زندگی و کم تجربه و روش عشق نیاموخته، چگونه خواهد توانست برای یکدیگر راهنمای تجربه اندوخته ای باشند؟

«اونوره دوپازلک» نویسنده نابغه فرانسه در روزگار جوانی با کمک و راهنمایی زن جا افتاده و پخته ای چون «مادام - برنی» توانست به اوج شهرت و افتخار برسد و مرد بزرگ و رمان نویس بیهمتایی از آب درآمد. آیا دختر هجده ساله و جوانی از عهده چنین کار درخشانی برمیاید؟

از اینها گذشته، یک مرد خیلی جوان چون در زندگی به زنان زیباروی و طناز و عشوه پرداز برنخورده و یا در مورد عشق و دلدادگی سرش به سنگ نخورده و عبرت نگرفته است و هنوز تشنگام و جستجوگر عشقهای رمانتیک و هیجان انگیز است، وقتی ازدواج کند. مسلما پس از مدتی به دام عشق پرشکوه و تکان دهنده ای خواهد افتاد و خویرونی دلفریب باسانی کاخ سعادت خانوادگی این شوهر کم تجربه و خام را واژگون میکند. اگر جوان با اراده ای باشد و بخاطر وفاداری به همسر نگذارد زندگی

## ایده های تازه برای دخترها



★ پائین صفحه: کت و شورت و پولور و شلوار میدی  
 ★ در بالا: یک مدل جالب بلوز بهاره با طرح جدیدی برای آستین ها  
 ★ در زیر: نیم تنه و شلوار میدی با حاشیه های ریشدار

★ در بالا: مدل جدیدی از دامن های چاکدار میدی  
 ★ در زیر: آستین های جدید از دو پارچه مختلف تهیه میشود.



## ۳ حرکت ورزشی برای تناسب کمر

★ ۱- روی زمین زانو بزنید و آهسته روی پاشنه پا بنشینید. دستها را جلو آورده رانها را بطور عمودی از زمین بلند کرده متناوبا بطرف چپ و



راست کنار ساق پاها قرار دهید. این حرکت را ده بار تکرار کنید.

★ ۲- بطرف شکم بخوابید و با دستها قوزک پارا محکم بگیرید. نفس عمیق بکشید. سروشانه ها را بلند کرده همزمان با آن پاها را بالا بکشید بنحوی که در پشت شما یک حالت قوسی بوجود



آید. تا آنجائی که امکان دارد در این حالت باقی بمانید و نفس را بطور عمیق داخل و خارج کنید.

★ ۳- جلو یک دیوار زانو بزنید بطوریکه نواکشتان با بطرف دیوار باشد. دستها را بطور افقی از یکدیگر باز کنید و بعد بطرف جلو بدن بیاورید و با یک حرکت تند کف دست را به دیوار



برسانید. حالا پاها را بطور افقی از زمین بلند کنید و در حالی که رانها بطور عمودی قرار دارند نفس عمیق بکشید و در آن حال سینه ها را بطرف بیرون و شکم را بطرف داخل فشار دهید. در این حال شش ثانیه باقی بمانید.



## هر سؤالی و هر مشکلی داری، از نازی پیرس

باید به دیگران و محبتشان بیشتر اعتماد داشته باشی. اگر رفتار خوب و محبت آمیزی در پیش بگیری بی قین همه دوست خواهند داشت. و اما در مورد عشق، بگذار او پیشقدم شود.

★ ص - افشار:

۱ - اصولا استفاده از کرمهای تقویت و یا کرمهایی از این قبیل برای تو زود است. همیشه پوست را تمیز نگه دار تا جرمی زیاد باعث بروز جوش نشود.

۲ - بین ۵۵ تا ۵۹ کیلو.

۳ - فقط ورزش کافیست.

۴ - بعضی از شامپوها خوب هستند و برای مو ضرری ندارند.

الف - ب (تبریز): ورزش به بلند شدن قد و کم شدن وزن کمک موثری خواهد کرد. بخصوص شنا خیلی مفید است. از خوردن شیرینی و چربی زیاد خودداری کن.

۵ - ر: آنچه را که مینویسی در خانه، بلند برای خودت بخوان، بعد همان مطالب را برای خانواده و دوست شنوندگان اضافه کن یعنی برای دوستان و همکلاسانت صحبت کن و انوقت خواهی دید که براحتی میتوانی در همسجا و هم وقت حرف بزنی.

★ پ - س: باید به یک پزشک متخصص مراجعه کنی تا ببیند خالهای صورتت از نوعی هست که بشود از بین برد یا نه.

میتوانی چهار قاشق روغن زیتون را با مقداری آب نیم گرم کاملا مخلوط کرده یک قاشق آلبیو به آن اضافه کنی و با پنجه روی موهایت بزنی و بعد از چند ساعت موهایت را با یک شامپوی ملایم بشوئی. در ضمن برس زدن مرتب موها بادت نرود.

★ همین - ع: آنستور که از نوشته ات برمیاید عشق تو یک طرفه است. بنابراین بهتر است او را فراموش کنی و به روشی که برایت مقدور است خودت را سرگرم کنی، مثلا مطالعه کنی، نقاشی کنی و یا کارهایی مثل این - به هرکس و هر چیز فکر کن جز او!

★ جمیله - م: خیلی بدبین هستی. چطور ممکن است همه دشمن تو باشند؟

## دختر امروز به دختران امروز پاسخ میدهد

● پاسخها و پیامهای کوتاه

★ پری بیات: علاقات به درس خواندن واقعا قابل تحسین است و از نامه قشنگی که نوشتی پیداست که حتما موفق خواهی شد. اگر رفتن به مدرسه برایت مقدور نیست میتوانی در خانه مطالعه کنی. برایت موفقیت آرزو میکنم.

★ ا - ف (کاشان): باید بدانی که پدر و مادرت از تو با تجربه ترند و دلشان میخواهد که خوشبخت شوی. عشق به تنهایی نمیتواند ضامن خوشبختی و ازدواج موفق باشد. پسری که تازه اسامال وارد دانشگاه شده لاقلا چهار سال باید درس بخواند. آیا در این مدت او محل درآمدی دارد؟ اگر نه چطور میتواند مخارج خانواده ای را تأمین کند؟ از رویا تا واقعیت به اندازه آسمان تا زمین فاصله است. سعی کن واقع بین باشی و به احساسات بیش



# فتنه چگونه پوش

## خلاصه شماره پیش :

(فتنه) دختر زیبایی نوزدهساله (حاجی مباشر) بعزت يك عصيان شديد روحی لازم سن و محیط نامساعد بقصد فرار ازخانه خارج میشود . سوار يك تاکسی میشود که به گاراژ برود و از آنجا رهیار آبادان یا اصفهان بشود . راننده تاکسی که جوان خوش صورت سیزدهرونی است بنام ( نادر ) درمی یابد که او قصد فرار از خانه را دارد . تحت تاثیر احساس نودوستی و غیرت و جهانمندی مشکلات این نوع فرارها را برای او میشارد و در نتیجه (فتنه) از فرار منصرف میگردد و بخانه (نادر) میرود . (نادر) بخانه (حاجی مباشر) میرود ولی حاجی بجای قدردانی او را همراه تریاخانم و آقا حسین و مزگان به کلانتری میبرد و بدزدیدن دخترش متهم میکند . افسر پلیس نادر را موقتاً بازداشت میکند و (فتنه) را به پزشکی قانونی میفرستد . گواهی میرسد که (فتنه) کاملاً سالم است . فردا همه به بازپرسی دادسرا میروند ولی بازپرس نادر را بیگناه تشخیص میدهد و مرخص میکند اما همین برخورد محبت و علاقه ای بین آنها ایجاد نمیشد .

دوروز بعد فتنه سوار يك تاکسی میشود و نزد نادر میرود . وقتی بطرف خانه برمیگردند (نادر) مرد موفق میانمالی را سوار میکند که آن مرد به سخنان فتنه و نادر گوش میدهد و میفهمد که نادر میخواهد يك جفت چکمه زرد برای فتنه بخرد و نزد آغلآمرضا میوه فروش بفرستد . فردای همان روز خانمی یا يك اتومبیل تورلت ارغوانی رنگ آخرین سیستم همراه اسمعیل راننده اونیفورمه به آغلآمرضا مراجعه میکند يك جفت چکمه زرد و سیصد تومان پول و يك نامه برای فتنه میگذارد دراین نامه جعلی همان مرد موفق بنام نادر برای فتنه پول فرستاده و از او دعوت کرد که ساعت شش بعد ازظهر با همان سواری که انتظارش را میکند بخانه او برود . فتنه چکمه و پول را از آغلآمرضا میگیرد . اینک بقیه داستان را مطالعه کنید ...

فتنه در راه میدوید . نینداخت چه باید بکند . حالت کسی را داشت که خواب می بیند در آسمان پرواز میکند . جست و خیز میکرد و بسنه را زیر بغل گرفته بود . وقتی پشت در خانه رسید ایستاد و بشکر فرو رفت .

حالا چه کنم . ساعت شش بابام هم اجازه نمیده برم بیرون . مکافاته . خنناگه ساعت شش برم ، ساعت هشتش برمیگردم یا دیرتر . چه پنهانهای بیارم ؟ چه دروغی بگم . چه جور بابامو راضی کنم اجازه بده .

با احتیاط وارد خانه شد و در آن پشت سرش بست . میدانست که در آن ساعت روز پدرش در خانه نیست ولی بزودی میاید . بزودی لازم بود دروغ بگوید و بزودی مجبور میشد برای خرید از خانه بیرون برود و باز بزودی ناگزیر

این را گفت و بدرون اتاق رفت و جلو آئینه بتماشای خودش پرداخت . بله . مادرش حق داشت . رنگش پریده و بیانش تیر کشیده بود اما زیباتر از همیشه نظر میرسید . با دست پاکتی را که وسط سینه اش مخفی کرده بود لمس کرد و فرزد . پاکت آنجا بود . جای امنی داشت .

ای خدای بزرگ . سیصد تومان پول . سه تا اسکناس نوی تانخورده . با این پولها چه کارها که میتواند بکند . چه چیزها که میتواند بخرد اما بهتر است با مزگان بفروشگاه برود . او خودش نه فروشگاهی را بخوبی میشناسد و نه سلیقه درست و حسابی دارد . برعکس مزگان . شیک پوش و متجدد است . اهل مد است و میداند دختران جوان چه نوع لباسهایی باید بپوشند که به اندامشان برازنده باشد . هنوز داشت فکر میکرد و دوروبر خودش می بیند که



ناگاه صدای سرفه پدرش را در حیاط خانه شنید . بی اختیار دلش فرو ریخت و یکبار دیگر رنگش پرید . حاجی تندتند راه میرفت و ظاهراً عجله داشت . همین که بایوان رسید و از پلهها بالا آمد صدای بلند گفت :

— آهای . فتنه . بیا بیستم . (فتنه) از همانجا پاسخ داد :

— بله . بفرمائین . بیا بیستم . بیا اینجا کارت دارم . صدای حاجی میرزید و همین نشان میداد که هیجان و ناراحتی دارد . (فتنه) برای چند لحظه دچار تردید و وحشت شد اما زود پراعتصاب خود تسلط یافت و با قدمهای آرام و شمرده بطرف ایوان رفت و در چهارچوب در ایستاد و پرسید :

— چه ؟ چه خبر تونه باز؟ (حاجی) بدیدن او پیش دوید و هراس زده و با لکنت زبان گفت :

— گوش . اون گوش ؟ بده بیستم . — چی گوش ؟ راجع به چی حرف میزنین ؟

— راجع باون پاکت پول . اون دوسه هزار تومن که پیدا کردی ؟

— کدوم دوسه هزار تومن ؟ من و دو سه هزار تومن ؟ کی شما چنین حرفی روزد . حاجی مانند اینکه دزدی را دستگیر کرده باشد مچ دست (فتنه) را گرفت و در حالی که برآستی میرزید و دچار تشنج ورعشه شده و حرص و آرز همه وجودش را مسخر کرده بود گفت :

— آغلآمرضا گفت . الانه بمن گفت که (فتنه) خاتم به پاکت پراز اسکناس

بیدا کرد ، اولاً بگو بیستم به کسی نگفتی که ؟ کسی نمیدونه که ؟ کسی ندید که ؟

— نه خیر هیشکی ندید . — نایا بده بین . معطل نکن . اون پول مال منه . من گم کرده بودم .

(فتنه) از شدت ناراحتی و عصبانیت بخنده افتاد و قهقهه ای زد و چون از چندی قبل تصمیم بیمارزه گرفته بود و میخواست رودرروی پدرش بایستد با يك حرکت تند و سریع دستش را از دست او بیرون کشید و پاسخ داد :

— کدوم پول بابا . خوشتون میاد به حرفی بزنین . خوشتره است . هنوز طرف نمیدونه پول چقدره میگه مال منه . میگه من گم کردم . بعد میبیره به کسی نگفتی که ؟ کسی ندید که ؟ جالبه . راستی اگه یکی شاهد این صحنه باشه از خنده روده بر میشه .

(حاجی) بشنیدن این جملات جنگ انداخت و موی (فتنه) را گرفت و در وضعی که میکشید و دندانها را بهم میفشرد گفت :



— بده بمن . پاکو بده بمن . گفتم که اون سه چهار هزار تومن مال منه . شایدم بیشتر باشه . من که نشردم . نمیدونم . من هیچوقت حساب پول جیبمو ندارم . صبح که از اونجا رد میشدم از جیبم افتاده . (فتنه) از شدت درد جیغ کشید و با هر دو دست ، دست نیرومند پدرش را گرفت و کوشید جنگ او را باز کند و موی سرش را نجات بدهد اما موفق نشد . او سخت موی سر فتنه را گرفته بود و میکشید و مرتباً راجع به مالکیت خودش حرف میزد و هر بار رقم را تغییر میداد و کم و زیاد میکرد .

صدای جیغ (فتنه) بیچاره اخترخانم از اتاق بیرون دوید . يك رشته نخ مشکی میان لبهاش بود و يك سوزن و انگشانه . سرگرم خیاطی و وصله دوزی بود که جیغ

دخترش را شنید و حس زد که باز جنجالی ایجاد شده است . (فتنه) انک میریخت و مادرش را بکمک میخواست . اخترخانم دوید و خودرا به حاجی رسانید و ملتسانه دست او را گرفت و گفت :

— ولش کن بیرحم . ولش کن بیستم چی شده ؟ چرا بچه بیگناهو میزنی . — دوسه هزار تومن ؟ اون بدونه

قرونی تور وور نمیداره . مرد ، چرادروغ میگی بعلاوه تو پول توی خونه نیگر نمیداری . دهناهی پول تو حساب و کتاب داره . حاجی مباشر بی اغنا بخنان همسرش دست خودرا تاب میداد و گیسوی دختر

بقیه در صفحه ۷۲

## قسمت هفدهم

داستان دنباله دار  
(نوشته پرند)

# دانه‌ها سلامت و طعم دارند

از : دکتر طهورت فروزین

## مواظب خدمتکارخانه‌تان باشید

میکنند و مدتی آن زن نمکون بخت را به‌این‌جا و آنجا می‌کند، بدون آنکه آن زن سوغیتی داشته باشد و خواسته باشد زندگانی ارباب خود را به‌نیستی بگذرد.  
لا بد می‌رسید چطور خدمتکاری که با این عمل بچگانه آشنی‌خانه‌ای را برای تفریح خود و بچه‌های محل به آتش کشیده است بیچاره است و گناهی ندارد و چگونه شما از عمل او دفاع می‌کنید.  
بله، اصولاً تعداد کمی از مردم به مرضی بنام «پیرومانی» دچارند که آتش‌زدن را دوست دارند و وقتی‌خانه و اتاق و محلی را آتش می‌زنند از آن کار لذت فراوان می‌برند.  
پیرومانی مرضی نیست که عده

«پیرومانی» اسم يك بیماری است که می‌تواند خطراتی برای خانه و زندگی شما به وسیله آتلاهی خدمتکار خانه به‌بار آورد.  
خدمتکاری از مسافرت صاحب‌خانه به خارج استفاده می‌کند. روزی تعدادی از بچه‌های کوچک خیابان را درخانه جمع می‌کند و مقداری نفت از آشنی‌خانه آورده و ائانه آشنی‌خانه را نفتی می‌کند و بعد برای آنکه خودش و بچه‌ها خوشحال و خرم شوند، کبریت را روشن کرده و آشنی‌خانه را آتش می‌زند و بعد خودش و بچه‌ها شروع به تماشا می‌سوزند آشنی‌خانه می‌کنند.  
و بالاخره آنرا کاملاً بیاد می‌آورد و مطالب زهرور را که مثلاً ماهی پش خوانده‌است مجدداً بیان می‌کند.  
بنابراین ملاحظه کردید که برای یاد گرفتن و بخاطر سپردن يك مطلب و استفاده از آن، باید هر مطلب‌ها را در مراحل گوناگونی در مغز بگذراند و اگر هر يك از این مراحل دچار تکت و كندی شود حافظه انسان دچار اختلال باخضع می‌گردد.

## گزش حشرات

دربهار، حشرات با فعالیت زیادتری می‌پزدازند، بطوری‌که در هر گوشه و کنار و به‌تعداد زیاد این حشرات بچشم می‌خورند. یکی از حشرات بسیار فراوان در این فصل زنبور است که انواع و اقسام مختلف دارد. مثل زنبور سرخ، زنبور زرد و زنبور عسل، برای آنکه شماراجع به نوع گزش این حشره بی برید لازم است بگوئیم که در آخرین بند شکم زنبور مخفیه کوچکی وجود دارد که روی آن حشرات زهر هست. اثر این زهرها معمولاً روی اعصاب بوده و باعث تحریک شدید آنها می‌شود. این زهر گاهی باعث تشنج شدید، تورم زیاد، سوزش و خارش می‌شود. متأسفانه بعضی از زنبورها به‌تکام گردیدن، مقداری

میکروب نیز وارد بدن می‌کند و بهمین جهت علاوه بر علائم مسمومیت ناشی از وارد شدن زهر به بدن، علائم عفونت نیز پیدا می‌شود.  
باید اضافه کنیم که علاوه بر زنبور بعضی از مورچه‌ها نیز عادت بگزیدن دارند و آب دهان آنها ماده‌ای است که پس از وارد شدن در پوست باعث التهاب و سخی شدید پوست می‌شود. البته تمام مورچه‌ها سخی نیستند. اما در بعضی از کشورها مثل برزیل و افریقا مورچه‌هایی یافت می‌شوند که گزش آنها خطرش کمتر از گزش عقرب نیست. بهرحال باید فراموش نکند که گزش مورچه، مخصوصاً در بچه‌ها، ممکن است خطرناک واقع شود.  
همانطوری که گزیم بهار فصل

## غذاهای صفرابر یعنی چه؟

میدانید که یکی از وظائف مهم کبد، تهیه و ساخت صفراست. صفرا دارای خواص بسیار زیاد است و ما راجع به آن مطالب مفصلی برشته تحریر در آورده‌ایم. خون وقتی وارد کبد شد در آنجا تغییر شکل می‌یابد و مقداری از آن در کبد باعث ساخته شدن صفرا می‌شود، یعنی اگر کبد دارای گردش خون منظم و سالمی نباشد نمیتواند صحیح و درست صفرا بازدهد و آنرا وارد روده کند.  
کبد در شبانه‌روز در حدود دو کیلوگرم صفرا می‌سازد. این صفرا وارد کبد می‌شود و از آنجا بوسیله مجرای مخصوص به روده می‌ریزد. اگر کبد در ساخت صفرا دچار کندی شود همغذا های چرب دچار اختلال شده و احياناً انسان دچار یرقان می‌شود و

اگر کبد به مقدار کافی صفرا بازدهد و وارد کبد می‌شود، ولی صفرا در این کبد حبس شود و نتواند وارد روده شود، یا زهم حالت یرقان و اختلالات هاضمه ظاهر می‌گردد. یعنی هم باید کبد بخوبی و به اندازه کافی صفرا ترشح کند و هم کبد صفرا باید صفراهای ساخته شده را به آسانی در روده بریزد و چنانچه صفرا در کبد صفرا انباشته شده و راه خروج نداشته باشد صفرای حبس شده به‌درون مجاری صفراوی پس زده و مانع ترشح صفرای جدید می‌شود و کبد از کار ساخت صفرا باز می‌ماند.  
وقتی این مطلب را بخوبی دانستید باید بدانید که بعضی غذاها و داروها باعث ترشح مقدار زیادی صفرا بوسیله

بقیه در صفحه ۶۸

# آنها را با بیست و سه ساله

## آیا کمرو و خجالتی هستید؟ نشانه های کمروئی چیست؟

شديد دچار وحشت و ترس نمی‌شوند و معمولاً خود را تر از دیگران هم هستند، و این نشانه آنست که فرد خجالتی با شخص تریس متفاوت است.  
پنج نشانه مشخص  
حالا نشانه های اصلی و مهم کمروئی را شرح می‌دهیم.  
- کمروئی، ترس و نگرانی بخصوصی است که فقط در حضور افراد دیگر بروز می‌کند.  
- کمروئی در مقابل دیگران معمولاً در افرادی دیده می‌شود که احساس شکت خوردگی یا مسخره بودن می‌کنند.  
- شخص کمرو معمولاً اهمیت زیادی به نظریات دیگران و طرز تفکر و استیاط آنها میدهد و این حالت در بعضی افراد بقدری زیاد است که بطور بیمارگونه جلوه می‌کند، و همین احساس باعث می‌شود که شخص در موقع سخن گفتن دچار لرزش، لکت زبان و گاهی اوقات تشنج شود.  
- شخص خجالتی بطور وضوح از يك عقده حقارت و خود کم‌بینی شدید رنج می‌برد و گویی همیشه خود را مجرم بشمار می‌آورد، و همین امر باعث فلج شدن افکارشان می‌گردد. این عده از علم اطمینان بخود، عدم ثبات و عدم اتخاذ تصمیم هم رنج می‌برند.

بقیه در صفحه ۷۸

## متخصص زیبایی (زن روز) در خدمت خانها و دختر خانها

## خوشگل شدن راه داره!

● شاه‌آباد غرب - خانم فیروزه مهدوی - این طبیعی است که بعد از زایمان شکم و باسن بزرگ‌تر خواهد شد، اما جلوگیری از آن بسیار لازم است. سعی کنید روزانه ده تا پانزده دقیقه ورزش شکم و باسن انجام دهید.  
● بدین ترتیب که روی زمین بخوابید و پاهایتان را بحالت دوچرخه سوارى بسحرکت دریاورید. روزهای اول صبار و به ترتیب به مقدار آن اضافه کنید. بمدت بعدی چوب کبریت روی زمین بریزید و بعد دانه دانه آنها را از روی زمین جمع کنید و توجه داشته باشید که زانوهایتان خم نشود.  
● شاهرود - خانم مانه نظر امیری - جواب سؤال اول شما همان پاسخی است که به خانم الفسرد ادهام و خانم جواب سؤال دوم شما: هرچه زودتر و به ترتیب که خودتان میدانید نزد يك دکتر متخصص بروید و سعی کنید درصدد معامله برآئید، زیرا هر چه زمان بگذرد ناراحتی شما شدیدتر خواهد شد.  
بقیه در صفحه ۶۸

صفحه ۳۱



## هنر لاغر شدن

## شما که میخواهید لاغر شوید، با این رژیم جدید و آسان وزن خود را کم کنید

قبل از هر صحبت دیگر باید متذکر شوم که من خودم به پیروی از این رژیم غذایی در عرض دو دوره هشت هفته‌ای چهل و دو کیلو وزن خودم را کم کردم، یعنی از ۱۰۸ کیلو به ۶۶ کیلو رسیدم. این رژیم که بابتکار شخص خودم بلوچود آمده است و پس از آزمایشهای مختلف توسط پزشکان متخصص مورد تایید قرار گرفته، خیلی ساده و عملی است و بنظر من هیچگونه عذاب و ناراحتی برای کسانی که می‌بایند از دستورات آن پیروی کنند ندارد.

قبل از هر صحبت دیگر باید متذکر شوم که من خودم به پیروی از این رژیم غذایی در عرض دو دوره هشت هفته‌ای چهل و دو کیلو وزن خودم را کم کردم، یعنی از ۱۰۸ کیلو به ۶۶ کیلو رسیدم. این رژیم که بابتکار شخص خودم بلوچود آمده است و پس از آزمایشهای مختلف توسط پزشکان متخصص مورد تایید قرار گرفته، خیلی ساده و عملی است و بنظر من هیچگونه عذاب و ناراحتی برای کسانی که می‌بایند از دستورات آن پیروی کنند ندارد.

توجه داشته باشید که در هفته اول رژیم احساس گرسنگی خواهید کرد و غذاهایی که می‌خورید برایتان کافی نخواهد بود، اما بهتر است طاقت بیاورید تا معدتان به کم‌خوردن عادت کند. همراه با این رژیم ورزش کردن را فراموش نکنید که کمک بزرگی به تسرع کارتان می‌کند و خیلی راحت‌تر وزن‌تان را پالین می‌آورد. البته در روزهای آخر رژیم که بدن کمی خسته‌است باید ورزشهای سبک‌تر انجام دهید تا باعث خستگی بیشتر شما نشود، ولی اگر زیاد هم حال ورزش کردن ندارید توجه داشته باشید که بیش از حد معمول نباید استراحت کنید و بخوابید. هشت ساعت خواب در شبانه روز کافیت و بهتر است در مدت روز مخصوصاً بعد از صرف غذا خواب نروید. بجای اینکار بيك گردش کوتاه و یا پیاده‌روی آرام بپردازید.

در طول مدت رژیم، دقت داشته باشید که از نوشیدن آب همراه غذا خودداری کنید و یکساعت قبل از غذا خریداری کنید تا هر صبح ناشتا خود را وزن کنید و مراقب وضع خود باشید. داشتن ترازو این جن را هم دارد که شما را تشویق می‌کند، بطوریکه با مشاهده کم‌شدن وزنتان، امیدوار می‌شوید و به رژیم خود ادامه میدهید.

کسانی که میخواهند از رژیم من پیروی کنند باید توجه داشته باشند که هر دو رژیم هشت هفته طول میکشد، و کسانی که خیلی چاق هستند و هشت هفته رژیم برایشان کافی نیست، باید بعد از هشت هفته اول يك دوره سه ماهه استراحت را دنبال

بقیه در صفحه ۷۲

شماره سبده و چهاردهم

شماره ۳۰

شماره سبده و چهاردهم

شماره ۳۰



در بهار سال ۱۳۵۰ ساده تر  
و طبیعی تر از همیشه باشید

# زیبائی مدل ۵۰



روز بیارائید.

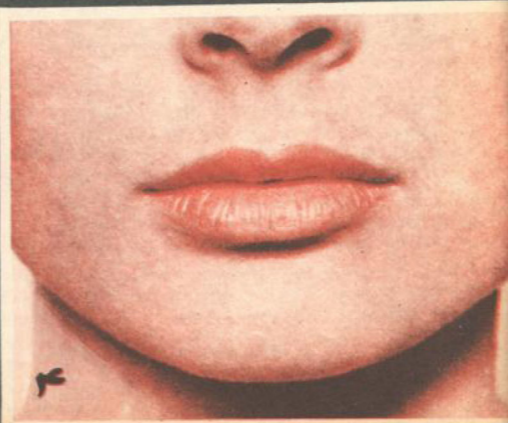
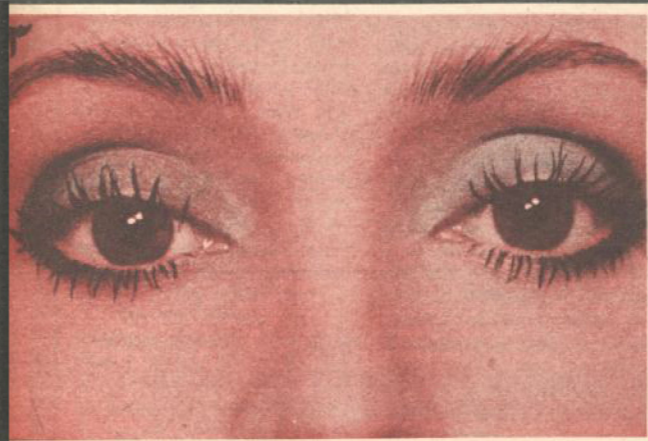
قبل از شروع آرایش ، پوست صورت و گردن خود را با شکر پاککن و لوسیون پاککنید و برای آماده کردن پوست صورت خود قبل از آرایش کمی کرم مرطوب کننده که مخصوص روز و برای زیر آرایش است بکار برید .

۱- برای کودی و با حلقه زیر چشم میتوانید از پودر سفید رنگی که مخصوص این کار است استفاده کنید . با مصرف این پودر ، کودی زیر چشم ها پوشانده میشوند . بعد از پوشاندن حلقه سیاه زیر چشم میتوانید فوندیشن (کرم پودر) بشام صورت بمالید و با سرانگشتان دست آنرا بخش کنید تا کاملا یکنواخت شود .

بعد از فوندیشن ، برای اینکه آرایش شما صاف تر بنظر آید میتوانید یک ورقه نازک پودر تمام صورت بزنید . پودر را با قلم موی مخصوص پودر زدن بکار برید . در خاتمه میتوانید روی گونه از روژ گونه که بصورت (کمپاکت) میباشد استفاده کنید .

۲- در آرایش چشمها فقط سایه پودری شفاف بکار برده شده است که البته این بار نیز دقت شده است که بین آرایش روز و شب تفاوتی گذاشته شود . در آرایش روز چهره طبیعی تر و ساده تر است و در آرایش شب با رنگها بیشتر بازی میشود .

بلك بالائی چشم با سایه پودری



در این سبک تازه باز هم به چشمها بیش از هر عضو دیگر توجه شده است و با آرایش خاص چشمها را در کادر صورت مشخص تر از سایر اعضا جلوه میدهند .

★ چشمها همچنان محور اصلی آرایش چهره است  
★ روژ لب بار دیگر اهمیت دیرین را باز مییابد

لبها نیز قرمز تر و شفاف تر از سال گذشته آرایش میشوند و به همین جهت چشم و لب در آرایش جدید بهار ، دو ستاره تابان صورت زنان زیبا هستند که بچهره زن شکوه و زیبایی خاص ارزانی میدارند . جزئیات آرایش تازه در این عکسها تشریح شده است و شما میتوانید با استفاده از این دستورها چهره خود را به صد

هفته گذشته چهره سازان اروپا بار دیگر طرح جدید آرایش بهار سال آینده را ارائه دادند و خطوط چهره زن سال ۵۰ را مشخص کردند . این بار گروه طراحان و آرایشگران به دنبال روی از مد زمستان سال ۴۹ صورتی ساده با آرایش خیلی ملایم طرح کرده اند.

توجه آرایشگران فرار می گرفت و تقریباً فراموش شده بود ، در آرایش جدید باز هم روژ لب روی کار آمده و رنگهای تیره و براق برای خود در آرایش صورت جانی باز کرده است . در حال حاضر روژ لب نقش مهمی را در آرایش خانم ها بازی میکند .

۵- حالا آرایش صورت تمام شده است . به ترتیب به رنگهای سایه و ابرو و روژ گونه توجه کنید . نقطه مشخص این آرایش ، ملائمت و طبیعی بودن آن است .

کاملاً سایه زده شده است . مژه ها بکمک ریمل آرایش شده و مشخص تر گردیده اند . در صورتی که مایل با استفاده از مژه مصنوعی باشید بهتر است بدانید که مژه مصنوعی کامل مد نیست بلکه مژه های دانه دانه باید با دقت در لابلاي مژه های خودتان قرار داده شوند .

۳- ابروها حالت طبیعی خود را حفظ کرده اند و بکمک مداد ابرو کمی بلندتر و هلالی کشیده شده اند .

۴- بعد از مدت زمانی که روژ لب تیره و قرمز رنگ کمتر مورد

# مشکل آتش



**از ازدواج بی نهایت پشیمانم**  
 جوانی هتم ۲۵ ساله ، در کلاس پنجم متوسطه بودم که با دختری بی سواد ازدواج کردم و دارای سه فرزند هستم ، رابطه پدر و مادر خانم بامن خوب نیست و حقیقتش اینست که از اول هم خوب نبوده است ، این ازدواجی که به عمل آمده سخت پشیمانم ، زیرا این ازدواج مانع پیشرفت و ترقی بنده شده است ، هر چه بیشتر به خانواده ام علاقه مند میشوم برعکس رفتار پدر و مادر خانم ناپسندتر میشود . راه چاره یا ازدواج دوباره است یا خودکشی . از آنجائی که خودکشی را دلیل بر ترس میدانم صرف نظر می کنم ، از طرف دیگر سه سال پشت سر هم در امتحان نهائی ششم طبیعی بخاطر چند صدم نمره مردود میشوم و فعلا هم درکنی از نواتر دولتی مشغول کار هستم ، اما هیچوقت از تحصیل دست نمی کشم و به فعالیت خود در این باره ادامه میدهم و هنوز امید نیستم و معتقدم تپ جوان نباید با شکست روبرو شود و از فعالیت بازماند ، شب و روزم در ناراحتی سیری میشود ، خواهش میکنم راهنمایی ام کنید یگوئید چکنم؟  
 الف . ح

از خودتان گله دارید که چرا قبول نشدهاید ، ولیکن چون خودتان را دوست دارید و نمیخواهید از خودتان گله کنید مینویسید که شما را مردود کردند، نه خودتان مردود شدید . اگر این اتفاق در یکسال پیش میافتاد ، ممکن بود حق باشما باشد ، ولیکن چون سه بار بی دربی پیش آمده نمیتواند تصادفی باشد برای اینکه موفق شوید فقط يك راه است و آن اینست که برای خودتان برنامه بریزید و از روی برنامه کارو تحصیل کنید و بیهوده نیروی روحی خودتان را با گله از این واز آن و از خودتان به هدر ندهید .  
 باره حل های شاموافق نمیتوانم باشم . خودکشی چیزی به شما اضافه نمی کند ، بلکه جان شمارا که عزیزترین ثروت شماست از شما میگیرد . مگر اینطور نیست ؟ ازدواج مجدد نیز به یقین بر مشکلات شما بسیار بسیار خواهد افزود . سه فرزند دارید ، مگر نامم هائی را که در مشکل گشا چاب میشود نمیخوانید . نامادری از دست بچه های شوهر و بچه های شوهر از دست نامادری چه زنجها که نمی کشند ؟  
 اما یک نور امید از و رای نامه گله آمیز شما به چشم میخورد و آن اینست که نوشته اید ،

**هیچوقت از تحصیل دست نمیکنم و به فعالیت خود ادامه میدهم.** این جمله بزرگترین سرمایه زندگی شماست ، به آن بچسبید که سخت گرانهاست ، ولیکن يك توصیه می کنم و آن اینست که اگر دیدید در تحصیل به علی به توفیق نمی رسید ، اصرار نوزید ، ببینید از چه چیز دیگر خوشتان می آید ، این امید بزرگ را در راه توفیق در آن راه به کار بیندازید . مثل تولید محصولات کشاورزی ، یاد گرفتن يك حرفه نظیر مکانیکی و از این قبیل ، چه اگر این امید را منحصر در راه تحصیل به کار بیندازید ، بعید نیست با مشغله ای که دارید مرتبا با شکست روبرو شوید و دست آخر مایوس مایوس شوید . در صورتی که درخت امید به آبیاری احتیاج دارد ، باید در کاری فعالیت کنید که امید توفیق در آن زیادتر از تحصیل باشد . توفیق توفیق است ، چه در تحصیل ، چه در کار و چه در کارهای پسندیده دیگر .

**چرا این بچه درس یاد نمیگیرد؟**  
 برادرزاده ای دارم که در کلاس دوم ابتدائی درس میخواند ، اما اصلا چیزی از درس و مشق و کتاب نمیفهمد . دوتا از برادرانم که سواد دارند شب و روز با او سرو کله میزند ، باین وصف چیزی نمیفهمد و بعضی از اوقات که باو درس میدهم يك کلمه را چندبار تکرار میکنم و شرح و تفصیل میدهم بازمه نمیفهمد تا جائیکه عصبانی میشوم و او را یاد کتک میکنم ، در حال حاضر او روز بروز رنگش زرد میشود و مریض است .  
 معالض هم میگویند بله همینطور است ، موقعی که از دستان به خانه می آید دست به قلم و کاغذ نمی زند ، تا وقتی که ما باو فشار بیاوریم ، فقط کار او کتاب زیر بغل گرفتن و به مدرسه رفتن و برگشتن است ، خواهش میکنم صحبت کرده نامه ما را چاپ کنید و دستوری بدهید که این اشکال برطرف شود .  
 م . احمدی

**جواب :**  
 آقای م . احمدی . برادرزاده شما ممکن است اصلا استعداد درس خواندن نداشته باشد و اگر واقعا چنین استادی در او نباشد ، کتک زدن نه تنها فایده ای نخواهد داشت ، بلکه وضع جسمی و روحی

از سلسله مقالات روانشناسی  
 بقلم متخصص روانکاوای و روانشناسی

## شخصیت بچه نشش ساله شما



### در سنین ۶ سالگی از تمام بچه ها به عنوان « بچه نمونه » میتوان نام برد

۶ ساله ها رابطه میان اشخاص و اشیاء را درک میکنند .  
**مدرسه ، باعث شکل گرفتن رفتار های روانی و اجتماعی بچه های ۶ ساله میشود**

شش ساله ها بیشتر از سنین دیگر در معرض ابتلای امراض مسری هستند .

بچه ها دردو سالگی هنوز در واقع در حکم نیکی کوچولو هستند و رفتارشان با رفتار روزهای اول پس از تولد چندان فرقی ندارد ، و حال آنکه بچه های شش ساله رفتارهای بسیار پخته ای از خود نشان میدهند که در حقیقت مبشر رفتار دوران پختگی بلوغ آنهاست ، بویژه در زمینه هوش .

اغلب روانشناسان و بخصوص روانشناسان مکتب فرانسه ، عقیده دارند که بچه ها در شش سالگی دیگر مثل گذشته از درک معمولی میان اشیاء و اشخاص عاجز نیستند و در واقع دیگر یاد گرفته اند که هر چیزی علی دارد و امروز با فردا فرق دارد و مثلا خانه او در يك جا واقع است و خانه دوستش در جای دیگر . باز در همین سن است که بچه ها به معنای علامت پی می برند ، مثلا آگه میشوند که علامت چراغ قرمز در چهارراهها به معنای اینست که اتومبیلها باید متوقف شوند ، یا قادر می شوند که پاره ای از صفات اشیاء و اشخاص را جدا از خود آن اشیاء و اشخاص در نظر بگیرند . مثلا مفهوم سفیدی را بدون دیوار یا کاغذ سفید ، و مفهوم عدالت را بدون شخص عادل در ذهن مجسم سازند . «پیاژه» بویژه ثابت کرده است که از شش سالگی به بعد مفاهیمی در ذهن بچه ها ایجاد میشود که دیگر مثل احساس های بچه های کوچکتر ، هرآن تغییر نمی کنند ، بلکه بچه ها در این سن بر اساس همین مفاهیم احساس های خود را بهم ترکیب و تلفیق میکنند و میان آنها روابط ثابت منطقی ایجاد میکنند .

در حقیقت وقتی که در کتب روانشناسی می بینیم که آدمی را به دو گروه بچه و بالغ یا کودک و بزرگ تقسیم می کنند ، فرض نویسندگان این کتب از بچه ، هماغه بچه های شش ساله هستند نه بچه های کم تر از سه ساله که خیلی با ما فاصله چیز متغیر در این میانه فاصله است از کوه که تغییر می آید تا يك موجود انسانی که

فاصله و کوچکی یا بزرگی کوه رابطه ای تغییرناپذیر وجود دارد . بچه های شش ساله رفته رفته این چیز ها را می فهمند . در زمینه رفتار بچه ها با جامعه نیز در شش سالگی تغییراتی بروز میکند . چه مخصوصا در اروپا بچه ها در این سال وارد مدارس بزرگترها میشوند . تا شش سالگی بچه ها از لحاظ اجتماعی فقط با افراد خانواده در حشر و نشر هستند و جای آنان در این کانون خانوادگی منحصر به فرد و غیر قابل تغییر بوده و حال آنکه وقتی وارد مدرسه میشوند جانی در میان هموعان و معاصران خود باید پیدا کنند و خود را در واقع واحدی یا فردی بدانند . میان واحد ها و افراد دیگر هیات جامعه خانوادگی جای خود را به هیات اجتماعی قراردادی میدهند . در این اجتماع قراردادی درست است که روابط بین افراد با هیجان و عواطف ممکن است آمیخته باشد ، ولیکن بینهایت متغیر تر از روابط بین افراد خانواده است . بچه می بیند که او با دیگران در اصول یکی است ، ولیکن فرق هائی هم با آنها دارد ، مثلا درس هایش را گاهی بهتر از دیگران یاد میکند یا هوش و استعداد همشاکردی هایش گاهی بیشتر و بهتر از اوست و با مشاهده همین موارد شباهت و اختلاف ، امکانات تازه ای از لحاظ درک روابط بین افراد بشر با هم دیگر ، به دست می آورد .

مدرسه به عنوان يك محیط تازه زندگی و بعنوان يك موسسه تحصیلی هم علت است وهم معلول ، چه اگر می بینیم که در بسیاری از کشورها بچه ها را در حدود شش سالگی به مدرسه می فرستند این بدان معنی است که رشد روانی و روحی بچه ها در این سن آنها را قادر می سازد که هم از لحاظ ذهن وهم از لحاظ اجتماعی قادر به اداره کردن خودشان هستند و در واقع مدرسه از این حیث در حکم معلول است ، ولیکن مدرسه علت و عامل هم واقع میشود ، چه بچه های شش ساله در مدرسه چیزهایی می آموزند که موجب تسریع باعث شکل گرفتن رفتارهای روانی و اجتماعی بچه های شش ساله میشود .

هیچنین میتوان از دیدگاه دیگری به بچه های شش ساله نظر انداخت . یعنی به عنوان موجوداتی که تازه وارد قلمرو هوش بزرگتران شده اند ، بلکه بعنوان موجوداتی که استعداد های سنین قبل در آنها به حد کمال خود رسیده اند ، یعنی بچه های شش ساله مدتهاست که دیگر در حرکات ناشیانه سنین قبلی خود غرقه نیست ، برعکس با مختصر اختلافی به همان زبانی حرف میزند که ما به همین سن از آن یاد داریم ، پس چون از لحاظ وسایل بیان و رفتارهای روزمره تقریبا فرقی میان او و فرد بالغ نیست ، اینست که بعضی ها تصور میکنند که میان ذهن يك بچه شش ساله و يك فرد بالغ تفاوتی وجود ندارد ، چون بچه در این سن خوب حرف میزند ، خوب راه می رود و غذا میخورد ، پس با بالغ یکی است ، غافل از اینکه طرز تفکر بچه ها در این سن با ما بکلی فرق دارد و فرقی اساسی

بچه با بالغ نیز در همین طرز تفکر است .  
 شاید علت اشتباه افراد بالغ در این زمینه آن باشد که می بینند زبان محاوره بچه ها در این سن و قدرت ذهنی قضایا از طرف آنها ظاهرا خیلی وسیعتر از آن حدی است که بچه ها واقعا قادر به آن هستند . وقتی بچه وارد مدرسه میشود و مجبور است خواندن و نوشتن زبان مادری را یاد بگیرد ، آنچه گفته شد به وضوح در واقع مجموعه علائمی است به اصطلاح ذهن کودکانه که همه چیزی را بهر چیز دیگر مربوط می سازد و به زبان و مکان و درباره علت و معلولی بین اشخاص و اشیاء توجه ندارد ، جور درمی آید ، زیرا بچه قبل از آنکه درباره حرفش فکر کند ، با آنچه که می گوید در حقیقت زندگی می کند . یادگیری نوشتن و خواندن که در واقع



International Teen Princess Pageant

پیکان اولین آئین مسابقات ساخت ایران  
هدیه برگزیده زن روز  
به دختر شایسته ایران

### دختران جذاب ، شجاع و امروزی

دختران شجاع و متجدد و امروزی که از مسابقه انتخاب دختر شایسته ایران بعنوان یک گام بلند در راه تقویت نهضت آزادی و مساوات زن ایرانی حمایت می کنند از سراسر ایران داوطلبی خود را برای شرکت در رقابت باشکوه و غرور انگیز سال ۱۳۵۰ اعلام میدارند . در این دو صفحه با گروهی از این دختران برگزیده آشنا میشوید .

سرویس های راحت و سریع سوئیس ارسفر شمارالذت بخش میکند



مینا رودگریان - پانزده ساله کلاس سوم دبیرستان ستوده از تهران.



فاطمه عمرملی - پانزده ساله کلاس سوم دبیرستان همایون از کرمانشاه.



فاطمه جمفری - هفده ساله دانش آموز دبیرستان آموزش از تهران.



گیتی مسعودی - شانزده ساله کلاس چهارم طبیعی دبیرستان شاهدخت از شهبسوار .



قدسی خاکپور - پانزده ساله کلاس سوم دبیرستان ناهید (گروه فرهنگی مهر) از تبریز .



ژولا اقدامی - شانزده ساله کلاس چهارم دبیرستان فرحناز پهلوی از رشت



نو اطانوس - پانزده ساله کلاس سوم دبیرستان رضاشاه کبیر از تهران.



شهناز قلیزاده - پانزده ساله کلاس سوم دبیرستان آژرم از اردبیل.



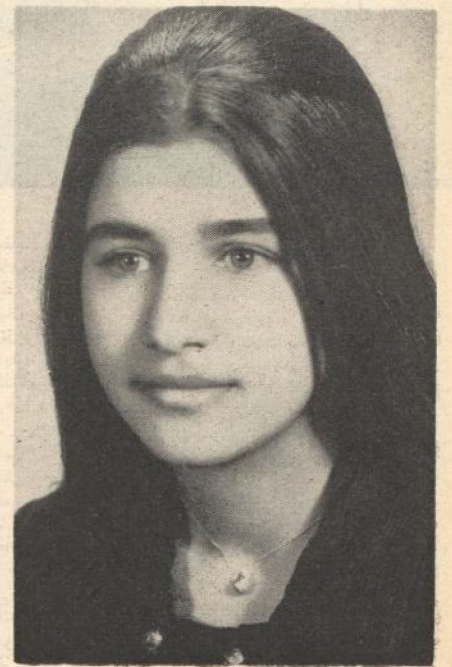
هما ابراهیمی - شانزده ساله کلاس پنجم ریاضی دبیرستان مرجان از تهران.



نسرین پروین - شانزده ساله کلاس ششم طبیعی دبیرستان طبری از تهران.



فریده یارمحمدی - پانزده ساله کلاس دوم دبیرستان فرح از خرمشهر.



اکرم لوری گله داری - شانزده ساله کلاس سوم دبیرستان فاطمیه از شیراز

# بچه را آزاد بگذارید



پول توجیبی کودک باید مطابق بودجه خانوادگی باشد

گفتیم که تکلیف مدرسه را باید مطلقاً جرو مؤولیت کودک قلمداد کرد و او را آزاد گذاشت. در این زمینه نکات زیر و دقیقتی وجود دارد که پدر و مادر حتماً باید آنها را رعایت کنند. پاره‌ای از کودکان هنگام اجرای تکالیف مدرسه مثلاً اگر مداد خود را بچوند یا سر خود را مرتب بخاراند یا صندلی را بی‌دربنی حرکت دهند یا اصولاً روی میز غذاخوری تکلیف خود را انجام دهند، بهتر می‌توانند موفق شوند. فراموش نکنید که در این موارد هرگز نباید بچه را منع کنید، بگذارید هر طور راحت است همانطور عمل کند، منع و دخالت شما در کارش باعث محرومیت و در نتیجه کنای کار او خواهد شد.

هنگامی که بچه مشغول انجام دادن تکالیف مدرسه است، از حرف زدن یا اظهار نظر کردن و سؤالات گوناگون بپرهیزید. رفتار شما باید طوری باشد که باو ایمنی و آرامش ببخشد. اگر کودک شما در اجرای تکالیف خود به مانعی برخورد، بد نیست باو مختصری کمک کنید، منتها مواظب باشید از گفتن جملاتی نظیر جملات زیر مطلقاً خودداری کنید:

— اگر خوب به حرف معلم گوش میدانی حالا در گل گیر نمی‌کردی!  
— اگر حواس‌ت را جمع کنی همین حالا هم می‌توانی کارهایت را انجام دهی.  
— چون من، تقصیر من چیه که تو درس رو بلد نیستی!

بطور کلی کمک ما به کودک در اینگونه موارد حتماً باید با دل‌سوزی و نفاهم توأم باشد. در این کمک ما باید بیشتر به حرف او گوش بدهیم و خودمان کمتر حرف بزنیم. ما راه را به‌مسافر نشان می‌دهیم، ولی منتظر میمانیم تا او با نیروی خودش مقصد برسد. رویه شما در مورد آموزش باید مثبت باشد، یعنی بطور کلی کارهای وی را تایید کنید، اگر آموزگار آدمی سخت‌گیر و دقیق بود این برای شما بهترین فرصت است که نسبت به کودک مهربان بوده دقت و سخت‌گیری او را جبران کنید و از این‌راه بر صمیمیت خود و کودک بیفزایید، در چنین حالتی (سخت‌گیری آموزگار) گاه و بیگاه از این جمله‌ها در گوش بخواهید: — مثل اینکه امسال سال سختی است، خیلی تکلیف‌داری.

بقیه در صفحه ۸۲

در انجام تکلیف مدرسه - دخالت بیش از حد در کار پول توجیبی - انتخاب دوست بچه‌ها را آزاد بگذارید، اما... او را سلب میکند.

ترجمه: هما سرشار

## عادت‌های عصبی در سال‌های دشوار نوجوانی

★ باسرها و دخترانی که به سن بلوغ رسیده‌اند چگونه رفتار کنیم؟  
★ آیا این عادت‌ها و رفتارها و رزتها کاملاً طبیعی هستند؟

هر کودکی بعد از گذشت سال‌های اول زندگی، با سه مرحله‌ای می‌گذرد که در اصطلاح آن را سن بلوغ و یا (سن دشوار) می‌نامند. در این مرحله بخصوص از زندگی، ناراحتی‌ها با غم و غصه‌های تازه‌ای برای نوجوان پیش می‌آید که کاملاً طبیعی است و هیچ فردی نیست که از آن برکنار باشد.

این حالت تازه بوسیله چند خصوصیت قابل تشخیص است. عدم ثبات اخلاقی - تغییر ظاهری از نظر پوشیدن لباس و توجه به چگونگی مدل‌ها - حساسیت شدید و زیاد. این تغییرات که نوجوان را از نظر جسمانی و ظاهری دچار تحول می‌کند می‌تواند از نظر روحی نیز در او اثر بگذارد و بصورت تظاهرات کم و بیش محسوس جلوه کند. یکنوع از این تظاهرات: عادت کردن به رزتها و بخصوصی یا رفتارهایی است که از نظر روان‌پزشکی آنها را «تیک‌های عصبی» می‌نامند. بهمین علت است که یک مادر دل‌سوز و دقیق، نباید تظاهر یا بوجود آمدن این نوع تیکها را ندیده بگیرد و باید خیلی زود در صدد معالجه‌ها از بین بردن آنها برآید. هر گاه بی توجهی بشود چه با که این عادت کوچک و کم‌اهمیت بصورت یک عادت ثانوی درآید و در تمام مدت عمر شخص را راحت نگذارد. این دگرگونی بطور معمول نشانه یک حالت عصبی شدید یا کشش عصبی غیرعادی است که باید بکمک مادر و در صورت لزوم بکمک یک روان‌پزشک یا متخصص ازین برود و نوجوان را از بند ناراحتی‌هایی



عکس شماره ۱



عکس شماره ۲



عکس شماره ۳



عکس شماره ۴

مختلف خواندن کتاب، دیدن یک فیلم، نگاه کردن بیک گل و یک منظره (حالتی کاملاً عادی است، بخصوص در میان دخترها. این حالت روانی و شاعرانه نیز نشانه فرم گرفتن روحیه زنانه در میان دخترهاست. هیچ فکر تکلیف که حتماً باید یک دلیل عاشقانه برای این اشتباهی سوزناک وجود داشته باشد. دخترتان را بخاطر رقیب‌القلب بودن مورد شامت قرار ندهید و مطمئن باشید که با تجربه‌بو بلوغ بیشتر این رقت‌احساس در او مرتفع خواهد شد یا عادی‌تر و طبیعی‌تر جلوه‌گر خواهد شد. ■

عکس شماره ۵



شماره سیصد و چهاردهم

شماره سیصد و چهاردهم

که بعضی مواقع بصورت آزاردهنده‌ای در او پیدا میشوند برهاند.

«تیک» عصبی

ببینیم «تیک عصبی» چیست؟ «تیک» یعنی یک حرکت سریع بافواصل معین که بطور کاملاً ناخودآگاهانه از شخص سر می‌زند و در بسیاری مواقع حتی برخلاف میل خودش است و باعث ناراحتی اوست. همچنان زیاد، ضد و نقیض گویی، خستگی کار بیش از حد جنبه و طاقت نوجوان باعث میشود که در این سن تعادل روحی او که کاملاً حساس و قابل تغییر است شدت بهم بخورد و باعث بوجود آمدن تظاهراتی از این قبیل بشود. از اینجا متوجه میشویم که موقعیت خانوادگی در این سن بخصوص چه تاثیری روی نوجوان دارد و چگونه می‌تواند حالات مختلفی را در او برانگیزد.

با وجود این اگر می‌بینید که پسر یا دختر شما که در سن بلوغ ورشاد است دچار یکی از عادت‌ها یا حالات عصبی (که در زیر برایتان شرح میدهم) شده است دل‌واپس نباشید، البته سعی هم نکنید که آنها را نادیده بگیرید، چون این حالت نشانه اینست که نوجوان با اندازه کافی قدرت و جنبه دفاع و گشتن از مواقع مختلف این سن را ندارد و احتیاج بکمک شخص دل‌سوزی چون مادر دارد.

۱- معمولاً پسرها در سن نوجوانی عادت دارند که به خطوط چهره و اعضای صورت خود حالات مختلف و گاهی اوقات مضحک بدهند. بعضی‌ها دماغ خود را چروک می‌اندازند و عده‌ای پیشانی‌شان را به جهت بالا و پائین می‌برند. عده‌ای پلک می‌زنند و عده‌ای دیگر لب‌های خود را کج و کوله میکنند. این تیکها نشانه جنگ و جدل‌های عاطفی و درونی است و پدر و مادر باید سعی کنند که با رویه و روش غیر مستقیم باین جدال درونی پایان بدهند و موضوع بخصوصی را که باعث ناراحتی آنها میشود و شاید بصورت متده‌ای در درون وجودشان نهفته است کشف کنند. (عکس ۱)

۲- اگر متوجه شدید که نوجوان شما گاه‌بگاه در اتاق تنها با خودش حرف می‌زند و در حین حرف زدن حرکات بخصوصی میکند، یعنی دستهایش را مشت میکند، روی میز میکوبد یا پاهایش را روی

صورت عادت‌های عصبی درآید. (عکس ۳) — جویدن ناخن نشانه حالت عصبی و عدم تعادل عاطفی شدیدی است که در افراد خوددار و اصطلاحاً کسانی که در دنیای درون خودشان سیر میکنند بوجود می‌آید. برای اینکه دختر یا پسر را از این عادت بازدارید باید در کمال ملایمت و مثل یک دوست، از ضررهای این عادت سخن بگوئید. در ضمن به آنها یادآور بشوید که در حالت جویدن ناخن صورتشان حالت نازیبانی بخود می‌گیرد. اگر نوجوان شما دختر است سعی کنید باو یاد بدهید که ناخن هایش را بلند کند، لاک بزند تا

دست‌های زیبائی داشته باشد. (عکس ۴) — اگر او عادت دارد دست در بینی اش بکند، گرچه عادت بسیار زشتی است، ولی باو حمله نکنید و او را بی تربیت و کثیف نخوانید. این عادت نیز در صورتیکه کودک مشغولیات دستی و فکری داشته باشد و فرصتیکار نشستن را پیدا نکند زود برطرف میشود باین نکته خوب توجه کنید که هیچگاه از عیب کودک خود در مقابل دیگران و با حالتی تمسخرآمیز سخن نگوئید، چون به غرور او برمی‌خورد و ممکنست شدت از رفتار شما دلگیر شود. (عکس ۵)

۶- گریه کردن در موقعیت‌های

# روزی که من سیاه

## چهل طوطی

فرستنده سرگذشت :  
غلامحسین قریب از تهران  
نویسنده : شبذین



من زن روسیاه ، پلید و کثیفی هستم . بمن کاری نداشته باشید و پی کار خود بروید . من اصلاح شدنی نیستم و من هرگز روی سعادت و نیکبختی را نخواهم دید . شما درصدد بهبود وضع من برنمایید زیرا یکبار شخصا این را آزموده‌ام و هرگاه آن حادثه را بخاطر مآووم مثل مار سرکوفته بخود می‌بینم و رنج میبرم و از وجدان خویش شرم دارم .

من در آن تاریخ نیز مثل امروز رفاقه بودم و روی سن میرقصیدم . یک رفاقه روسی بد کاره . زنی که هر شب خود را در آغوش مردی میگذاشت و هر بامداد که از خواب بیدار میشد و دوشین بیدار میشد مرد بیگانه‌ای را کنارخویش می‌دید که غالبا از دیدن قیافه کزیه آنها وحشت میکند . اما برای من چه فرقی دارد ؟ هیچ . من یک زن بدکاره هستم و هرکس پول بیشتری بمن بدهد من بیشتر او را دوست خواهم داشت . عواطف مرا با پول میتوان تحریک کرد و عشق های دروغین مرا با اسکناس میتوان خرید .

آنشب نیز مشغول رقصیدن بودم . سائین شلوغ بود و مردان مست که در زیر نورافکن اندام نیم‌عریان مرا میدیدند از سرشوق فریاد میکشیدند و با چنگ چنگ پول برای من میریختند و با گل بسوی پرتاب میکردند . اینها مشتریان هر شب کاباره بودند و تعدادی از قیافه‌ها را آنقدر زیاد و مکرر دیده بودم که گویی میشناختم و احساس آشنائی و خویشاوندی میکردم . آنشب فقط یک مایوی دو تکه تن داشتم که شرابه سرخ‌رنگی داشت و چون میچرخیدم قریباً مشتریان مست را ببوا بلند میکردم درواخر رقص ناگاه چیزی بیایم خورد و چون بیاتین نگرستم یکدسته گل سرخ آشی دیدم . مثل هرشب شاید یکماه میشد که یکی از مشتریان یکدسته رز سرخ برای من پرتاب میکرد . هر دسته مشتمل بر بیست و دو گل سرخ ، به تعداد سنین عمر من . خدایا او کیست ؟ هدفش چیست ؟ از من چه میخواهد ؟

درحین رقص به اطراف نگرستم و برای اولین بار پای سن چشمم به مرد جوانی افتاد که شاید سی سال نداشت . زیبا بود . قیافه‌ای مردانه داشت ولی با دیدگانی لرزیز از التماس بمن می‌نگریست نگاهش تحسین داشت اما این تحسین بقدری زیاد بود که نه من لیاقت آنرا داشتم و نه تا آن تاریخ از کسی دیده بودم . او بانگاش مراستایش میکرد . چطور بگویم ؟ عجیب بود . راستی عجیب . فهمیدم که این بیست روز یا یکماه دسته‌های گل سرخ را او پرتاب میکند . او .. طفلک چقدر احقر بود . خیال میکرد من شایستگی گل را دارم . خیال میکرد من بیک زن لایق هستم ، فکر میکرد من هنرمندی هستم که باید با تقابیم گل تحسینم کرد . حیف . دریغ که بعضی جوانان شهرت و هوس را بجای عشق میگیرند و فریب رنگ و روی و بسو

را میخورند و دل از کف میدهند . رقص تمام شد و به اطاق رخت‌کن رفتم . لخت شدم . لباس پوشیدم و چون عجله داشتم خود را به خانه یکی از مشتریانم رسانم بشتاب از کاباره بیرون رفتم . تاکسی . آهای تاکسی ... هوا سرد بود . بچه پالتو را بالا کشیده و خود را در آن پنهان کرده بودم . سوز گرنده‌ای میوزید که ناگهان صدائی پشت سر خود شنیدم . با تعجب برگشتم . آه . همان مرد جوان بود که گل پرتاب کرد و من بعنوان تشکر و برای تحریک سایر مشتریان برایش بوسه فرستادم .

— افسانه . اجازه میدی چند لحظه باهاش حرف بزنی .

— با من . تو کی هستی ؟ چی میخوای ؟

— من هبون جوونی هستم که برات گل انداختم و تو برام بوسه فرستادی . چند دقیقه بیشتر از اون موقع نگذشته . چطور یادت رفته ؟

— ای بابا . دلت خوشه . ما از اینکارا روی سن زیاد می‌کنیم . حقیقت نداره . حالا تو اومدی بقیه اون بوسه‌ها بگیر .

— نه . افسانجان . من دوست دارم . دارم میمیرم . سه ماهه که بیچاره شدم . عاشق تو شدم . شب و روز گریه میکنم و قادر بکار کردن نیستم .

بصدای بلند خندیدم و او را مورد تمسخر قرار دادم و روی را برگردانیدم و پس از اینکه دوسه بار تاکسی را صدا زدم گفتم :

— برو پی کارت . مثل اینه که مغزت عیب داره یا سیمهات قاطبی پاطبی شده . مگه من دختر مدرسه‌ام که باهام اینجوری حرف میزنی ؟ من یک رفاقه‌ام و هیچ مرداحقی عاشق رفاقه نمیشه .

ملتمسانه گفتم :

— آخه چرا ؟ مگه عشق با عشق فرق داره

سقله‌ای به سینه‌اش زد و با لحنی زننده گفت :

— آدم عوضی . بنظرم از شهرستان به تهران اومدی یا پسر حاجی هستی که بابات تازه مرده ؟ هان .

— نه . نه شهرستانی و چشم و گوش بسته هستم و نه پسر حاجی پدر مرده . من مردی هستم که با زحمت زیاد کار میکنم و زندگیمو میچرخونم اما عاشق تو شدم . چکتم . این کار دل منه . این گناه عشقه نه قصور من . تورو دیدم و خواستم و آآن یکماهه که هر شب میام اینجا و برات گل پرتاب میکنم .

یکبار دیگر بصدای بلند قهقهه زدم و گفتم :

— حیوونی . آخه من چی هستم که عاشق من بشی ؟ این عشق با صدو پنجاه تو من نوم میشه . صدو پنجاه تو من بده‌بم . یکشب میام خونوات . فردا می‌بینی که دیگه عاشق من نیستی .

باوجود تاریکی هوا ، در روشنائی

مختصری که از چراتهای ویرین مغازه روبرو پخش میشد پرده‌ای اشک را روی دیدگان او دیدم . برای يك لحظه از قالب خودم بیرون رفتم و تصمیم گرفتم او را استهزاء نکنم و نخندم و کمی جدی تر حرف بزنم . جوان گفت :

— اسم من ناصر . ناصر .... معاون حسابداری به شرکت بزرگ هستم . اونقدر درآمد دارم که ده شب شبی صدو پنجاه تو من بیهت بدم و تورو بخرم اما من نمیخوام اینجوری بمن تعلق پیدا کنی . من عاشق تو هستم . آرزوم اینه که مال من بشی . درست بمن تعلق داشته باشی . میخوام توی خونه من زندگی کنی و دیگه نرقصی و نون حلال بخوری . میخوام از توبچه داشته باشم . میخوام تو زن نجیبی بشی و ....

حرف او را ناتمام گذاشتم زیرا يك تاکسی پیش پای ما توقف کرد . او را با دست کنار زدم و گفتم :

— برو عمو . برو مغز تو بدمسرویس . کله‌پوگ چه مزخرفاتی میگه ؟

و در تاکسی پریدم و رفتم . شب‌بهمان یکی از هواخواهان بشمار خود بودم . او مرد ثروتمند پیری بود که دو زن و یازده بچه داشت اما بخاطر من خانه‌ای اجاره کرده و آنجا را با مبلان خوب آراسته بود . من هفته‌ای یکی دو شب نزد او در همان خانه میماندم و شبهای دیگر را نیز با مردان دیگر بسر میبردم ولی او را گول میزدم و میگفتم جز تو هیچ مردی در زندگیم یافت نمیشود .

شب هیچ فرصتی نداشتم که باو فکر کنم . فردا صبح زود بخانه خود رفتم و تا نزدیک ظهر خوابیدم . تازه از خواب بیدار شده بودم و میخواستم خود را برای رفتن به حمام آماده کنم که صدای زنگ در برخاست . کلفت پیری که داشتم در را باز کرد و بعد نزد من آمد و گفت :

— خانم . خانمی که به بچه همراهش اومده باها تون کار داره .

بفکر فرورفتم . زن بچه‌دار یعنی يك زن نجیب ، زنی که شوهر و خانواده‌دارد . چنین زنی با من چه نوع کاری میتواند داشته باشد ؟ در بین دوستان من زن شوهر دار صاحب بچه یافت نمیشه . پس او کیست ؟ کلفت اطلاع درستی نداشت . ناچار دگمه های رویدوشامبرم را بستم و گفتم بگو بیاید . زن جوان بیست و شش هفت ساله‌زبا ولی لاغر اندام رنگ پریده‌ای وارد شد . دست يك پسر بچه چهار پنج ساله را در دست داشت . لباس مرتبی پوشیده بود اما توالنت نداشت . بدون توالنت هم زیبا بود با این فرق که انسان فکر میکرد از فقدان مواد غذایی با من حال افتاده است . سلام کرد . تعارف کردم که بنشیند . او روی يك صندلی نشست و بچه را مقابل خود گرفت . با دقت مرا ورنانداز می‌کرد و مثل این بود که میخواست اندازه‌های اندام مرا بداند و یا حس بزند . تبسم‌کنان گفتم :

— خانم . اطمینان دارین که عوضی

بیومدین ؟

— بله خانم . من با شما کار دارم . عکستون توی آگهی مجلات دیدم . توی خونه خودمون هنوز عکس شمارو بدبووار داریم . از يك آگهی کاباره قیچی کردم و بدبووار چسبوندم .

— شما کی هسین ؟

— من ... من ... خانم . من خواه ( ناصر ) هستم .

— ناصر کیه ؟

— تظاهر نکنین . شما ناصر برادر منو میشناسین . هبون جوونی که دیشب باها تون حرف زد و شما مسخره‌اش کردین و پیش گفتین برو عمو .

— خوب . اومدم اونو میشناسم . شما اینجا چی میخواین .

— خانم . اجازه بدین قبلا به چیزی خدمتون عرض کنم . شوهر من دوسال پیش مرد و من و این بچه‌رو تنها گذاشت . من جز این برادر هیشکی را ندارم . ناصر خرج منو میده . حالا درست یا غلط ناصر عاشق شما شده .

حرفش را قطع کردم و گفتم :

— خانم . آخه مگه آدم حسابی عاشق به رفاقه میشه ؟

— عرض کردم درست یا غلط اون عاشق شما شده . داره میمیره . داره دق میکنه . یکماهه که شب و روز گریه میکنه . دیشب که شما پیش اهانت کردین و پریش خندیدین ، اومد خونه . بعد از اینکه یکساعت عکس شمارو توی بغلش گرفت و گریه کرد میخواست به مشت قرص بخوره و خودشو بکشد . هی بمن میگفت برو اطاق بیرون . برو بیرون . من فهمیدم که قصد داره به بلاتی سرخودش بیار این بود که با گریه و زاری و جیغ و مرافعه قرصهارو گرفتم و ریختم توی توالنت و از بین بردم . حالا خانم . الهی قربونت برم . الهی بپنه من فدات بشه ...

و بگریه افتاد و های های گریست . او چنان میگریست که برای اولین بار در همه عمرم دلم سوخت . دلم بحال او سوخت و بحال خودم و بحال ناصر احقر . درحال گریستن میگفتم :

— افسانه خانم . اگه اون خودشو بکشد هم من بیچاره میشم و هم این بچه . و هم يك جوون ازین میره . برای شما چقدر فری میکنه . همیشه رفاقه هسین و همیشه‌زبا . بیاین به ناصر رحم کنین . خودتون به ناصر گفته بودین که هرکسی پول بده شما متعلق باون میشین . بیاین من هرچی پس انداز دارم بهتون میدم مدتی که کمتر از یکسال نباشه با ناصر زندگی کنین . شاید بعد از یکی دو ماه ازتون سیر بشه و دلشو بزنین و ولتون بکنه . اونوقت دوباره برمیگردین به کاباره و میرقصین . راضی نشین من برادر مرا از دست بدم و بچه بیچاره‌ام بی‌سرپرست و بزرگتر بشه . راضی نشین

بقیه در صفحه ۷۹

## گوجه‌فرنگی علیه مینی‌شورت

باور کردنی نیست، ولی حقیقت دارد: تظاهرات خشن علیه مد، آنهم در پاریس پایتخت مد جهان!! صحنه‌های غیر قابل تصویری که ملاحظه می‌کنید در بازار سزی و میوه فروشان پاریس اتفاق افتاد. یعنی تا چشم زن‌های فروشنده جاتی و امل بازار به اولین مینی شورت پوش افتاد، نه تنها او را با گوجه فرنگی، میوه، تخم مرغ و کلم و کاهو بمباران کردند، بلکه بطوریکه در عکس پائین ملاحظه می‌کنید، یکی از آنها جلو رفت و یک ضربه جانانه به مینی‌شورت خانم زد!

مطبوعات فرانسه نوشته‌اند، این دموونستراسیون اختصار به زن‌های آلامدی است که شاید در آینده هوس کنند در مینی‌شورت برای خرید به بازار بروند و از طرفی نشانه آن‌است که مد جدید برای اولین بار بین‌زندهای پایتخت مد، دوستکی ایجاد کرده‌است.



## اولین (کارآگاه خصوصی زن) ژنو

بازار (مارگریت، ر) یا اولین زنی که در (ژنو) سوئیس کارآگاه خصوصی شده خیلی گرم است و بقدری مشتری پر وی می‌جوشد که مجبور است متجاوز از شصت در صدشان را جواب گوید. بیشتر ماموریت‌های مارگریت عبارتند از تعقیب شوهران یا زنان خیانتکار، و فراهم کردن زمین طلاق برای زن یا شوهری که می‌خواهد آزاد شود.

وسيله کار مارگریت یا بقول روزنامه‌های ژنو (کارآگاه خوشگله) از چند کلاه گیس رنگ برنگ، یک هفت تیر، یک دوربین چشمی، یک دوربین عکاسی دقیق، چند نوع عینک دودی، وسایل گرم، دهها دست لباسهای مختلف، یک ضبط صوت و یک اتومبیل تجاوز نمیکند. مارگریت میگوید:

بیشتر مشتریان مرازنهائی تشکیل میدهند که بشوهر خود مشکوک شده‌اند و انتظار دارند آنها را از شک درآورم. بهمین دلیل با یک قطعه عکس و مشخصات شوهرشان ترم می‌آیند و از من می‌خواهند زاغ سیاه طرفرا خوب بزنم.

مارگریت در بعضی از ماموریتها مجبور میشود بیش از دوازده ساعت رانندگی کند، چند بار لباس یا اتومبیل عوض کند زیرا شخصی که تعقیب می‌کند نباید اورا بشناسد.

او میگوید - برای ماموریتهای روزانه ساعتی ۴۰ تومان، و برای ماموریت‌های شبانه ساعتی ۶۰ تومان حقوق میگیرم. خرج بنزین، یا مسافرت به شهرهای دور و نزدیک، و یا خوابیدن در هتل‌ها و دادن گزارش، جداگانه و بعد از کار گذاشته‌ام. من در کشتی جودو مهارت دارم و سهولت میتوانم از عهده شوهرانی که از ترس رسوائی حاضرند بهرکاری دست بزنند برآیم.

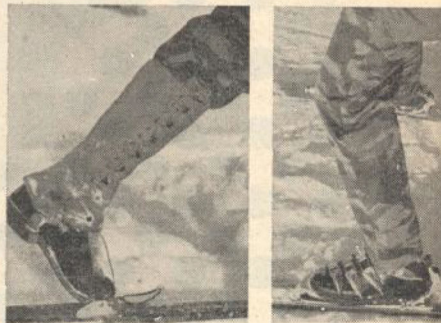
## عجب تخم مرغی!!

این تخم پرنده - یا چرنده - از یک توپ بیسبال هم بزرگتر است و دانشمندان می‌گویند در حدود یک میلیون سال پیش در ماداگاسکار - بوسیله پرنده‌ای بنام «ای بی اورینس» که اکنون نسلش از میان رفته بوجود آمده است. این تخم، برپور ایام بصورت فسیل درآمده و قرار است در یک حراج عمومی بفروش رسد.



## مد سر بازی

امسال در بیست‌های اسکی (لباس سر بازی) بین خانم‌های فرانسوی مد شده بود، این مد، گتر بستن به کش، مچ - پیچ بستن، ققمقه و فانوسقه حمل کردن، جنس لباس را از پارچه های سر بازی مخصوص استار انتخاب کردن و از کلاه و دستکش سر بازی استفاده کردن را عومیت داده است. و جالب آنکه بین کلاه های سر بازی، خانم‌ها به کلاه سر بان هینتری علاقه بیشتری نشان میدهند.

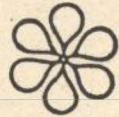


## الیزابت تایلور، و (شلوار داغ)

ریچارد بورتون شوهر الیزابت تایلور که چاق پسند تشریف دارد سابقا می‌گفت: من عاشق هر کیلو از چربی های بدن زنم هستم. ولی بورتون این روزها مجبور است به اندازه ده کیلو کمتر عاشق زتش باشد، چون لیزمخفیانده ده کیلو کم کرده است. لیز که سابقا درباره اش می‌گفتند - پرده سینما را پر میکند، حالا چنان لاغر شده که بزحمت یک گوشه پرده را میکیرند.

لیز با ۱۶۴ سانتیمتر قد ۶۵ کیلو وزن داشت و بهمین دلیل فکاهی نویسنده های مجلات سینمایی او را (یک تنی) خطاب میکردند. تا اینکه لیز دو ماه تمام غیبت زد و بعد از دو ماه ده کیلو لاغرتر، آنهم در مینی شورت آفتابی شد.

ظاهرا در این دو ماه هر صبح ده دقیقه ورزش کرده، دور سیب زمینی و ماکارونی را خط کشیده و فقط میوه و سالاد خورده و بجای و سکی آب پرتقال نوشیده است.



## خانه سوفیا زندان شده

یادتان هست، اخیرا در همین صفحه (عکس و خبر) نوشتیم سوفیا لورن به جان پیچه دوساله اش کارلو سخت بیمناک است و از ترس آنکه مبادا او را بدزدند دو نفر محافظ مسلح استخدام کرده که شبانه روز با مسلسل از کارلو کوچولو مواظبت کنند؟ و اما خبر تازه اینست که وسواس سوفیا بجدی رسیده که دستور داده خانه اش را بصورت زندان درآوردند و جلوتامام درها و پنجره ها شبکه های آهنی بگیرند.

یکی از روزنامه‌های ایتالیانوشته: سوفیا با این کارش بچه دزد ها را برای دزدیدن کارلو بیشتر تحریک میکند.

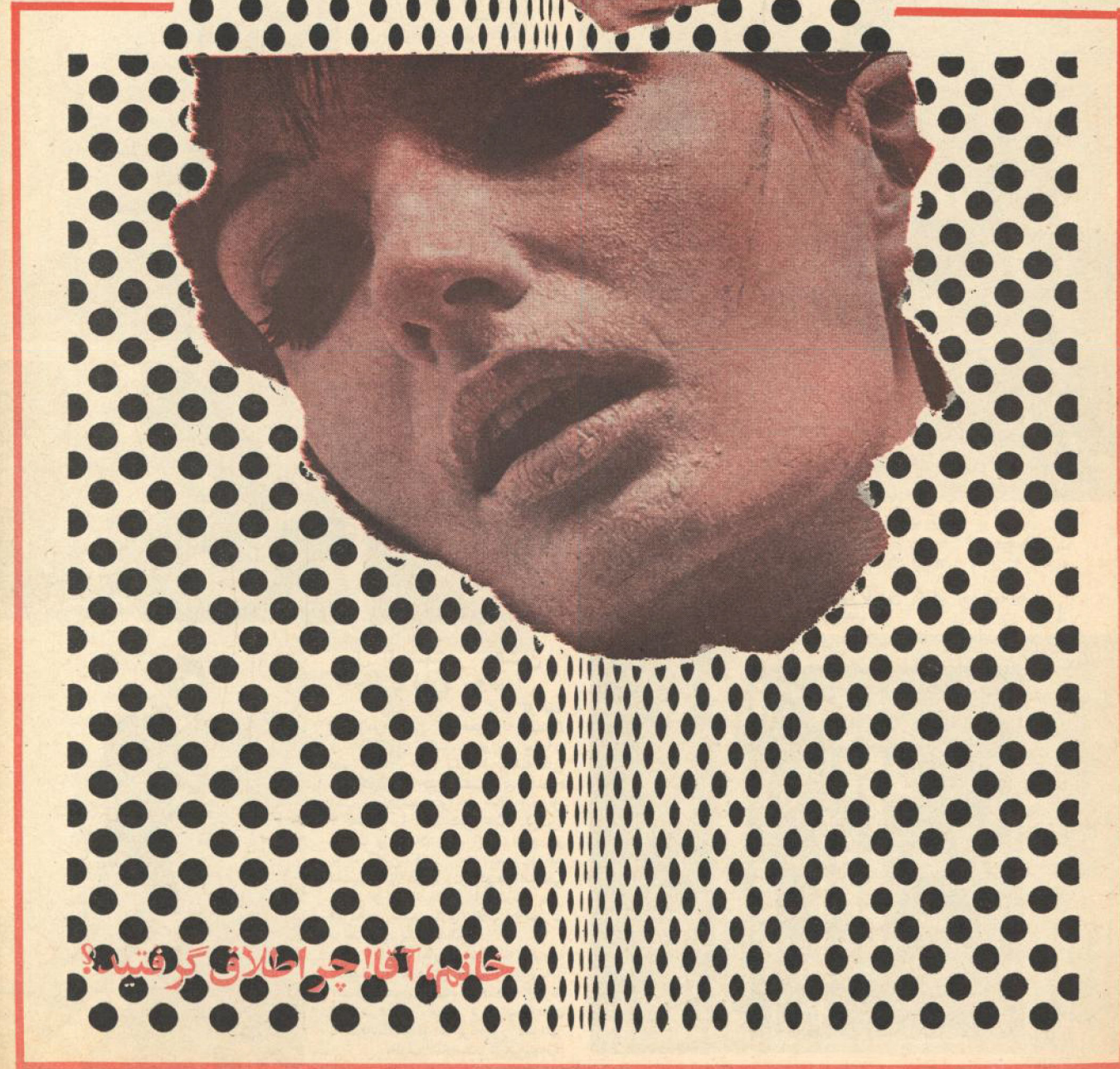
## دوئل با شمشیر جانشین کتک کاری زن و شوهر

در لندن کلویی باز شده که فقط زن و شوهرهایی که معمولا با هم دعوا و کتک کاری میکنند میتوانند در آن عضو شوند. زیرا یکی از برنامه های این کلوب آموختن شمشیر بازی به اعضا است، تا هنگام دعوا در خانه، دوئل با شمشیر را، جانشین جنگ تن بستن، بشقاب و گلدان پرت کردن و بدو بیره گفتن کنند. بد نیست بدانید شمشیر های دوئل زن و شوهر استفنجی هستند و هنگام دوئل باید درست مثل قهرمانان شمشیر بازی نقاب بصورت بزنند و مچ بند ببندند.

(سانی شاو) خواننده معروف انگلیسی و شوهرش (جف بانکر) که از اعضای کلوب هستند یک صحنه از دوئل زن و شوهری را مجسم کرده‌اند. خودتان ملاحظه میکنید که در این طرز دعوانیز باز (کی) مغلوب شده است: شوهر بیچاره!



نوشته: منوچهر مطیعی



خانم، آقا چرا طلاق گرفتید؟

# آقای منوچهر مطیعی

## ۱. گوینده مرد. شغل آزاد

آقای (محمد رضا) را به دفتر مجله دعوت کردیم. نامه را بوسیله یکی از مستخدمین مجله فرستادم که حتما بدستش برسد. مردی بود کوتاه قد و نسبتاً چاق با شکم بزرگ و غیغ آویخته. پسروانی نیز همراهش بود که من ابتدا فکر کردم پسر خود اوست اما بعداً فهمیدم که اصلاً او بچه‌دار نشده است. تعارف کردم و خوش آمد گفتم. نشست. در همان چند جمله اول گفت و گو فهمیدم مرد بیسوادی است و در عین حال بسیار متعلق و چاپلوس. خیال میکرد من چون روی کاغذ مارک‌دار مجله یک نامه ماشین شده برایش نوشته‌ام یک شخصیت قضائی هستم و مانند دادستان و قاضی و بازپرس میتوانم در تعیین سرنوشت همسرش نقشی بزرگ ایفا کنم. حتی میخواست دست مرا ببوسد و چنان مودبانه روی میل نشسته بود که من از دیدن حرکاتش ناراحت میشدم. با آنکه از چاپلوسی و بله‌بله فریاد گفتم او بی‌اندازه ناراحت بودم نتوانستم تصویری که داشت از بین ببرم زیرا بیم داشتم از گفتن حقایق طرفه پرود و یا اساساً گفت و گو را ناتمام بگذارد. با آرزوی حرمی اشم از آن‌کیز میخواست از زیر پرداخت نفقه و مهریه همسرش شانه خالی کند بهمین علت از من پرسید:

— آیا نوشته شما میتواند نظر بازپر و قاضی را تغییر دهد.  
در پاسخ گفتم:  
— اگر بازپرس قرار قطعی صادر نکرده باشد، میتواند موثر واقع شود.  
خوشحال شد و من برق آن را در دیدگان کوچک و نمود او دیدم. او دختر جوانی را بزنی گرفته و سه سال با او زندگی کرده و از وی متمتع شده بود، حالا در نهایت ناجوانمردی میخواست حتی نفقه هم نپردازد. مهریه را نیز ندهد. مناسفم اعتراف کنم که زن هنوز هم در این مملکت بازیچه دست مرد است و بعد و شانی که حق و سزای اوست فرسیده است.

دستهایش را با خوشحالی بهم مالید و آهسته چیزی زیر گوش پسرک که کنارش نشسته و باها را روی هم انداخته بود گفت و بعد روی را بطرف من برگردانید و اظهار داشت:  
عرض به حضور باهر التور آقای خودم که من در جوانی ساکن اصفهان بودم. الان هم ملاحظه میفرمائید که چندان پیر نیستم. اصلاً پیر نشده‌ام. فقط چهل و هشت سال دارم و یک مرد چهل و هشت ساله

بهیچوجه نمیتواند پیر باشد. وقتی خدمت وظیفه‌ام را انجام دادم و ورقه پایان خدمت گرفتم با حاج آقائی که از سیزده سالگی نزد او کار میکردم بهم زدم و برای اینکه او دیگر مزاحم من نشود راهی تهران شدم. این را هم خدمت سرکار آقا عرض کنم که من هیچکس را ندارم. نه مادر، نه پدر و نه خواهر و برادر و نه دایی و عمه و خاله. هیچکس. پدرم را هیچ بخاطر نمیآورم. سیزده ساله بودم که مادرم نیز مرد و مرا تنها گذاشت. دو کلاس بیشتر درس نتوانده بودم که از هر دو جهت یتیم شدم و ناگزیر پیدایت یکی از همسایگان در دکان یک حاجی بازاری بکار برداختم. بکار پادوئی و خانه‌شاگردی. اما بچه خیلی زرنگی بودم که مادرم واقعا بدی بود، بهمین علت بی فرصت میگشتم که از چنگ او بگریزم. حاجی نیز برای اینکه مرا اسیر خود کرده باشد دو سفته دو هزار تومانی از من گرفته بود که نتوانم از مغازه او بجائی دیگر بروم. بیست ساله شده بودم که دیگر کارد به استخوانم رسید و خود را به حوزه نظام وظیفه معرفی کردم و سرباز شدم. حاجی بازم امیدوار بود که من نزد او بازگردم ولی بمحض اینکه خدمتم پایان یافت به تهران گریختم و دیگر حاجی را ندیدم تا اینکه شنیدم مرده است.

در تهران بکار مشغول شدم. چون فوت و فن کارهای بازاری را بلد بودم زود مورد توجه بازرگانی که نزد او کار میکردم واقع شدم و دستمزد بالا رفتم. چند سال بعد با سرمایه‌ای که شخصا تهیه و با خون دل جمع کرده بودم به تجارت پرداختم. چنگ تازه پایان یافته بود و من در کار خرید و فروش کوبن، سوههای هنگفتی بردم و خلاصه دیری نگذشت که ثروتمند شدم.

راستش من فرصت زن گرفتن نداشتم. حتی به زن فکر نمیکردم. از جنس زن نفرت داشتم. بدم می‌آید. شنیده بودم که زن خان است، دزد است، دروغگو است و من دوست نداشتم با یک زن خان و دزدو دروغگو شریک باشم و زندگی را در کنار چنین موجودی بگذرانم. سالها گذشت و من همچنان بزنندگی در حال تجرّد ادامه میدادم تا سه سال پیش. خودم هم نمیدانم چه شد که دختری را دیدم و عاشقش شدم و او را به زنی گرفتم. خیلی خرج کردم تا پدرش راضی شد. بین میگفتند سن و سال زیاد است و مناسبت ندارد زن جوان بگیري اما من هرگز بآینده فکر نمیکنم. فکر اینکه مثلاً ده سال بعد او چند ساله میشود و من چه وضعی دارم فکر بیهوده‌ای است. دم غنیمت است. همیشه باید برای امروز

زندگی کرد. نه گذشته اهمیت دارد و نه آینده. آدم عاقل کسی است که فقط برای آینده پول پس‌انداز کند و جز پول هیچ عامل دیگری آینده را تسامین نمیکند. من با (زری) ازدواج کردم و چون مرد مرفه‌ی بودم کوشیدم همه وسائل آسایش را برای او فراهم آورم اما خیلی زود فهمیدم که او اصلاً اهل زندگی خانوادگی نیست. من دوست داشتم بچه‌دار شوم اما او از بچه‌دار شدن ابا داشت و پنهانی از من قرص میخورد و دستگاه گذاشته بود. من علاقه داشتم با اشخاص معاشرت کنم و گاهی مهمان بخانه بیاورم ولی او از مهمانهای من بدش می‌آید و میرفت در یک اتاق مخفی میشد و در را پروری خودش می‌بست. من مرد پرحرارتی هستم و میخواستم همیشه او در کنار من باشد اما (زری) اتاق خودش را جدا کرده بود و از انجام وظایف زناتوئی طفره میرفت.

نمیخواستم شدت عمل نشان دهم از اینرو نشستم که با او مثل یک مرد حرف بزنم. از او پرسیدم چرا زندگی را بکام من تلخ میکند و چرا در اتاق دیگر میخوابد؟ رنگ و راست و در کنار بی‌پروائی و پرروئی بن گفت که من از تو بیزارم. از تو بدم می‌آید. وقتی علت را پرسیدم جواب داد که من عاشق جوانی بودم که پدرم مانع ازدواج ما شد و مرا با کتک به همسری تو درآورد. اکنون نیز با تو زندگی نمیکنم و هرچه زودتر باید طلاقم بدهی که زن او بشوم. من که این را شنیدم عصبانی شدم و قسم خوردم که هرگز طلاقش ندهم اما او دست به حيله دیگری زد. از نقطه ضعف من استفاده کرد و با یکی از دوستان خودم طرح عقد و عاشقی ریخت و بین خیانت کرد. ما مردم متعصب و غیرتمندی هستیم. هر گناهی را در زن میتوانیم بیخشیم مگر خیانت را. این بود که وقتی فهمیدم، بلافاصله طلاقش دادم. اکنون تنها زندگی میکنم و دیگر قصد ازدواج ندارم.

دختر بهمسری مرد دیگری درمی‌آید آنگاه بعلمت بی‌عشق که خود دلیل بزرگی میتواند باشد بشوهرش خیانت میکند و در نتیجه طلاق اتفاق می‌افتد. مشابه این حادثه را چندی قبل داشتیم. او که رفت پیش خود گفت اگر همه ماجرا همین باشد از نوشتن آن خودداری میکنم زیرا سوز تکراری است. مهادا ناامید نشدم و برای ملاقات با خانم به فعالیت پرداختم.

خانم زری را در خانه پدرش سراغ کردم. وقتی مستخدم مجله با نام من با نجا رفته بود (زری) درخانه نبود. فردا بمن تلفن کرد و پرسید آیا میتوانم همین امروز بیایم. جواب دادم خیلی خوشحال میشوم. ناهار را در دفتر مجله با یک ساندویچ خلاصه کردم و بانتظار او نشتم. ساعت سه بود که آمد. از دینان او یکم خوردم زیرا خیلی جوان بود. خودش میگفت بیست و یکسال دارم ولی بازم جوانتر بنظر میرسید. شاید نوزده ساله. قامتی متوسط نزدیک به کوتاه و پاهای چاق و باسن بزرگداشت. دوسوم وزن بدن او مربوط به کمر به پائین او بود. رویصرفته زنی بازاری‌پسند ولی زیبا بود. چه‌رامی کودکانه داشت و نگاهش با شیطنت میدوید و بازی میکرد و هیچگاه در یک نقطه متوقف و ساکن نمیمانید. دستهای ظریف وانگشتان گوشت‌آلودی داشت. درست مثل دست یک بچه چاقالو. یک انگشتری یاقوت نیز زیب انگشت او بود که بشوخی پرسیدم اصل است یا بدل و او گفت اصل است و پنج هزار تومان خریده‌ام. خانمهای قهرمان بیست که بعد از شوهرانشان بما مراجعه میکنند بلافاصله می‌برسند:

— او را دیدید؟ میخوام بدانم بنظر شما چطور مردی جلوه کرد؟ نظرتان درباره او چیست؟ فکر نمی‌کنید من حرام شده باشم؟ آیا با من قابل مقایسه بود؟  
سوآلهای مشابهی از همین قبیل. در جواب او گفتم:  
— بله. آقا را دیدم. مرد سالمی بنظر میرسید و خیلی خوش‌بینیه اما اختلاف سن شما زیاد...  
حرف مرا برید و با شیطنت پرسید:  
— یک پسر جوان با او نبود؟...  
جواب گفتم:  
— چرا. ببری هیچده نوزده ساله با او بود.

لیخندی زد که هزار معنی و مفهوم داشت و بعد سر را جنبانید و برای اولین بار نگاهش را روی گل قالی ثابت نگه‌داشت و خیره شد. به پشتی صندلی لطفاً ورق بزنید

# سردرد یک معماست؟



## چرا در ایام نوروز، بیش از

## مواقع دیگر مردم به سردرد

## مبتلا میشوند؟

- ★ چرا سردرد میگیریم؟
- ★ وقتی سردرد میگیریم برای رفع آن چکار کنیم؟
- ★ اصلا چکنیم تا به سردرد مبتلا نشویم؟
- ★ سردردهای ساده را از سردردهای خطرناک چگونه تشخیص بدھیم؟

بدن بود ، اگر سردرد شما مزمن بود شما بعد از بروز يك حادثه (مثلا حادثه اتومبیل و غیره) روی داده، باید بیدرتنگ به پزشك مراجعه کنید ، چون درد از خود سر نیست ، بلکه سردرد اختطاری است از يك بیماری جدی دیگر که پزشك باید آرتاشخص دهد.

اگر سردرد شما آنچه شرح دادیم همراه بوده، بروز آن به علت مسائلی ساده است که اکنون برایتان شرح میدھیم :

### سردرد ناشی از پر خوری

این سردردیت که معمولا در عید نوروز و سایر ایام تعطیل بیشتر بروز میکند و شکفت آنکه اکثریت مردم با آنکه از آن رنج میبرند از علت واقعی آن بیخبرند.

جلوگیری از این سردرد و علاج آن بسیار ساده است و آن اینکه در غذاهای که میخوریم کنترل بعمل آوریم. لزومی ندارد که شما از سر سفره گرسنه بر خیزید، یا در ایام عید در مهمانها هر چه شما تمایل کردند نخورید ، بلکه باید در آنچه میخورید دقت کنید ، چیزی بخورید که بدن با آن احتیاج داشته و بتواند آنرا هضم کند.

این سردرد هم که در زمستان و سایر ایام سال عارض افراد میشود در روزهای عید شایعتر است ، زیرا در ایام عید، نیساعت باید پیاده روی کرد و هوا خوراکي های مختلف و فراوان ایحیانا مقدار کمی مشروب الکلی نوشیده است. الکل مخصوصا برای کسی که عادت به نوشیدن آن ندارد ، سردرد میآورد ، اما اکثر مردم این سردرد را به حساب خماري مشروب خوب نبوده که ما سردرد گرفتیم! میکند که ناچار شما به حالت نیمه خواب در میآئید ، فراوانند کسانی که درایام عید خود را ناچار میبینند که بعد از غذا یک چرت بزنند ، این بعلت همان سنگینی معده است . وقتی که اینها از خواب برخیزند ناگهیر مبتلا به یک سردرد سردی میشوند در این مورد قرص نمیتواند کاری از پیش ببرد . بهترین علاج درد در این مورد آنستکه اولاً در هوای آزاد حرکت کنند و بعد همی غذا ، به مختصری میوه یا آب میوه قناعت کنند.

اگر شما در عید نوروز یا در يك مجلس ضیافت مجلل نمیتوانید جلو خود را بگیرید و حتما مجبورید پر خوری کنید ، آنهارا برایتان شرح میدھیم: اگر سردرد شما با تب یا درد رگمتهای اطراف سر همراه بود ، اگر سردرد شما همراه با کوفتگی و کسالت تمام قسمتهای

دست بکاري زد که فهمیدم قبل از ازدواج با من نیز باین کار عادت داشته است. او يك منحرف همجنس باز بود و وقتی کار بین من و او باین مرحله رسید تصمیم گرفت آن عمل ناپسند را در خانه و در مجاورت اتاق من انجام دهد.

یکروز ، دوروز ، ده روز، یکماه، یکسال ، یکسال و نیم صبر کردم و هیچ بروی خود نیاوردم. خوشحال بودم که لااقل پسران من نیامید یا بندرت اتفاق میافتد با همه نفرتی که از او داشتم به (رضا) گفته بودم که اگر مثل يك شوهر طبیعی رفتار کند در اتاق خوابم را نمی بندم و از او نمیگیرم . باین فرارگاهی او را با تاق خود می پذیرفتم و راه میدادم و او نیز سعی میکرد دست از پا خطا نکند ولی به عمل نایبندی که گفتیم همچنان ادامه میداد و این اواخر طوری حریص و گستاخ شده بود که دو جوان را بطور دائم در خانه نگهداشته و حتی وقتی خودش میرفت آنها در خانه میماندند. مشاهده این وضع طاقت مرا تمام کرد وبالاچار قهر کردم و بخانه پدرم رفتم. او بدادگاه شکایت کرد و من مجبور شدم بخانه بازگردم ولی این بار روش دیگری در پیش گرفتم و مصمم شدم که دست بمبارزه منفی بزنم.

دو سه ماه دیگر کشتاش بین ما ادامه یافت . سرانجام ... آقا . میخوامم از شما بپرسم مگرنز چقدر تحمل دارد. من يك زن بودم. قلب واحساس داشتم. منم تمایلاتی داشتم . میخواسم دوست بدارند و نسبت بن مهمربان باشند. دوست داشتم مردی مرا دوست بدارد و زیبایی را تحسین کند. با اینکه قسم خورده بودم نام (سینا) را بر زبان نیاورم به خواهرش نامه نوشتم و از او خواستم که موجبات ملاقات من و سینا را فراهم آورد. او دیدن من آمد و در نهایت تاسف گفت : «سینا با اینکه ترا دوست دارد حاضر نیست وعده ملاقات بدهد زیرا منی گوید زری شوهر دارد و آشنایی و ارتباط با يك زن شوهر دار گناه کبیره است و غیر قابل بخشش.»

قبل ازاینکه علل سردرد ، راه درمان وانواع آنرا شرح دهیم شما باید به يك نکته اساسی توجه کنیدوان اینستکه : سردرد بنوعدی خود يك مرض ناراحتی نیست، سردرد ممکنست يك نژك خطر و يك علامت ناراحتی شدید درونی باشد . ممکنست سردرد بعلت يك سرما خوردگی خفیف باشد، درعین حال ممکنست علامت يك بیماری خطرناک مثلا فشار خون باشد . امکان دارد که يك عفونت بسیار کوچک در بدن ، مثلا عفونت يك دندان یا چرك سینوزیت یا بینی باعث بروز سردرد شود ، در عین حال يك عفونت شدید وحاد درونی هم ممکنست يك سردرد خفیف بوجود بیاورد . ممکنست وارد آمدن يك شربه خفیف بر سر شما باعث سردرد شود ، از سوی دیگر امکان دارد که شستگی خفیف جسمه شما هم باعث بروز يك سردرد ساده شود.

با در نظر گرفتن این مسائل ، اگر شما یا شخص دیگر مبتلا به سردردی شوید که اساس و منشا آن يك بیماری مهم و جدی در بدن باشد باید بدون فوت وقت به پزشك مراجعه کنید . اکنون برای اینكه سردردهای بی خطر را از سردرد های مهم و خطرناك تشخیص بدید فرق آنها را برایتان شرح میدھیم: اگر سردرد شما با تب یا درد رگمتهای اطراف سر همراه بود ، اگر سردرد شما همراه با کوفتگی و کسالت تمام قسمتهای

وقتی دختری شوهر میکند دوستان شوهر نکرده اش دور او را میگیرند و با خنده و شوخی دوباره زفاف از او چیزهایی می پرسند . منم بارها اینکار را کرده بودم و فکر میکردم همان حادثه برای خوب من اتفاق میافتد .

اجازه بدهید مطلبی را بگویم بعد به ماجرای قبلی و به حجله بازگردم . وقتی سر سفره عقد بله گفتیم و دفتر را امضاء کردم . وقتی فهمیدم که کار تمام شده و من ببرد دیگری جز (سینا) شوهر کرده ام تصمیم گرفتم او را فراموش کنم و برای شوهرم بفرحال زن خوبی باشم. الان همه چیز گذشته و تمام شده. من بزودی اعتراف وحشتناکی خواهم کرد پس اجباری ندارم دروغ بگویم. خدا را گواه میگیرم که بعد از انجام مراسم عقد عقیده ام تغییر یافت و پیش خود سوگند یاد کردم که دیگر حتی نام (سینا) را بر زبان نیاورم و به شوهرم وفادار مانم . این تصمیم را به چند علت گرفتم . یکی وجود تعصب شدید مذهبی که در خانواده ما با وسواس رعایت میشد و دیگر ترس از ناراحتی وجدان و خیلی چیزهای دیگر که اگر تعریف کنم سخن بدرازا میکند. پس من با اینکه از او نفرت داشتم و بدم میامد و حالت اشمئزاز می یافتم مصمم بودم برای شوهرم زنی بسیار خوب و نمونه باشم . حالا به حجله باز میگردیم .

من با تعارفی که شنیده بودم انتظار دیگری داشتم ولی در نهایت وحشت مشاهده کردم که شوهرم انحراف جنسی دارد و بی آنکه وظیفه زناشویی را از طریق طبیعی انجام دهد مانند يك دیو خون آلوده بمن حملهور شد و بعد ساعتی با ستراحت پرداخت و مجددا به من حملهور گردید.

بعد از گفتن آن شرم دارم و لیس چکیم که باید بگویم . اگر بگویم شما گناه مرا نمی بخشید . درحالیکه میدانم بفرحال گناه من بخودنی نیست . فردا مادرم و سایر زنها پسران من آمدند . میگویند ما در سند رومفیدی خود را میخواهم اما من چنین سندی نداشته که ارائه بدهم . حقیقت را نیز نگفتم . پیش خود حساب کردم که افشای این راز بی آبرویی خانوادها تازه تشکیل یافته را موجب میشود که سهمی از آن نیز بن تعلق مییابد، پس بهتر آنکه موضوع مکتوم بماند.

باور نمی کنید که من دو هفته آنچنان وضع ناهنجاری داشتم و گریان و انالانبر میبردم. بعد از دو هفته وقتی که کم کم از اطراف وضع ناهنجاری داشتم و گریان و انالانبر سر و صداهائی بلند شد و بگوش خود رسید وظیفه طبیعی يك شوهر را انجام داد، که به شایعات خاتمه دهد . و شایعات خاتمه یافت اما زندگی ما همان روال زشت و نفرت انگیز را داشت . من که بشدت از او نفرت داشتم مشاهده این وضع نفرت مرا بیشتر کرد بطوریکه وقتی بظرف من شامم جیغ میزد و دشنام میگفتم و هر چه در نزدیکی دست خود می یافتم بطرفش پرتاب میکردم.

یکسال گذشت . او گاهی با بکتک و جاروچنیاب ز منانی با فریب و نیرنگ و وعده و وعید خود را راضی میکرد اما من رنج میبردم و احساس میکردم که روز بروز خفیفتر و بیمارگونه تر میشوم. سر انجام کارد باستخونام رسید و تصمیم سمارزده شدم گرفتم . اتاق خوابم را عوض کرده و با تهدید جدی باو گفتم که اگر ان روش کثیف و نفرت تبرکه کنید باید حقیقت را افش دانستان میروم و شکایت میکنم . او خندید. مرا مورد استهزاء قرار داد و برای اینکه حس حسادت مرا تحریك کند

بقیه در صفحه ۲۹

از زندهای چاق ، مثل تو خوشم میآید. شاید بشنیدان این مطلب بود که عاشقش شدم و روز بعد به خواهرش که در کلاس ما بود گفتم که از سینا خیلی خوشم آمده است . او نیز گفت :

— (سینا) هم از تو تعریف میکرد و پیش پدر و مادرم میگفت دختری را که بدنالش میگویم یافته ام .

باین ترتیب من و او آشنا شدیم و به دل باختیم . جای ملاقات ما خانه خودشان بود . مادرش همانطور که گفتم در يك کارخانه تریکوبافی کار میکرد . صبح زود میرفت و شب باز میگشت . پدرش نیز صبحها به قهوه خانه سرگذر و یا به مسجد میرفت و یکساعت بعد از ظهر برای خوردن ناهار مراجعت میکرد . بازم خصری میرفت و شب همراه زنتی بخانه میامد . من به پنهان درس حاضر کردن با خواهر سینا یا نچا میرفتم اما او من و سینا را نتها میگذاشت و با طاق دیگر میرفت و در ضمن مراقبت میبرداحت که کسی ما را نبیند .

من و سینا در يك اتاق تنها بودیم و حرف میزدیم اما در طول چندین ماه ، شاید یکسال جز بوسیدن کاری نکردیم . هدف ما ازدواج بود ، در اینصورت نه او میخواست مرا کثیف و آلوده کند و نه من اجازه میدادم قبل از ازدواج برحاله ای برسیم که زفاف لطف و تازگی خودش را از دست بدهم .

سال تحصیلی داشت تمام میشد که (سینا) بخواستگاری من فرساده . من پس مادرم صحبت کرده و ذهن او را آماده کرده بودم اما پدرم که او نیز يك بازاری متعصب بود وقتی فهمید که (سینا) چکاره است و وقتی شنید که من و او قبلا باهم آشنا شده ایم روی دنده لجاجتی افتاد و خواستگاری را رد کرد و حتی جواب موهنی داد که به سینا برخورد .

از آن تاریخ معاشرت من و سینا تحت کنترل شدید درآمد و چند نفر مامور مراقبت از من شدند که یکی از آنها برادر کوچکتر خودم بود که بیبج و سسلای قریب نمیخورد و تطمیع نمیشد. ما بوسیله نامه باهم رابطه داشتیم و خواهرش نقش رابط را ایفا میکرد . او برای من نامه می نوشت و من باو پاسخ میدادم و یا بالعکس . هنوز امتحانات تمام نشده بود که پدرم از ماجرای نامه پزانی ما مطلع شد . دو تا از نامه های سینا را از لای کتاب پیدا کرد و قسم خورد که هر چه زودتر مرا شوهر بدهد . گوئی شوهر در آستین داشت زیرا یک هفته بعد سر و کله (رضا) پیدا شد آمد و رفت و گفت و گو آغاز گردید . من گریستم، اشک ریختم ، تهدید بخود کشی کردم اما همه بیفایده بود. مرا با بکتک سر سفره عقد نشاندند و بعدی شوهر دادند که قریب سی سال از من بزرگتر بود.

در اینجا (زری) سکوت کرده و بیازی کردن با انگشتسری یافت خود احترام بگذاردند و در مقابل سر تعظیم فرود آوردند اما وقتی با (سینا) روبرو شدیم حالت تغییر یافت و فکرم دگرگون شد و می خواستم از او خوشم آید . یکی دویار دیگر نیز (سینا) را دیدیم . باهم حرف زدیم . همان جلسه او! و دوم از او پرسیدم که چرا مرا مسخره نمیکند و چرا نمیگویند با من بزرگ و باهیم چاق است . او تگاهی بمن کرد و لبخندت زنان گفت :

— اولاً من تاحالا دقیق نشده بودم ثانیاً نظر من تو هیچ عیبی نداری سهل است فوق العاده جالب هستی چون من اصولا شنیده بودم . خوب . این طبیعی است .

تکیه دادم و خواهمش کردم که همه چیز را از اول تعریف کند . او کیف خود را کشود و عکسی را بیرون آورد و بمن نشان داد و گفت :

— این را ببینید . چطور است ؟ خوشگل است ؟ چند ساله بنظر میرسد ؟ عکس جوانی بود که لباس اسکی بتن داشت و سرچوبدستهای اسکی نیز در سمت چپ عکس دیده میشد . در پاسخ او گفتم :

— جوان خوبی بنظر میرسد . بیست و هفت هشت ساله است . کاملا با شما تناسب دارد .

— بله . این همان جوانی است که من دوست داشتم و قرار بود ازدواج کنیم . خدا ذلیلش کند . نگذاشت ما ازدواج کنیم .

— چه کسی را خدا ذلیل کند ؟ — پدرم را . در این دنیا بیش از هر کسی از او نفرت دارم . بعدها شنیدم که او پنجاه هزار تومان به عنوان شیربها از ( رضا ) گرفته و مرا در واقع باو فروخته بود .

عکس را گرفت و در کیف نهاد و بعد به پشتی تکیه داد و بدنالش مکتی کوتاه گفت:

آقای مطیع شما چه در دوراهی وجه در نیست از این ماجرا زیاد دیده و شنیده اید . من فکر میکنم شما باید تاکنون دیوانه شده باشید ، اما قصه زندگی من کجیز دیگری است و با جرئت میتوانم بگویم که کاملا استثنائی است .

من در کلاس چهارم دبیرستان بودم که با (سینا) آشنا شدم . همین عکسی که دیدید . او هنرآموز يك هنرستان حرفه ای صنعتی بود و سال آخر را میگذرانید. الان كلك مهندسی و وضع خوبی دارد .

خودش جوانی بلند همت و آفات امایر بود و مادرش مردم سرشاس و پولداری نبودند و نیستند . پدرش در جداد باز نشتنه ارتش بود و مادرش در يك کارخانه تریکوبافی بافندگی میکرد . همین سبب شد که پدرم با ازدواج ما مخالفت کند .

من و سینا بوسیله خواهرش کسه هگلایی من بود آشنا شدیم . من نسبت به پسرها نظر خوبی نداشته و ندارم . شاید بعلت این بود که در خیابان و کوچه و رهگذر زیاد بمن متلک میگفتند و مسخره ام میکردند . می بینید که خیلی خبله نیستم. چکیم . باهیم کمی چاق است و ؛ اندازه قسمتی از بدنم از اندازه طبیعی دختران دیگر بیشتر است . این گناه يك دختر نیستم. بفرحال در کوچه و خیابان و در راه مدرسه بیکی عفت مرد مسخره میکردند و حرفهای رکیکی میزدند و من که نمیتوانم جواب بدهم صاحب عقده و کینه شده بودم و از همه پسرها بدم میامد . قصد داشتم شوهر کنم . درس بخوانم و داری اشغل و حرفه آبرومندی بشوم که مردم روی نیاز بمن احترام بگذاردند و در مقابل سر تعظیم فرود آورند اما وقتی با (سینا) روبرو شدیم حالت تغییر یافت و فکرم دگرگون شد و می خواستم از او خوشم آید .

یکی دویار دیگر نیز (سینا) را دیدیم . باهم حرف زدیم . همان جلسه او! و دوم از او پرسیدم که چرا مرا مسخره نمیکند و چرا نمیگویند با من بزرگ و باهیم چاق است . او تگاهی بمن کرد و لبخندت زنان گفت :

— اولاً من تاحالا دقیق نشده بودم ثانیاً نظر من تو هیچ عیبی نداری سهل است فوق العاده جالب هستی چون من اصولا

میکند و همان هوای مختصر و آلوده اکسیژن موجود در اتاق مصرف میشود و آنچه مدعوین تنفس میکنند گاز کربنیک ، دود واژت است . این کمبود اکسیژن خودبخود باعث میشود که مدعوین لخت و ست شوند و حرکت نکنند ، این سستی و صدم تحرك باعث میشود که نفس کشیدن هم آراشتر و کندتر انجام گیرد، در نتیجه افراد از همان هوای آلوده هم با اندازه کافی تنفس نمیکند و اکسیژن با اندازه لازم به خونشان نمیرسد ، نتیجه همه اینها يك کله است : سردرد !

چهار این سردرد دستجمعی آسان است، همه افراد باید از اتاق خارج شوند و در حدود نیساعت در هوای آزاد حرکت کنند ، اگر هوا خیلی توفانی و خراب بود میتوانند در اتاق باقی بمانند ، اما چند دقیقه ای پنجره ها را باز کنند در این مورد يك نكته را فراموش نکنید وقتی میگوینم نیساعت در هوای آزاد حرکت کنید ، منظورمان با اتومبیل نیست! نیساعت باید پیاده روی کرد و هوا خورد ، اما اگر بعلی این کار میسر نیست، همان جابجا شدن و از اتاق به اتومبیل منتقل شدن هم خود بهتر از نشستن در اتاق است .

در اینجه بسته است . در ایامی که هوا سرد است و بخاری اتاق را كاملا گرم کرده است ، باید معمولاً بیش از اندازه است ، عدای هم به سیگار

و چرت زدن ، از اتاق خارج شوید و لااقل مدت نیساعت پیاده روی کنید. پارهای اوقات این سردرد ناشی از پر خوری شدت پیدا میکند و تا مدتی شخص را رنج میدهد و این زمانی است که شخصی با خوراکي های مختلف و فراوان ایحیانا مقدار کمی مشروب الکلی نوشیده است. الکل مخصوصا برای کسی که عادت به نوشیدن آن ندارد ، سردرد میآورد ، اما اکثر مردم این سردرد را به حساب خماري مشروب خوب نبوده که ما سردرد گرفتیم! میکند که ناچار شما به حالت نیمه خواب در میآئید ، فراوانند کسانی که درایام عید خود را ناچار میبینند که بعد از غذا یک چرت بزنند ، این بعلت همان سنگینی معده است . وقتی که اینها از خواب برخیزند ناگهیر مبتلا به یک سردرد سردی میشوند در این مورد قرص نمیتواند کاری از پیش ببرد . بهترین علاج درد در این مورد آنستکه اولاً در هوای آزاد حرکت کنند و بعد همی غذا ، به مختصری میوه یا آب میوه قناعت کنند.

اگر شما در عید نوروز یا در يك مجلس ضیافت مجلل نمیتوانید جلو خود را بگیرید و حتما مجبورید پر خوری کنید ، آنهارا برایتان شرح میدھیم: اگر سردرد شما با تب یا درد رگمتهای اطراف سر همراه بود ، اگر سردرد شما همراه با کوفتگی و کسالت تمام قسمتهای

درد در این مورد آنستکه اولاً در هوای آزاد حرکت کنند و بعد همی غذا ، به مختصری میوه یا آب میوه قناعت کنند.

اگر شما در عید نوروز یا در يك مجلس ضیافت مجلل نمیتوانید جلو خود را بگیرید و حتما مجبورید پر خوری کنید ، آنهارا برایتان شرح میدھیم: اگر سردرد شما با تب یا درد رگمتهای اطراف سر همراه بود ، اگر سردرد شما همراه با کوفتگی و کسالت تمام قسمتهای



# که تر دوست دارد



از - فیلیپ آلتونسی و باتریک پسنوت  
ترجمه و تنظیم از - منوچهر کی مرام

# شیطان!

## خوانید:

«میریل و پاسکال، دو دختر معتاد فرانسوی در مارس به زندان افتاده‌اند. میریل برای هم‌اتاقیش گابریل ماجراهای زندگی را تعریف میکند. پاسکال در سلول دیگری زندانی است. دفتر خاطراتش را مینویسد. او شرح داده چگونه همراه دوستش مارین به استامبول آمده معتاد به تزریق تریاک شده. بعد از گذراندن حوادث بسیار برای رسیدن به هند عازم شرق میشوند. از ترکیه با اتومبیل سه نفر جوان پاکستانی به تبریز می‌آیند. جوانها قصد تجاوز به آنها را دارند. پاسکال که دختر میباشد با کمک یک مکانیک ایرانی نجات پیدا میکند. وارد تهران میشوند. با کمک پیرمردی بنام «بابا» و پسرش جعفر که قهوه‌خانه‌دار میباشد در مسافرخانه‌ای سکونت میکنند. بعد با دو نفر جوان بنامهای فریدون و سیروس دوست میشوند. به هتل بهتری میروند. سیروس و فریدون خرج آنها را میدهند. مدتی باهم میگذرانند. پاسکال خودش را به سیروس تسلیم میکند. در اثر شکایت متصدی هتل، پاسکال و مارین بازداشت شده. دادگاه آنها را برای معالجه در بیمارستان معتادان بستری میکند و تحت درمان قرار میگیرند.

## دنباله روایت پاسکال سقوط

اولین جلسه‌ی معاینه و معالجه شروع میشود. دو نفر دکتر به اتفاق آمده‌اند. یکی ریزه اندام و نسبتاً چاق با سر طاس و بیسبل باریک، دیگری بلند قامت و باریک. با بیسی عقابی. زبان فرانسه و انگلیسی را هر دو نفر خوب حرف میزنند. بنظر میرسد ریزه اندام رئیس بخش و دیگری معاون او میباشد. با مهربانی و نصیحت شروع میکنند.

دخترها، خودتان میدانید در چه وضعی هستید، قصد ما معالجه کردن و باز گرداندن شما به زندگی سالم و طبیعی میباشد. برای اینکه بتوانیم موفق بشویم باید خودتان هم مارا کمک کنید.

مارین بی احتیاطی میکند. خنده مسخره‌ای تحویل میدهد و میگوید:

دکتر کوچولو، منترسیم تا امیدت کنیم. بهتر نیست به جای اینکه به خودتان زحمت معالجه مارا بدهید یک مسکن قوی برای نشه شدن بما تزریق کنید. بعد هم آزادمان نگذارید. نال زندگی خودمان برویم؟

قیافه دکتر جدی میشود. با لحن سردی جواب میدهد:

امیدوارم مجبور نشویم با نا امید شدن از معالجه بعنوان دو نفر مجرم شمارا تحویل مقامات سفارت فرانسه بدهیم. میدانید که در این صورت بعنوان بازداشتی به فرانسه فرستاده میشوید و آنجا هم پلیس با دست گل به استقبال شما نخواهد آمد. خنده مارین روی لبهاش مینماید.

نگاهی به تقویم میداندارم. روز شانزدهم دسامبر ۱۹۶۸ دکتر ها به زبان انگلیسی با هم مشغول تبادل نظر هستند. آهسته به مارین میگویم:

سعی کن دختر ناقلی باشی و گرنه نیت میله‌های زندان سرازیر خواهیم شد. تصمیم گرفته‌اند مارا با اعتدالستانی آمریکائی معالجه کنند. میدانیم این طریق معالجه در فرانسه خیلی گران تمام میشود. اینجا بلطف دولت ایران قرار است مجانی معالجه شویم. تا مدت یک هفته هر روز مقدار زیادی مایع بد مزه واستراخ آوری را باید بیلیم. این دارو مسومیت اعتیاد را از خون بیرون میریزد بدون آنکه معاد تسخ و عذاب درد را تحمل کند. معاون بخش از اتاق خارج میشود. دکتر کوتاه و خبله که لقبش را «خوکچه هندی» گذاشته‌ایم

توضیح میدهد:

داروی معالجه باروش آمریکائی خیلی گران است اما چون در کشور ما همان هستید این لطف را در حقان میکنم.

برای جبران جسارت قبلی «مارین» و نشان دادن حق شناسی خودمان از تختخوابم پائین میروم «خوکچه هندی» را بغل کرده محکم لبهاش را میبوسم. دستپاچه میشود. از خجالت سرخ شده اطرافش را نگاه میکند که بمبادا مرا در حال بوسیدن او دیده باشند.

مادموازل. این حرکت را تکرار نکنید.

میخواستم از شما تشکر کرده باشم.

میدانم. اما اینجا آمده‌ها با این نوع تشکر کمی بیگانه هستند. برای موقعیت من در بیمارستان خوب نیست که مرا با بیمارم در حال بوسیدن ببینند.

با اینکه اعتراض به بوسه کرد، با ما خودمانی‌تر شده. صدلبش را کنار تختخوابم میگذارد و می‌نشیند.

چرا شما معتاد شدید. برای تقن، واحساس لذت دروغین؟

مارین دجالت میکند:

نه دکتر. برای فراموش کردن ظلم و بیرحمیهایی که جامعه و زندگی در حق ما کرده. برای فراموش کردن.

«خوکچه هندی» قیافه فیلسوفانه به خودش میگیرد:

اگر فرض کنیم جامعه در حق شما بیرحمی کرده، اعتیاد یکنوع تسلیم شدن خطرناک به بی‌عدالتی‌ها میباشد. یکنوع قربانی شدن است. برای مقابله با ستم زندگی راههای بهتری وجود دارد. راه مقاومت و مبارزه. راه استقامت و پایداری.

نگذریم. قصد من نصیحت کردن نیست. فقط میخواهم شما را بعنوان دو انسان بیمار معالجه کنم. موافقت دخترها؟

بله دکتر. شما خیلی مهربان هستید.

پنج روز بعد، احساس میکنم ناراحتی و درد خماری را به لطف «خوکچه هندی» و داروی بزمه ساخت آمریکا فراموش کرده‌ام. ظاهراً مسومیت اعتیاد در خون ما از بین رفته. صبحها بدون احساس درد استخوان و تشنج ولرزش عصبی از خواب بیدار میشوم. زندگی تازه‌ای پیدا کرده‌ام. عصر روز پنجم فقط احساس بیحوصلگی میکنم. پرستار خبر میدهد «ملاقاتی دارید» جا نمیخورم. باراهمانی پرستار به اتاق ملاقات میرویم. سیروس و فریدون را می‌بینیم که برای ملاقات ما آمده‌اند. خوشحال میشویم. ملاقاتیها حق ندارند به بیماران نزدیک شوند. در

فاصله دومی از اتاق ملاقات ایستاده‌اند. از میان پنجره میتوانیم با آنها صحبت کنیم. عده‌ای بیمار دیگر هم. از پشت پنجره‌های دیگر با آنها نیکه به ملاقاتشان آمده‌اند حرف میزنند. میفهمیم به سیروس و فریدون تا آرزوی اجازه ملاقات نداده بودند. برای ما مقداری شکلات و پرتقال بر طبق سفارش دکتر برای رفع بیکاری چند کلاف کاموا و میل بافتنی آورده‌اند. آنها را توسط پرستار برای ما میفرستند.

تشکر میکنیم. قول میدهند بازمه ملاقات ما بیایند.

پانزده روز گذشته. کاملاً باید معالجه شده باشیم. زندگی یکنواخت بیمارستان برای ما کسالت آور شده. دکتر با مرخص کردن ما موافق نیست. معتقد است هنوز هم باید مدتی تحت درمان باشیم. یکماه گذشته هنوز از مرخص کردن ما خبری نیست. بیمارستان حکم زندان را برای ما پیدا کرده. چسرا آزادمان نمیکند؟

خونمان از آخرین آثار اعتیاد خالی شده. وجود خودمان را هم خالی و بیحاصل حس میکنیم.

بعد از ظهر یکی از بیماران یواشکی به اتاق ما میاید. سی و چند سال بیشتر نباید داشته باشد. لاغر اندام و سیاه چرده است. دوران چشم پرستاران با عجله مطالبی به ما میگوید. منظورش را نمی‌فهمیم. فقط حس میکنیم قصد دارد مطلب محرمانه‌ای را به ما حالی کند. قبل از آنکه متوجه مقصودش شده باشیم سرپرستار بیمارستان سر می‌رسد. با عصبانیت و خشونت او را از اتاق بیرون میکند. بعد

با چند کلمه انگلیسی که میداند به ما میگوید:

این بیمار معالجه‌شویست. این یازدهمین بار است که برای درمان بستری

شده است.

لطفاً ورق بزنید



# شیطان



میشود.

ساعت پنج بعدازظهر به اتاق ملاقات میرویم. سیروس و فریدون بازم برای ما پرتقال و شکلات آورده‌اند. مرد سی‌هفت‌ساله‌اش اندام هم به اتاق ملاقات می‌آید. جوان درشت اندامی برای دیدنش آمده. از کنار پنجره‌ای که ما ایستاده‌ایم با ملاقاتش صحبت می‌کند.

سیروس و فریدون از اینکه معالجه شده‌ایم خوشحال هستند. دکتر به آنها گفته تا چند روز دیگر آزاد می‌شویم.

خدا حافظی می‌کنند بروند. هنوز از جلو پنجره کنار نرفته‌ایم که جوان درشت‌اندام به سرعت بسته کوچکی را از جیبش بیرون آورده بطرف مرد سی‌هفت‌ساله پرت می‌کند. مرد سی‌هفت‌ساله بسته را می‌گیرد. پرستار مراقب داخل حیاط مشکوک می‌شود. با پرخاش می‌رسد:

— چی بود؟

مرد سی‌هفت‌ساله تظاهر به تفهیم‌نشدن می‌کند. پرستار با دو بطرف اتاق می‌آید. سی‌هفت‌ساله بسته را یواشکی کف دست مارین می‌گذارد و اشاره می‌کند «بروید». پرستار به اتاق می‌آید. با عصبانیت مشغول جست‌وجوی بدنی مرد سه‌چرده می‌شود. مارین بسته را داخل کتلتش می‌شارد از اتاق ملاقات خارج می‌شود، توی اتاق خودمان، بسته را آهسته باز می‌کند. سه قطعه تریاک هر کدام به اندازه یک بند انگشت داخل بسته بیچیده شده. چشم من و مارین به تریاک‌ها خیره شده و سوسه می‌شویم. هوس در روحمان برمی‌خیزد. یکماه است تریاک ندیده‌ایم. تریاک‌ها را نگاه می‌کنیم و آب دهانمان را قورت می‌دهیم. برای آنکه سوسه شیطان مرا وادار به تسلیم نکند بسته را از دستش گرفته زیر بالش می‌گذارم.

بعد از شام مرد سی‌هفت‌ساله برای گرفتن تریاک به اتاق ما می‌آید. خیلی احتیاط می‌کند کسی او را نبیند.

مارین بسته را از زیر بالش برداشته‌او می‌دهد. با عجله از اتاق بیرون می‌رود. با حیرت پشت سر مردی که تریاک‌ها را همراه برد نگاه می‌کند.

— چی شد مارین؟

— چی حیف شد؟

— تریاک‌ها. هرگز به این آسانی تریاک بدست نیآورده بودیم و به این مفتی آنرا از دست نداده بودیم.

اگر سراغ تریاک‌ها نمی‌آمد، بی‌میل نبودم بعد از یک‌ماه فقدان تریاک، یک تریاق بکنم.

— هنوز هم دیر نشده باسکال. اگر ابراز کار را فراهم کنی برای تریاک‌اشکالی پیش نخواهد آمد.

با تعجب مارین را نگاه می‌کنم.

— تو حاضری بروی از آن مرد تریاک بگیر؟

مارین با شیطنت می‌خندد.

— احتیاجی به این کار ندارم.

می‌برد، از زیر بالش یک قطعه تریاک بیرون می‌آورد.

— آنرا دزدیدی؟

— نه باسکال، این اسمش دزدی نیست. حق الزحمه خودم را برداشتم.

— اگر بیاید سراغش چی؟

— او از کجا میداندست داخل بسته چندتکه تریاک است؟

باز هم شیطان، من و مارین را به حرکت درآورد. حرکت برای تهیه وسایل تزریق. کاررک یکماه بود بی‌طاشش تلاش نکرده بودیم. باز هم مفرمان کاری‌بزی فکر کردن پیدا کرده بود. به سرنگ احتیاج داشتیم. به آب و آتش. آب را میتوانستیم از تنگ روی میز کنار تخت خواب برداریم. اما سرنگ و آتش چی؟

— بین باسکال. ما خیلی باید بدیده‌ایم که توی یک بیمارستان توانیم سرنگ پیدا کنیم. در حالیکه هر روز پرستارها چند سرنگ برای تزریق انواع داروهای بی‌خاصیت به اتاق ما می‌آید و بدنمان را سوراخ سوراخ می‌کند.

— حق با توست، مارین امشب ترتیبش را می‌دهیم.

بعد از شام به بیانه قدم زدن در راهرو بیمارستان از اتاق بیرون می‌آیم. ضمن قدم زدن با پرستار بخش که از بالین بیماری بعد از تزریق برمی‌گردد برخورد می‌کنیم. صحبت‌کنان به اتاقی که در انتهای راهرو قرار دارد می‌رویم. فرانسه نمیداند

اما بالابازی خودمان را به حرف زدن مشغول کرده‌ایم. پرستار سرنگ‌ها را می‌چوشتاند و آنها را در جعبه فلزی مخصوص می‌گذارد. وقتی به اتاقمان برمی‌گردیم، خوب میدانیم جای سرنگ و پنبه و الککل کجاست. فقط باید منتظر فرصت مناسب برای دستبرد زدن باشیم. تمام هیجان‌ها و اضطراب‌ها گذشته امروز به زندگیمان

تعبیر خواب از: خواب‌گزار زن روز

## شمشیر و سیب سرخ در رؤیا چه تعبیری دارد؟

### گرفتن شمشیر

**جوانی هشتم بیست و هفت ساله، مجرد، شغل تجارت و کسب است، خوابی دیده‌ام که سخت مرا تحت تأثیر قرار داده است، برایتان مینویسم تا تعبیر کنید و ضمناً توضیح دهید که آیا این خواب نکته‌ای را در وضع زندگی و کارم روشن میکند؟**

**خواب دیدم در یک حجره ناآشنا در بازار هشتم، اما نام مرا بر سر در حجره نوشته‌اند، عموم‌پشت‌میز مشغول شمارش پول است، او مرا نمی‌بیند، اما من خواب او را می‌بینم و در کارش دقت می‌کنم.**

**عموم هر صد یا هزار تومان اسکناس را که می‌شهرد مقداری از آنرا برداشته در جیب خود می‌گذاشت و بقیه را روی میز قرار می‌داد و باز به شمردن ادامه می‌داد، مدتی کارش این بود، من ناراحت شدم خواستم دست او را گرفته بیرونش کنم، اما پیش خود گفتم چون او مرا نمی‌بیند من نمیتوانم این کار را بکنم. در اوج ناراحتی بودم که یک دست‌نیر و مندپیدا شد، بازوی مرا گرفت و از حجره بیرون کشید، صاحب دست، مردی بود بلند قامت که اصلاً او را نشناختم، بعد او دست زیر لباسش برد و یک شمشیر بلند و براق بیرون آورد و آنرا بمن داد، من فوراً تشخیص دادم این همان شمشیری است که در منزل یکی از اقوام دورم دیده‌ام، شمشیر را گرفته خوشحال و خندان براه افتادم، در حالیکه با خود آوازی می‌خواندم و شمشیر را در دستم تکان تکان می‌دادم.**

**خواب من بهمین جا خاتمه یافت، اما لازم به تذکر است که همین عموم که در خواب دیدم روز قبل از خواب بمن پیشنهاد کرد که با او در کار تجارت شریک شوم، و من جوابی ندادم، چون تاکنون چندبار با من بحث حسابی کرده است (مدتی هم من تحت تکفل او بوده‌ام، چون پسر ندارم) از طرف دیگر مردی که شمشیرش را در خواب دیدم آدم نیکی است که قرار است من با دخترش ازدواج کنم. چه تعبیر می‌فرمایید.**

سیدمصطفی . ن  
تعبیر خواب شما بسیار روشن و گویاست، مخصوصاً با این مشخصات رسانی که از خود داده‌اید. مینویسد: . . . عویلتان چندبار با شما بدحسابی کرده و شما مدتی هم تحت تکفل او بوده‌اید، این تحت تکفل بودن باعث شده که شما در رودربایستی قرار بگیرید و با آنکه چند بار بدحسابی کرده است در مورد شرکت و تجارت با او جواب منفی ندهید.

سیدمصطفی . ن

تعبیر خواب شما بسیار روشن و گویاست، مخصوصاً با این مشخصات رسانی که از خود داده‌اید. مینویسد: . . . عویلتان چندبار با شما بدحسابی کرده و شما مدتی هم تحت تکفل او بوده‌اید، این تحت تکفل بودن باعث شده که شما در رودربایستی قرار بگیرید و با آنکه چند بار بدحسابی کرده است در مورد شرکت و تجارت با او جواب منفی ندهید.

شاید هم هنوز تصمیمی در این زمینه نگرفته باشید، علتش همان رودربایستی است، زیرا خواب شما بوضوح شما را بر حذر میدارد که با او شرکت نکنید، آن حجره که نام شما در بالایش نوشته شده بود حجره‌ایست که در صورت شرکت با عمو اختیار خواهید کرد، ولی ضمیر باطن شما میگوید چنین کاری نکن، زیرا در آن صورت عمو بمرست کلاه خواهد گذاشت. و پوله‌ها را یکفزه در جیبش خواهد نهاد! شما با آنکه در خواب ناراحت بوده‌اید چیزی باو نگفته‌اید و این هم نشان میدهد در صورتی که کلاه سرتان برود خجالت میکشید چیزی بگوئید. دست نیرومند شما بیرون می‌کند، یعنی از این جنجال و افتتاح دور می‌کند و این آرزوی شماست، این خصمی که او را بصورت ناشناس دیدید همان آدمی است که می‌گوئید نیک است، زیرا شمشیر او به دست شما رسید. شما شمشیر، علامت مردی و مردانگی و توانایی است، شما آرزو دارید این شخص هر چه زودتر شما را بدست خودش داماد کند و با نیروی که شما میدهد شما قادر سازد تا از شر عمو و رودربایستی و شرم‌حضور مربوطه آموده سازد و شرکت با او سرنگردد.

### تعبیرهای کوتاه

**دوشیزه سوسن . پ**  
سیب سرخ نشانه عشق و زناشویی است، شما آن جوان را دوست میدارید و شدیداً آرزو دارید که دوستی بین شما دو نفر به نامزدی و سپس به ازدواج منجر شود، شما در پی عشق‌های بی‌سر و ته نیستید و آرزوی نهائی‌تان ازدواج است، نکته‌ای که در روای شما بسیار آشکار است اینکه آرزو دارید این ازدواج با رضایت افراد خانواده رقیبن صورت گیرد، مخصوصاً مادرتان با آن کمال رضایت را داشته باشد.

این نکته هم که پرسیده اید خواب تریاق خون چه تعبیری دارد متأسفانه با همین یک جمله نمیتوان این خواب را تعبیر کرد، باید کسی که خواب دیده بطور دقیق روای خود را در این زمینه شرح دهد، خواب‌گزار باید بداند خون به چه شخصی تریاق شده و ضمن چیست، زن یا مرد، جوانی یا سالخورده، از چه کسی خون تریاق شده روابط این دو چیست، بطور خلاصه هر چه شما و سایر خوانندگان عزیز پیرامون روای خود بیشتر توضیح بدهید و مطالبی را که هنگام نوشتن بفکران رسیده بیشتر بیان دارید، تعبیر خواب دقیقتر، واضح‌تر و صحیحتر خواهد بود.

### آقا یا خانم و پ از اصفهان

بقول معروف نامه شما بیش از اندازه تلگرافی بود، شما خواب را شرح داده بودید بدون آنکه از شخص خود چیزی بنویسید، ما حتی نمیدانیم شما زن هستید یا مرد باین ترتیب چگونه انتظار داریم ما بتوانیم خواب شما را تعبیر کرده معنا و مفهوم آنرا برایتان بنویسیم.

برای اطلاع شما و بسیاری از خوانندگان دیگر بازم تذکر می‌دهیم که برای تعبیر یک خواب لازم است خواب‌بین مشخصات خود را شرح دهد و اگر بنظرش میرسد که خواب با واقعه یا جریانی از زندگانش مربوط میشود آنرا هم بیان دارد و مختصر آنکه هر چه بذهنش میرسد، و البته کسی که خواب را دیده، خود باید آنرا شرح دهد، تشریح خواب‌دیگران قابل تعبیر نیست و اگر هم باشد تعبیری بسیار کلی به دست می‌دهد.

### دوشیزه آرزو . ج . از تهران

این خواب صرف حس عدم ایمنی شدید شماست، بخواهی نشان میدهد که شما احساس میکنید در زندگی

خود مصونیت ندارید و هر لحظه ممکنست مصیبت ناگوار برای برایتان رخ دهد و از همین فکر فوق‌العاده نگران و ناراحت هستید. بنظر میرسد که این فکری ریشه‌دار بوده و مدت‌هاست شما را رنج میدهد، ماحس می‌زنیم با احتمال قوی شما از یک سرپرست و بزرگتر وولی دلسوز محروم بوده‌اید، در هر حال بهتر است هر چه زودتر ترتیبی به وضع زندگی خود بدهید.

### دوشیزه سوسن آزادی

شما هنوز هم او را دوست میدارید و در باطن آرزو مندید که باوی ازدواج کنید، نهایت اقتدار افراد خانواده باین آرزو مخالفت کرده و آنرا ناموای دانسته‌اند که بدون اینکه خود متوجه باشید آرزوی ازدواج با او در فکرتان بصورت ارتکاب یک گناه جلوه می‌کند، در حقیقت شما اکنون بیم دارید با او ازدواج کنید یا نزدیک او بروید، می‌آدا افسرد خانواده، یعنی آنها که شما را از این کار منع کرده‌اند ناراحت‌نبوند. در حال حاضر شما با دونیرو، یعنی در میل در نهاد خود در جنگ هستید، اول اینکه او را دوست ندارید، دوم آنکه از وی دور شوید و او را از خود طرد کنید. تا زمانی که شما در باطن خود کار را یکسر نکند و تصمیم نگیرید که چه روشی در پیش گیرید (یعنی با طرف او بروید یا بکلی وی را فراموش کنید) متأسفانه این خوابها و نظائرش مرتباً به سراغ شما خواهند آمد.

### دوشیزه گیتی . ر . س.

این خواب نشان میدهد که شما خود را برای او زیاد میدانید، یعنی با افکار و خصوصیتی که اکنون دارد وی را لایق ازدواج با خود نمیدانید. ممکن است در بیداری فکرتان چیز دیگری باشد، ولی نظر اصلی و باطنی شما، یعنی آن نیروی که سرانجام باعث تصمیم گرفتن شما میشود، او را شایسته ازدواج نمیداند و بدیهی است باین ترتیب طبعاً دوستی شما به ازدواج منجر نخواهد شد، یعنی شما امتناع خواهید کرد. بدیهیت که غالباً ما از نظر و نیت حقیقی خود درباره چیزی بی اطلاع هستیم و عوامل زندگی که در بیداری وجود دارد، مانع آن میشود که ما از فکر و نیت باطنی خویش آگاه گردیم. پاره‌ای از رویاها نیست و آرزوی واقعی ما بر ابرامان روشن میکنند، این رویای شما یکی از آن رویاهاست.

### دوشیزه فیروزه . ن . از رضائیه

روای شما آشکار و واضح است، با آنکه حلقه و انگشتری نشانه نامزدی و ازدواج است، ولی همانطور که خودتان هم اشاره کرده‌اید شما او را دوست نمیدارید و باطناً میل ندارید که با وی ازدواج کنید، زیرا در رویا حلقه انگشتری را به دست مادرش که فوت شده است می‌دیدید و این تملیق به محال است. نتیجه این میشود که هر چه بدرومادر شما اصرار کنند، امتناع شما بیشتر خواهد شد.

### دوشیزه فرشته . ف . از تهران

معلوم است که صفحه تعبیر خواب را تاکنون مرتباً خوانده‌اید که اکنون با استفاده از ثورهای آن‌سمی میکنید خواب خود را تعبیر کنید، اما این کار به‌این آسانی‌ها نیست و بقول مشهور هزار نکته باریکتر از مو اینجاست. بهترین دلیل آن هم اینست که در مورد این تعبیر اشتباه کرده‌اید. این خواب‌ها دلیل آن نبوده که شما باطناً میل داشته‌اید آنها را به‌وصال هم برسند، بدینست باید نیک که همه خوابها هم انعکاس آرزوی نهایی ما نیست، این خواب که شما در آن زمان دیده‌اید نشان آن بوده که در عین علاقه

بقیه در صفحه ۷۸

بقیه در صفحه ۷۶

# دختر پاریسی

## خلاصه شماره پیش :

«دیان» دختر یکی از ثروتمندترین خانواده‌های پاریس، عاشق ملوان جوانی بنام «ژان» میشود. «ژان» با کشتی اقیانوس‌پیمائی عازم آفریقای جنوبی میشود. با «دیان» قرار گذاشته دو ماه بعد که برمیگردد ازدواج کنند. پدر و مادر «دیان» با این وصلت موافق نیستند. «دیان» که دل‌باخته «ژان» شده، در غیاب او روزبه‌روز افسرده‌تر میشود. والدینش برای جلوگیری از بیماری دخترشان، «دیان» را با هواپیما به آفریقای جنوبی میفرستند که زودتر «ژان» را ببیند و هنگام مراجعت قبل از ازدواج یکماه روی کشتی با «ژان» باشد که او را بهتر بشناسد. در هواپیما «دیان» با جوانی بنام «مارک» که کنارش نشسته آشنا میشود. هواپیما در راه گرفتار طوفان شده ناچار به توقف اجباری در نقطه‌ای دورافتاده میشود. مسافری به شهر کوچک و دورافتاده «کیسکا» پناه میبرند و در هتل کوچکی جمع میشوند. «مارک» و «دیان» اجباراً در یک اتاق توقف کرده‌اند.

«دیان» از حرف «مارک» حرصش گرفته بود. حرف او را از یک طرف تردید نسبت به عشق او و «ژان» تلقی میکرد. پیش خودش فکر میکرد اگر واقعا عاشق «ژان» نبود درس عبرتی به «مارک» میداد. به او ثابت‌میکرد که نه فقط در چند روز، بلکه در مدت چند ساعت میتواند با دلبری و طنز و استفاده از زیبایی هوس‌انگیزش مارک مغرور و از خودراضی را خرد کند و مقابل هایش بزانو درآورد. «دیان» لخت‌شد زیردوش رفت. آب ولرم و مطبوع‌روی اندامش می‌لغزید، پلک‌هایش را بست، سرش را بالا گرفت، حس میکرد صورتش زیردوش طراوت و شادابی همیشه‌اش را باز مییابد. خودش را قانع کرد که مارک از اینکه گفته بود «هرگز بعد از یک آشنائی چندروزه ازدواج نخواهم کرد» قصد توهین به او را نداشته چون میدانست که پسر حسیال او در راه ازدواج با مرد دیگری است که دوست دارد. اما فکر کرد «مارک» عشق او را نسبت به «ژان» سطحی و بی‌بایه فرض کرده، یاد حرف پدرش افتاد، یاد اینکه پدرش گفته بود «میتوانی همراه ژان، با کشتی به فرانسه برگردی، در طول سفر یک ماه فرصت خواهی داشت ارزش ژان را برای یک زندگی زناشویی محک بزنی.»

دیان از این بی‌اعتمادی پدرش و

## قسمت ششم

از : دیانا ژنس  
ترجمه و تنظیم از : شادی

«مارک» نسبت به عشق خودش و ژان برای اولین بار کمی دچار تردید شد و فکر کرد «نگند حق با آنها باشد» اما خیلی زود تصمیم گرفت وسوسه و تردید را از روحش بیرون بریزد. با سرعت بدنش را شست، گیسوان طلائی لغزنده‌اش را روی شانه‌هایش ریخت، حوله را به اطراف بدنش پیچید و از حمام بیرون آمد. مارک بی‌اراده لحظه‌ای طولانی نگاهش روی اندام «دیان» ثابت ماند.

«دیان» با لبخند بی‌اعتنائی گفت: - مارک، حالا نوبت تست. «مارک» به حمام رفت، درمدتیکه مارک حمام می‌گرفت و صورتش را می‌تراشید، «دیان» جلو آینه گیسوانش را خشک کرد و شانه زد و پیراهنش را پوشید. یکساعت بعد، دوتفری سرحال و خندان برای خوردن صبحانه از اتاق بیرون آمدند. سالن کوچک هتل با تعداد محدودی میز و صندلی پر از آدم بود، مقصدی هتل برای پذیرائی از مسافرین حسی توی راه‌روها تختخواب گذاشته بود. توی سالن درحال خوردن صبحانه همه با هم حرف می‌زدند. آدم‌ها از اینکه به سلامت روی زمین رسیده و زیر سقفی پناه گرفته بودند خوشحال بنظر میرسیدند. زندگی استثنائی که برایشان پیش آمده بود آنها را به هیجان آورده بود، هیچ‌کس نمی‌توانست با اضطراب «دیان» حس می‌کرد آدم‌ها باهم صمیمی‌تر و نزدیک‌تر شده‌اند. دور میزهایی که بطور طبیعی بیش از چهار نفر نمیتوانستند بنشینند، حالا شش هفت نفر چسبیده به هم مشغول خوردن صبحانه بودند. «مارک» و «دیان» در سالن چرخی زدند، برای نشستن حتی یک صندلی خالی پیدا نکردند. سر خلبان هواپیما با دوتفری ورود آنها تمام مسافرین ساکت شدند.

سرخلبان به مسافرین اطلاع داد که: - خانها، آقایان، متأسفانه شدت طوفان بیشتر از آنست که تصور میکردیم. منطقه وسیعی تا نزدیک «دوربان» دستخوش طوفان شده. بطور قطع تا بیست و چهار ساعت دیگر امکان پرواز نخواهیم داشت. از اینکه فرود اجباری در این نقطه دور افتاده برای ما امکان پذیرائی راحت‌تر مسافرین را فراهم نکرده متأسف هستیم. اگر طوفان آرام بگیرد، فردا ظهر پرواز خواهیم کرد. متشکرم.

خلبان و مهمانداران از سالن خارج شدند، دوتفری همیشه در سالن پیچید، «دیان» با ناامیدی نگاهی به «مارک» انداخت و گفت: -

سارک یک‌روز را هم به این ترتیب از دست میدهم. برای رسیدن به «ژان» فقط نه روز دیگر فرصت دارم و هنوز حتی به ژوهانسبورگ نرسیده‌ایم.



دوازده قرن شعر و ادب فارسی

## دیوان بزرگ سعدی

مجالس پنجگانه - قصائد مرثیاتی - ترجیعات - ملامعات و مقطعات سعدی نیز از آثار ارزشمند ادب فارسی است

ایدل نه هزار عهد کردی  
کاندر طلب هوا نگردی ؟  
کس را چه گنه تو خویشتن را  
بر تیغ زدی و زخم خوردی  
دیدی که چگونه حاصل آمد  
از دعوی عشق روی زردی  
یا دل بنهی به جور و بیداد  
یا قصه عشق در نوردی  
ای سیمتن سیاه گیسو  
کز فکر سرم سپید کردی  
بسیار سیه سپید کردست  
دوران سپهر لاجوردی  
صلحست میان کفر و اسلام  
با ما تو هنوز در نبردی  
سر بیش گران مکن که گردیم  
اقرار به بندگی و خردی  
با درد توام خوشست از ایراک  
هم دردی و هم دوای دردی  
گفتی که صبور باش ، هیات  
دل موضع صبر بود و بردی  
هم چاره تحمل است و تسلیم  
ورنه بکدام جهد و مسردی  
نشینم و صبر پیش گیرم  
دنباله کار خویش گیرم

دیوان بزرگ سعدی گنجینه‌ایست که در هر مقام و هر مقاله مشتمل بر آثار ارزشمند و ماندنی در زبان پارسی است. آثار منظوم سعدی، جز گلستان، اینهاست: مجالس پنجگانه (مجلسی) هم بمعنی حلقه درس است و هم بمعنی تقریرات استاد در مجلس درس و مجالس خصم یا پنجگانه سعدی مجموعه‌ایست از پنج مبحث (درس) ۱- نصیحة الملوك که رساله‌ای در زمینه و تدبیر ملک است و شامل مباحث اجتماعی و اخلاقی در جهت تأیید نظام حاکم که البته در حد «گلستان» نیست ، نه از لحاظ محتوی و نه از لحاظ شکل ۲- رساله عقل در «عقل و عقل» که «ام‌المباحث» است که بیان شیرین و آمیخته به تمثیل در «عقل و عقل» که «ام‌المباحث» است در عرفان - سعدی در این رساله، بخصوص ، هم متنازات از اندیشه های بلند شیخ اشراق - شیخ شهاب‌روردی - و هم از شیوه او در نوشتن رساله های

سعدی در قصیده‌سرایي نیز استادست، اما استادی او در غزلسرایي به آن پایه است که خواننده یا شنونده را سخت مجذوب می‌کند، چندانکه کمتر به قصائد او می‌پردازد ، در حالی که در «عقل و عقل» که «ام‌المباحث» است در عرفان - سعدی در این رساله، بخصوص ، هم متنازات از اندیشه های بلند شیخ اشراق - شیخ شهاب‌روردی - و هم از شیوه او در نوشتن رساله های

بقیه در صفحه ۷۷



يك تابلو از نمایشگاه آثار نقاشی هنرجویان مدرسه هنرهای زیبا مونیخ در «گالری قن‌دریز»

از: هنريك ایسن (نروژ)

آوازه‌های دلاویز

برآمدن روز فرخنده باد

بنگر که بر بالای سرت شاخه سبب شکفته است چه غم اگر فردا ، باد و توفان گل‌های خوشبورا در دشت پراکنندم‌آزد.

چرا اکنون که درخت ، تازه شکفته است در اندیشه میوه‌های آن باشیم چرا بتالیف و غنناک شویم که کار دشوار و بار زندگی، گرانست؟ چرا خود مترسکی بر سر چوب کنیم و شب و روز از آن در هراس شویم ای دوستان ، ای برادران ، شادی کنیم که از مرغکان ، آوازه‌های دلاویز برخواست

از : وانگ تسه (چین)

برف بر گلبرگ

بریزوز به گلگت رفته بودم نه برگی بردرختی بود ، نه گلی بر گیاهی .

امروز بر آستانه خانه ایستادم

استخر هنوز یخ بسته است در سایه دیوار ، برف بر گلبرگ های و سپیدی برف با سپیدی گل در آمیخته درچشند.

درخت بید از نسیم صبا ، جوانه‌های زند پس دلبرم را ، که گرم‌خواندگی‌ست ، می‌خوانم - بهار از راه می‌رسد ، برخیز ! و باده بهاری در جام ریز !

از : رابیندرانات تاگور (هند)

نورسته‌ها

ای بهار ، ای عاشق گستاخ طبیعت ! شوری در دل بیشه بر انگیز تا راز نهانش را بازگو کند بر گل‌هایی که در میان برگ‌های نورسته شکفته‌اند

چون نفس عاشقان ، گذر کن آرامش سنگین شب را چون شورش نور ، بره‌زن همچون تند و رگبار ناگهان در شهر پرآزدحام درآی

کلام افسرده را جاری کن بیکار نهانی را بر انگیز شوق ناتوان را نیرو بخش ، و مرگ‌ترا مغلوب کن!

از : ویکتور هوگو

(فرانسه)

جهان میخندد ...

اینک روزهای بلند ، باروشنی شور اینک بهار - فروردین و اردیبهشت با لبخندی شیرین خرداد پرگل ، و هه‌ماه‌های زیبا بید بنان در کنار رودهای آرمیده همچون چتری بزرگ ، به نرخی خم می‌شوند مرغکان دردل بیشه‌های گرم و آرام درچشند.

گویی جهان می‌خندد ، و درختان سبز شادمانند که در کنار همدنو عاشقانه می‌سرایند روز ، با تاج لطیف و خرم سحر، می‌آید غروب از عشق سرشارست شاگانه ، گویی از میان سایه بیکران وزیر آسمان فرخنده آواز سراینده نیکبختی به گوش می‌رسد

تئاتر در بوته نقد

## افول

«افول» در آغاز امیدوارکننده است ، چرا که کلام در آن زندگی و سازندگی دارد و می‌تواند ، حتی درحالت شعرگونه‌اش ، فضای دراماتیک و ناتوراتیستی بسازد ، اما بعد ، در جهت ارائه تر و محتوی ، به بن‌بست میرسد .

محتوی نمایشنامه دوبرداشت کاملاً متفاوت را سبب میشود که دست آخر می‌تواند در نقطه‌ای مماس شوند . برداشت نخست آنست که «ساختن مدرسه» تمثیل ایجاد يك فرهنگ انقلابی است به دست يك «اصلاح‌طلب» و نه انقلابی ! و اینکه «اصلاح طلب» - مهندس جهانگیر معراج - برای بشر رساندن هدف با نامردمی‌های بسیار روبرو میشود و دست آخر به تسلیم می‌نشیند ، باین امید که روزی روزگاری يك آدم دیگر بیاید و کار او را تمام کند !

برداشت دوم آنست که مهندس «معراج» ، پیش از اصلاحات ارضی ، با توجه به بی‌فرهنگی دهقانان نمیتواند به مبارزه مالکان برود و در نتیجه شکست می‌خورد و مالکان با تکیه بر دهقانان گرفتار ، سد راه او میشوند ! در برداشت نخستین ، «اکبر رادی» (بازی نویسی) را می‌بینیم که نتیجه همیشگی را به دست میدهد ، مضاف اینکه قصه‌دارد يك «اصلاح‌طلب» را جای روشنفکر عاصی یا انقلابی تحویل نامشاگرد بدهد . نتیجه‌ای که معمولاً در نمایشنامه‌هایی از این دست در تالار ۲۵ شهریور دیده‌ایم این بوده که «مفتری نیست» و مبارزه به جانی نمی‌کشد و کوشش‌ها عبث و بیهوده است .

بازی نویسی : اکبر رادی  
بازی ساز : علی نصیریان  
بازیگران : عزت‌الله انتظامی - فخری خوروش - اسمعیل داوود فر - علی نصیریان - محمد علی کشاورز - اسماعیل شنکله - عصمت صفوی - آذر فخر - نجفی - راد - آهو - جابری (محل بازی : تالار ۲۵ شهریور)

« مهندس جهانگیر معراج » که قهرمان اصلی نمایش باشد ، خود آشکارا در جهت ایجاد منافعی برای خود حرکت میکند ، بدین معنی که میخواهد زندگی مرفهی داشته باشد و در قرب جوار «اصلاحات» خاص خود تأمین هم داشته باشد .

«رادی» که عقیده‌دارد دانشگاه دهنده‌ها ، پتچپل ، می‌تواند هستی مبارزی داشته باشد ؟ از «مهندس معراج» و برادرزاده يك مالك بزرگ گیلان (که در اصل نیز مالك وجودی واقعی دارد) که تازه تحصیلات دانشگاهی را به پایان برده و به اصطلاح کله‌اش بسوی قرمه سبزی میدهد ، دو «اصلاح‌طلب» درست میکند و درهشتی انقلابی آنها را پیش روی مثنی آدم بی فرهنگ بی خبر و بی اعتنا به سرنوشت خود قرار میدهد و در این راه چند آدم تحصیلکرده از جمله «هادی آریا» «تقی میلانی» و «دکتر شبان» را که دوتای اولی دانشگاه ندیده‌اند و سومی در يك مسیر غلط حرکت کرده است ، مضمحل میکند و دست آخر هم دو ملا قهرمان انقلابی را به زانو در می‌آورد تا همه حواسشان جمع باشد و بدانند «کوشش بیهوده است !» در برداشت دوم ، دهقانی که چند سال بعد از تاریخ وقوع حادثه نمایش می‌تواند به اصلاحات ارضی پاسخ مثبت بدهد و



داوود فر - نصیریان - خوروش در صحنه‌ای از «افول»

## کسوف

دو گل مینا در ظرف شراب

سخن شکست ز وحشت مینا حنجره‌ها و آفتاب فرورمردروی پنجره‌ها زمین به ماتم خورشید مات و سرد نشست غریو بیم برآمد ز نای زنجره‌ها سیاهی شب سنگین دیر پای و عبوس و چو قیر در رگ هرکوه ریخت موج هراس نه هیچ برق نگاهی نه عرس فریادی که در سیاهی شب ، روز را بدارد پاس

به زمهریر زمستان و برگریز خزان نشست جنگل سر سبز و دشت حاصلخیز «هوا هوای بهار است» لیک چهره باغ فرو نشسته به زردی و سردی پائیز

ز کومه مرد دروگر قدم نهاد دو چشم دوخته بر آسمان بی‌خورشید وزین کسوف مداوم ، به ربیع مینالد چگونه سبز شود بوستان بی‌خورشید؟

نوع

کنار کوچه‌ها لادن نمیروید

هوای قریه بارانست کسی از دور می‌آید کسی از منظر گلبوته‌های نور می‌آید نگاهش بوی جنگل‌های باران خورده‌را دارد

و وقتی گیسوانش را ره‌آورد باد می‌سازد دل من سخت می‌گیرد

هوای قریه بارانست دره‌ها را کمی واکن که عطر وحشی گل‌ها - بیبید در اتاق من که شاید خیل لك لکها ، نشنید در رواق من - جمیله جان - می‌بینی که ساحل‌ها چه خاموشست؟ کنار کوچه‌ها دیگر گل‌لادن نمی‌روید؟ جمیله آه ...

برنجستان ما غمگین غمگین است. و دیگر بزرگ‌ها شعر لیلی را می‌خوانند روایت‌های شیرین را نمی‌دانند هوا در عطر سوسنهای کوهی ، بوی اردک‌های وحشی را نمیریزد و در شیبای مهتابی - صدایی جز هیاهوی مترسکها نمی‌آید تمام کوچه‌ها دلنگ دلنگند جمیله‌جان - خدا حافظ

دل من سخت غمگین است محمد شمس لنگرودی

خوادم شکست و زورق نمناک ترا با هیزم پارو‌ها به آتش خواهم کشید و فارغ از نگاه خود ماهیها تنت را با شیر گرم شست و شو خواهم داد ای نیمی از زن و نیمی از ماهی ای که فلس‌های تنت لطیف‌تر از آواز زنبق‌هاست وقتیکه آبشار تفره‌بی گیسوان تو برعربانی بیکرت فرو میریزد و چشمان مرطوب تو یاد غلت‌های ماه اردیبهشت را در خاطر زنده میکند با تو خواهم گفت : که عشق چیز نیست به عظمت ستاره در سالهای پیش از نجوم گیومرث منشی‌زاده

## زنی که از زیبا بودن خسته شده است!

زیبائی بنظر میرسد که اوج آماں هر زنی باشد ، حتی از يك خانم نویسنده فرانسوی منقول است كه وقتی پرسیده بودند چه آرزویی داری جواب داد: آرزو دارم دختری ۱۷ ساله و بسیار زیبا باشم... این تازه حرف زنی است که به مراتب کمال معنوی و دانش و هنر و این چیزها دست یافته و با این وجود (بزم خودش) تشخیص داده که زیبایی برای زن از تمام این حرفها گرانبهاتر و عزیزتر است!

... و حالا چیز عجیب و غریبی می‌شویم: زنی است که در اوج زیبایی که از زیبا بودن به تنگ آمده است! محبوب و مطلوب نگاهدارد. به حرف خودش در این باره شنیدنی است:

زیبائی با جوانی همراه است، آدم تا کی می‌تواند جوان بماند ، يك وقت هست که هنرپیشه از مرز جوانی می‌گذرد و آن وقت باید چیزی غیر از خوشگلی داشته باشد تا او را همچنان محبوب و مطلوب نگاهدارد. به



این زن ستاره جوان و جدید سینما خانم «یریت اکلند» است که تا چند وقت پیش همسر «پیت سرلز» کمدین معروف بود و حالا از او جدا شده و بطور «تمام وقت» به کار سینما پرداخته است.

البته نه اینکه خانم «اکلند» خدای نکرده آنقدر بد سلیقه باشد که بخواهد زشت باشد (چون اینکار با يك عمل جراحی ساده امکان پذیر است!) غرض این است که ایشان از اینکه صرفاً يك موجود خوشگل و ناز ، نازی باشد و جز عروسکی

کاترین هیورن نگاه کنید که در ۶۰ سالگی چطور هنوز مورد توجه تماشاگران سینماست.

روی این قصد است که خانم «اکلند» فعلا دارد بطور خیلی جدی خود را به عنوان يك ستاره هنرمند مجهز می‌کند. به کلاس می‌رود ، کتاب می‌خواند ، موسیقی کلاسیک گوش می‌کند و از این کارها ، ولی البته در تمام این احوال نمی‌تواند این حقیقت بارز را ببوشاند که زنی زیبا و بدجوری هم زیباست!

● فیلم عاشقانه جدیدی که آمریکائیا زیر عنوان «قصه عشق» به بازار فرستاده‌اند ، ولوله بیا کرده و رکورد فروش را در تاریخ سینما شکسته است ، به این معنی که در ظرف دوهفته اول نمایش بیش از هفت و نیم میلیون دلار پول درآورده که در تاریخ سینما هرگز قبلی در این مدت يك چنین فروشی نداشته است. «قصه عشق» سرگذشت پسر ثروتمندی است که در جریان تحصیل دانشگاهی با دختری از طبقه متوسط آشنا می‌شود و کارشان به عشق و ازدواج می‌کشد ولی عمر خوشبختی آنها کوتاه است و دختر به مرض غیر قابل علاچی مبتلا می‌شود. رلهای اول این فیلم را «رایان اونیل» و «الی مک‌گرا» به عهده دارند

## «استنا برگر» هم علیه خوشگلی طغیان میکنند!

تخیر ، خوشگلان سینما با هم دست به یکی کرده‌اند که خوشگلی را کنار بگذارند و روزگار خوشگل - پندان را تارک کنند. حالا خانم استنا برگر هم به خیل مبارزان علیه زیبایی و زنانگی پیوسته و معتقد است کسانی که روی زیبایی و طنازی و سکس زنانه تکیه می‌کنند قصد استثمار زن را دارند و به زن جز به چشم حیوانی ماده نگاه نمی‌کنند و برای این موجود ارزش انسانی قائل



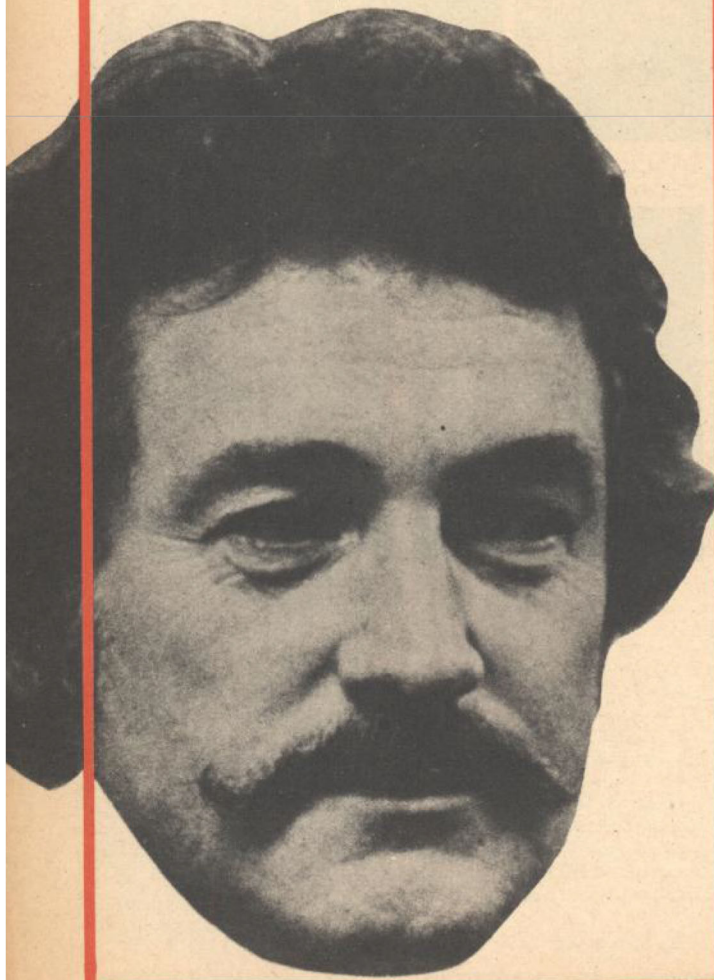
## «راک هودسن» و ردیف دختران خوشگل

الان چندین و چند سال است که «راک هودسن» از همسرش جدا شده و بنظر هم نمیرسد که دیگر خیال ازدواج داشته باشد. این نکته باتوجه به سن و سال این «جوان اول» سینمای آمریکا که به حدود پنجاه بالغ می‌شود و بخصوص با توجه به کوتاه بودن مدت ازدواجش (که یکساله بیشتر طول نکشید) عجیب می‌نماید ، بطوریکه در این زمینه شایعات بسیاری به سر زبانه افتاده و حتی گفته می‌شود که عیال مربوطه قصد دارد در باب ازدواج نافرجام خودش با راک هودسن کتابی بنویسد و باسلاح پنبه شوهر سابق را درست و حسابی بزند! همانطور که گفته شد علت این پرهیز راک هودسن از زن روشن نیست ولی علت هرچه باشد این آکتور معروف را در وضع استثنائی خاصی قرار میدهد چون واقعا جای تعجب دارد که مردی بعنوان یکی از جذاب‌ترین هنرپیشه‌های سینما شناخته شود و مورد علاقه میلیون ها تماشاگر زن در سراسر جهان قرار گیرد و آن

وقت در وضعی باشد که از «زن» بدش بیاید و نتواند با جنس مخالف سرکند! از غریب آنکه ، نقشی که در فیلمها باین مرد گریزان از زن سپرده می‌شود نقش مردی عشقناز و زن پسند است که «اجناس لطیفه» مثل مور و ملخ ، ببخشید ، مثل پروانه دائم دورش می‌چرخند! از جمله فیلم آخری اوست که اسمش هست «ردیف دختران خوشگل» که در آن چستاپ «راک» در میان دهها زیبایی برگزیده به هنرنمایی و دلربائی می‌پردازد و با توجه باینکه فیلم را کارگردان معروف فرانسوی روزه وادیم (شوهر جین فاند) ساخته است خوب می‌شود حدس زد که از صحنه های عشقی «آن چنانی» سرشار خواهد بود .... شاید برای هر مرد دیگری شرکت در فیلمی با این خصوصیات يك خوشبختی استثنائی محسوب می‌شد ولی می‌توانید حدس بزنید برای مردی بیزار از زن این قضیه چه مصیبت بزرگی می‌تواند باشد!

نیستند. بهمین دلیل ایشان سخت مخالف فیلمها و مجلات و نشریات است که به عرضه کردن زنان زیبا می‌پردازند و روی تناسب و خوشگلی زن تکیه می‌کنند و سعی دارند که زن را صرفا به عنوان سبیل زیبایی جلوه بدهند. از این نظر است که «استنا برگر» هم مثل خیلی دیگر از هنرپیشه های خوب چهره‌ی روز که قیلا فقط به «بت» بودن اکتفا می‌کردند تصمیم دارد به قول خودش در فیلم های «چرک» بازی کند ، در همین زمینه باید الیزابت تیلور ، راکوتل ولش، ناتالی وود را نام برد که به جبهه

دشمنان زیبایی پیوسته‌اند. در واقع زیاد هم اشتباه نمی‌کنند چون امروز دیگر تماشاگران از فیلم های خوشگل و پر زرق و برق و «اعیانی» خسته شده‌اند و دوست دارند که فیلم تصویر کننده زندگی واقعی باجنبه‌های احیانا زشت و سیاهش باشد ، این است که مثلا الیزابت تیلور هم اعلام می‌کند که از این بعد در فیلمهای ارزان و کم خرج و معمولی ظاهر شود ، ستا برگر هم جزو این گروه است که قصد دارد بیشتر يك بازیگر باقی بماند تا يك «بت» و با مزد کم در فیلم هائی ظاهر شود که «زندگی» را نشان میدهد ....



خبرهای کوتاه از رادیو ، تلویزیون ، سینما

# از سوراخ کلید

● هنر سنتی شاهنامه خوانی احیاء میشود ● کارگردانها با شمار (سال نو چهره نو) از نورسیدگان سینما استقبال میکنند ● «پرویز کاردان» با همکاران تلویزیونی خود فیلم سینمایی میسازد ● فریدون فرخزاد آشیانه تازه‌ای ساخته است! ● با این فرمول تازه اگر کارگردانها فیلم بد بسازند از دریافت دستمزد محروم خواهند شد ● ساموئل خاچیکیان میخواهد با آخرین ضربه ، موج جاهلی را برای همیشه درهم بشکند ....

شاهنامه و یادآوری حوادث تاریخی و شرح ماجراهای دلوران و پهلوانان تأثیر عمیقی در حفظ ملیت و یگانگی و یکپارچگی ایرانیان داشته و علیرغم سوانح و خطرات گوناگون ، در طی سدها سال نام ایران و ایرانی را در دلهای مردم این سرزمین زنده نگه داشته است .

متأسفانه در حال حاضر با رواج سینما و رادیو و تلویزیون و سایر وسایل ارتباط جمعی این سنت پندیده و دیرپا در حال زوال است . مردم دیگر کمتر در قهوهخانهها جمع میشوند تا شرح ماجراهای شاهنامه گوش بدهند و افرادی بنام شاهنامه خوان یا نقال که طی قرنهای این سنت ملی را پاسداری میکردند اکنون پراکنده شده و بازار پر رونق سابق



فریدون فرخزاد

مسعود کیسانی

نصرت کریمی



ساموئل خاچیکیان

پرویز سیاد

## \* شاهنامه خوانی در

### تلویزیون

یکی از برنامه‌های تازه تلویزیون در سال ۱۳۵۰ که اکنون در مراحل مقدماتی تهیه و طرح‌ریزی است ، برنامه‌ایست بنام «شاهنامه خوانی» که پرویز سیاد از مدتی پیش در تدارک اجرای آن برآمده است . خواندن شاهنامه بطرز خاص یکی از هنرهای سنتی ایران بوده و طی قرون متناهی در شهرهای کوچک و بزرگ و روستاهای دور و نزدیک کشور رواج داشته است . خواندن

بقیه در صفحه ۹۸

# دیلیجیو رادیو

تلویزیون

رادیو

موسیقی

سینما

مصاحبه تلفنی

## الو

### خاطره پروانه

### و ماجرای بازدید آقای هویدا

### از تیمارستان! ..



— الو ، خانم خاطره پروانه تشریف دارند ؟  
— خودم هستم ، بفرمائید ، شما کی هستید ؟  
— من خبرنگار زن روز .  
— حالا نوبت من شده که سر برم بذارین .  
— اختیار دارید ، مگه تا حالا سر بر کسی گذاشتیم ؟  
— بله دیگه . من مصاحبه های تلفنی شمارو میخونم ، يك سوال هائی میکنید که به سر سر گذاشتن شبیه تره ...  
— مثلاً اگه از شما بپرسم چه کلکی سوار میکنید که آتقدرجوون موذید ، استشو میدارین سر بر سر گذاشتن ؟  
— نه ، و در جواب يك بیت از اشعار مولانا رو براتون میخونم .  
— بیه ، بفرمائید بیستم ، پس لایذ راز جوون موندتسون يك راز عرفانیست .  
— ای همچین ، مولانا میفرماید :  
رو سینه را چون سینه ها هفت آب شوی از کینه ها وانگشراب عشق را پیمانه شو ، پیمانه شو .  
من در زندگیم نسبت به هیچ چیز و هیچکس کینه ندارم ، بعلاوه بهر چه که خدا بهم داده راضیم ، بنابراین عکس العمل آرامش درونی در چهره ام منعکس است .  
— درسته خانم ، من منکر خوش قلبی و صفای باطن شما نیستم ، ولی اگر راستو بخوانی ، جوون موندن شما کاراین حرفه نیست ، اصلاً انگار آب حیات خوردید و با اینکه عتق به ساعت روی صورتتون عکس میچرخه !  
— واه این دیگه نظر لطفونه چون من با اجازه تون از مرز چهل سالگی گذشته ام .  
— حالا میتونید راست و حسینی بیا بگید چند سالونه ، چون بقول انگلیس ها سن شناسنامه ای آتقدر ها مهم نیست ، مهم جوون موندن و شاداب بودن و روحیه خوب داشتن است .  
— شما از زنی که اعتراف میکنه از مرز ۴۰ سالگی گذشته ، با اینهمه

بقیه در صفحه ۹۵

## ۷ پسر

### در جست و جوی هیجان بیشتر!

گروه های بیت موزیک ایران ، با بهره جوئی از موسیقی فولکلوریک ، سد تقلید را میکنند  
چند سالی است که هیزمان با روح و گشترش «بیت موزیک» و «باب موزیک» در دنیا ، این موسیقی جنجالی و پر هیجان به ایران نیز راه یافته و بخصوص در میان نسل جوان که خواستار تنوع و تحرک و جنب و جوش بیشتری هستند علاقه مندانی یافته است .



در آغاز رواج این نوع موسیقی ، گروه های ایرانی فقط به تقلید صرف از گروه های خارجی اکتفا میکردند و حتی بانوعی تعصب خاص میکوشیدند ترانه های خارجی را پیمان زبان اصلی اجراء نمایند ، اگر چه این اجراء کاملاً طوطی واری و بدون آشنائی با زبان اصلی باشد!  
اما اکنون مدتی است که بعضی از این گروه ها به ترانه های فولکلوریک ایران توجه پیدا کرده اند و آنهارا روی ریتم جدید تنظیم و اجراء میکنند و در نتیجه در میان توده مردم جای بیشتری برای خود بدست آورده اند ، بطوریکه میتوان گفت که کارشان از جنبه تقلید محض خارج

بقیه در صفحه ۹۵



## سجل احوال

### فرانک میر قهاری

\* فرانک میر قهاری : ۲۸ سال سن - ۱۱ سال فعالیت سینمایی - ۳۷ فیلم .

بردن بیفتید اما حقیقت اینست که در امریکا مدروزات . خانم های خیلی متنحص و خیلی شیکوش در امریکا مباحات میکنند که لباس هائی بقیه در صفحه ۹۸

\* لباس چهل تیکه در امریکا مدروز است

بازگر فیلمهای فارسی که صحنه فعالیت سینمایی خود را از ایران به آمریکا منتقل کرده است میگوید :

### \* برای ایام عید از امریکا به ایران آمدم که لباس بخرم ! ..

\* تا وقتی که رژیم لاغری میگرفتم چاق میشدم ، رژیم را کنار گذاشتم و ۸ کیلو وزن کم کردم !

### \* مادرم پس از ۱۱ سال هنوز با هنرپیشگی من مخالف است و حتی یکی از فیلمهایم را ندیده است !

بسیاری از خانم های باصلاح غمزه ایرانی در ایام عید بفرار از امریکا میروند که خرید کنند ، اما «فرانک میر قهاری» ستاره فیلمهای فارسی که چند ماهی در امریکا بسر میبرد ، بقول خودش برای ایام نوروز به تهران آمده بود تا لباس بخرد ! .. می گفت :

— حتما تعجب میکنید و شاید بیاد ضرب المثل معروف زیره به کرمان



# از کلکسیون مد بهاره پاریس

کلکسیون جدید بهار و تابستان مدسازان پاریس هنوز در شهرهای بزرگ جهان و میان خانمهای شیکپوش مورد بحث و گفت و گو است، زیرا تنوع طرحها و مدلها و سبکهای گوناگونی که هر یک از مدسازان ارائه داده‌اند، تضادها و اختلاف سلیقه‌های متعددی را بوجود آورده است، همچون بازاری آشفته که خریدار مردد را بیش از آنچه در انتخاب دلخواهش کمک کند، سرگردان میسازد!

توجهی به مدل‌های این دو صفحه بخوبی روشنگر این واقعیت است ...

★ در زیر از راست به چپ و از بالا به پایین: سه مدل بهاره از «ایوسن لران» مدساز مشهور پاریس. رنگهای سیاه و سفید و قرمز در مدل‌های جدید این طراح زیاد دیده میشود و اندازه دامن‌ها سرزائو یا مینی است درحالیکه وی اولین مدساز پاریسی بود که سال گذشته ماکسی را در برابر مینی علم کرد. شانه‌های ابل‌دار از خصوصیات طرح‌های جدید اوست و از حاشیه‌ها و مغزی‌ها و کمربندهای پارچه‌ای برای تزئین مدل‌ها استفاده شده است.



★ نیم‌تنه و شلواربفشار از پارچه نقش‌دار قرمز با چکمه‌های همرنگ. بالاتنه چسبان است و یقه‌برگردان پهن دارد و با زیپ‌ترین شده است. از این مدل برای روزهای پیک‌نیک میتوان استفاده کرد.



★ مدل جالبی از «تدلاییدوس» مدساز پاریسی. کت بلند و آستین کوتاه حالت مانتودارد و دارای جیب عمودی و دگمه تزئینی است. زیر آن از شورت استفاده شده که از همان پارچه و دارای برگردان پهن و چرخدوئی جالب است. این مدل روز از پارچه ژرسه خاکستری تهیه شده است.





## طرحها و رنگهای تازه در مد بهار



### از راست بچپ :

★ بالاتنه و شلوار سرهم از پارچه بهاره نقش‌دار برنگ سفید و قرمز . شلوار بلند و در پائین گشاد است و دو جیب بزرگ آنرا زینت میبخشد . روی این لباس از ژله‌کوتاه بی آستین برنگ قرمز استفاده شده که دارای آستری از پارچه نقش‌دار لباس است و قسمت پائین یقه‌برگردان‌را زینت میدهد .

★ پولور تریکو و شلوار میدی . پولور یقه فوتبالی و آستین بلند و برنگ بنفش است و شلوار از پارچه شبه‌گونی با نقش بندی‌های جالب است . باکمی توجه دیده میشود که طرح این نقش‌بندی از قالی‌های ترکمن الهام گرفته شده است . یک کیف بزرگ انبان مانند با همان نقش‌بندی ترکمن زیبایی این لباس را کامل میکند .

★ بلوز و شورت و ماتو از پارچه زرد ساده بلوز در جلو دکمه میخورد و دو جیب کوچک تزئینی در پائین دارد و آزاد روی شورت میافتد . شورت کمی گشاد و دارای برگردان و خط اطویست . روی آنها از ماتو ساده‌ای بهمان رنگ و از همان پارچه استفاده شده که در سراسر جلو دارای دکمه‌های زرد است .

★ لباس جالبی برای مهمانی‌های عصر از ترکیب دو نوع پارچه هماهنگ . کتو دامن از پارچه راه‌راه تهیه شده و درکت راه‌راهی و در دامن عمودی است . بلوز از پارچه دیگریست که به دامن وصل است .

★ مدل دیگری از پدیده جنجالی بهاری: مینی‌شورت ! ... شورت‌که از پارچه‌راه‌راه زرد و قرمز بصورت ارب تهیه شده پندار است و در پائین باکش به‌پا می‌چسبد. برای بلوز از پارچه‌ای با طرح شلوغ استفاده‌شده است .





★ ترکیب مشکی و قرمز در طرح‌های جدید پارچه از مشخصات جالب مد بهار است که در کلتسیون‌های اکثر مدسازان بیچشم میخورد. این مدل که از طرح‌های قدیمی الهام گرفته شده است دارای آستین بلند و دامن بالای زانوست و بابت گل مصنوعی قرمز تزئین شده.



## در شبهای بهار

این ۵ مدل تازه و جالب از میان تازه‌ترین مجموعه‌های مد پاریس برای مهمانی‌های عصر و شب انتخاب شده است. از راست به چپ:

★ مدل لباس شب بفرم شمشیریه با آستین بلند که در جلو بالاتنه تا کمر دکمه میخورد و دامن آن دارای طبقات ریزاست. این مدل از ژرسه ابریشمی تهیه شده.

★ دو مدل جالب از پارچه قرمز ساده. اندازه دامن‌ها تا سر زانوست و این اندازه در مدل‌های لباس شب مدسازان زیاد دیده میشود. شکل آستین مدل سمت راست و کمر بند مدل سمت چپ کاملاً تازگی دارد و هر دو مدل با گل مصنوعی درشت از سر پارچه لباس تزئین شده است.

★ در زیر: مینی‌شورت و پیراهن‌چلوپاز برای روی آن از پارچه نقش‌دار. آستین‌ها تا پائین آرنج و دامن پیراهن تا سر زانو است و در پائین چین‌های جالبی دارد.



# FOR THE FUTURE BEAUTY OF YOUR HAIR

AGAINST LOSE OF HAIR AND DANDRUFF

Méda-Vita®

اگر متوجه باشید که موی سر شما کم رنگ شده است.

«اگر سیسیدیرم که تا به امروز به شما بیانی حیاتی است که زیبایی را جاودانه میکند.

باید بدانید که موی سر شما چون جسم آدمی محتاج تغذیه است.

و.....

عالم تخصصی مو و شامپوهای علمی متمیزترین بهداشت زیبایی سوئیس را در محمولی :

کالانیکس ای و حیوانی و بدون مواد شیمیایی مصنوعی .

سرشار از مواد غذایی برای مو پوست سر.

بصورت اکسیری برای ریش مجدد موی سر شاعر می کنیم

## مدراویتا

برای اطلاعات بیشتر متخصصین زیبایی قصر آریس در آن استورنت جرشیدیا

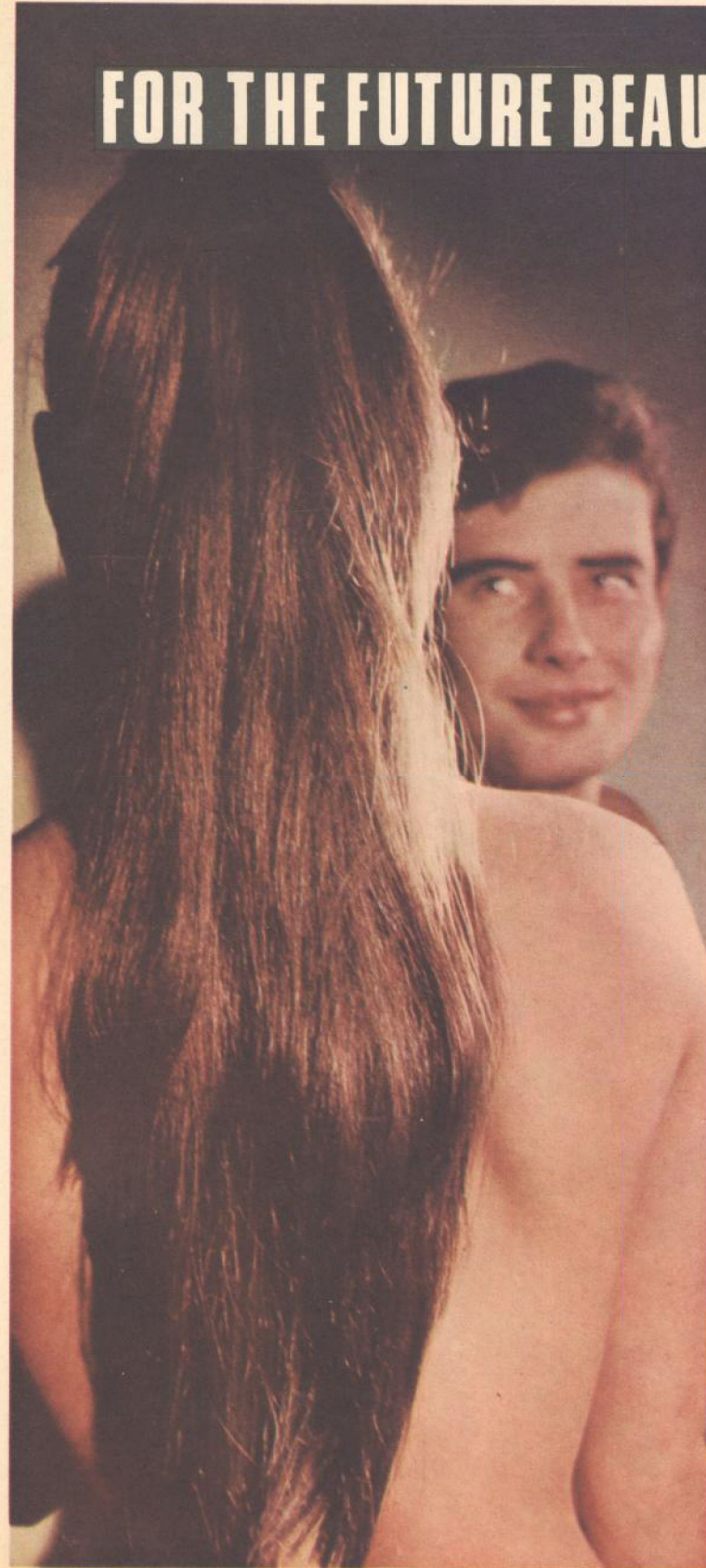
تلفنهای ۶۷۸۲۳ ، ۶۸۱۰۱ مراجعه نمایید .

و آنگاه.....

از جاودان کردن زیبایی خود احساس رضایت خواهید کرد .

وبانی نی از تبلیغ یقین داریم که شما خود منبع **مدراویتا**

ساخت سوئیس خواهید شد.



## دختر پاریسی

کرد بایستد . راننده توقف کرد . سرش را از شیشه بغل بیرون آورد ، و پرسید : « چه ؟ میخواهید کامیون را بخرید ؟ »

«مارک» در حالیکه از بیخ گلسو فریاد میکشید تا صدای موتور کامیون و زوزه شدید باد مانع رسیدن صدایش به گوش راننده نشود جواب داد :

« نه ، اینطرفها يك كافه كجاست ؟ »

راننده با دست انتهای کوچسه پارکی را نشان داد و کامیون را داخل گاراژ برد .

مارک نزد دیان که تیر چوبی ستون يك ساختمان را بغل کرده بود تا باد او را همراه نبرد برگشت . شدت باد واقعا تعادل «دیان» را بهم میزد . «دیان» برای آنکه بتواند حرکت کند بازوی مارک را چسبید . چند قدم حرکت کردند .

« مارک ، تو چی احساس میکنی ؟ مارک لبخندی زد و جواب داد :

« گرسنگی زیاد و اشتهای بسیار برای خوردن يك صبحانه کامل . »

دوتنری سرشان را پائین انداخته بودند و برای آنکه ماسه های نرموداغ چشمايشان را پرت کنند با پلکهای بسته حرکت میکردند . مارک برای آنکه بهتر بتواند از «دیان» در مقابل باد حمایت بکند يك دستش را دور شانه های «دیان» حلقه کرد تا بدن ظریف او را محکم به خودش چسباند . شهر آنچنان متروك بنظر میرسید که کمترین اثری از زندگی در آن دیده نمیشد .

« دیان تو میترسی ؟ »

« نه مارک در کنار تو کمترین هراسی ندارم . »

بلافاصله دیان با صدای بلندی خندید و اضافه کرد :

« خیلی مسخره است . مارک با تعجب پرسید :

« چی مسخره است «دیان» ؟ »

« اینکه من پاریس را ترک کردم تا خودم را به نامزدم برسانم ، حالا هنوز به مقصد نرسیده در حمایت يك فرانسوی دیگر توی يك شهر گمنام قرار گرفته ام . »

« دیان تو از این وضعی که پیش آمده میترسی ؟ »

« برای چی ؟ »

« برای اینکه مبدا نسبت به ادامه مسافرت برای قصدی که داشته ای دچار تردید بشوی ؟ »

« آوه ! نه ، راستی مارک کاری که تو در آفریقا داری چند روز طول میکشد ؟ »

« برای چی این سؤال را میکنی . »

« نمیدانم . شاید برای اینکه حس میکنم دوست دارم موقع برگشتن به فرانسه ترا ببینم . »

مارک با خونسردی جواب داد :

« نمیدانم کارم چند روز طول میکشد . واقعا نمیدانم . »

«دیان» احساس کرد که فشار بازوی «مارک» دور شانه های او کمی بیشتر شده .

«مارک» با همان خونسردی ادامه داد :

« موفیکه من به فرانسه برگردم ، بدون شك شما يك نوعروس خوشبخت هستید . در اینصورت چه احتیاجی به دیدن من میتوانید داشته باشید ؟ »

« نمیدانم . خودم هم نمیدانم . در همین موقع ناگهان ، «مارک» با

بقیه از صفحه ۵۲

«دوربان» خواهی رسید .

«دیان» به وضوح نمیتوانست بنهد مارک درباره او چگونه فکر میکند فقط این را میفهمید که خودش برای «مارک» ارزش و احترام فوق العاده ای قائل است ، و به همدیگر خیلی بیشتر از حدی که همسر نزدیک خداند . لحظه ای بعد بوی مطبوع قهوه را «دیان» حس کرد و با خوشحالی فریاد کشید .

« مارک» کافه باید همین نزدیکیها باشد . بوی قهوه را حس میکنم .

بار کوچکی را که بعاست باد و توفان پنجره های را محکم بسته بودند ، پیدا کردند ، زن سیاهی که متصدی آنجا بود با لبخندی دندانهای سفیدش را بیرون انداخت و به آنها خوش آمد گفت .

« بفرمائید بنشینید . صبحانه میل دارید ؟ »

« بله ، شیر قهوه با تارت و کره . زن سیاه ، يك قهوه جوش پر و فنجان و صبحانه را روی میز گذاشت « دیان » قهوه را بو کرد و بارضایت گفت :

« عالیه ! »

زن سیاه لبخند پرغروری به لب آورد و جواب داد :

« توی این شهر تنها کسی که بلد است قهوه را چطور باید درست کرد خود من هستم . »

صبحانه را خوردند هر دو با رضایت کامل و خوشحالی در صندلیهای راحت کافه فرو رفتند . مارک سیگاری آتش زد و مشغول دود کردن شد .

ساعت نه صبح برای برگشتن به هتل حرکت کردند . هر دو سرحال و خوشحال بودند . توفان ، لحظه به لحظه شدیدتر میشد . باد از مقابلشان میآمد و برای آنکه زودتر به هتل برسند سینه باد را میکشاندند و پیش میرفتند . وقتی به نقطه ای که ساختمان فروریخته بود رسیدند ، دیان لحظه ای ایستاد تگاهی به ساختمان درهم فروریخته انداخت ، با حشماش بطرف مارک برگشت و گفت :

« مارک ، «دیان» با اشتهای کامل صبحانه را خوردند هر دو با رضایت کامل و خوشحالی در صندلیهای راحت کافه فرو رفتند . مارک سیگاری آتش زد و مشغول دود کردن شد .

ساعت نه صبح برای برگشتن به هتل حرکت کردند . هر دو سرحال و خوشحال بودند . توفان ، لحظه به لحظه شدیدتر میشد . باد از مقابلشان میآمد و برای آنکه زودتر به هتل برسند سینه باد را میکشاندند و پیش میرفتند . وقتی به نقطه ای که ساختمان فروریخته بود رسیدند ، دیان لحظه ای ایستاد تگاهی به ساختمان درهم فروریخته انداخت ، با حشماش بطرف مارک برگشت و گفت :

« مارک ، شهر «کیشکا» روی نقشه جغرافیا يك نقطه كوچك سیاه فراموش شده بیشتر نیست . اما من هرگز خاطرات این شهر كوچك را فراموش نخواهم كرد .

به هتل رسیدند ، مسافرن در سالن هتل سرگرم گشت و گو و بعضی مشغول بازی بریج بودند . توفان ساعت به ساعت شدیدتر میشد بطوریکه دیوارهای هتل را میلرزاند .

کم کم ساکتین هتل حالت اضطراب و وحشت پیدا میکردند . تنها قیافه آرام و مسلط به خود ، صورت «مارک» بود .

نزدیک غروب ، ابر سیاهی آسمان را پوشاند ، ظلمات هراس آوری ایجاد شده بود . ساختمان هتل به طرز محسوسی تکان میخورد . همه وحشت گرفته دست دعا به آسمان بلند کرده بودند . صدای کند شدن بعضی از سقفهای ست و درهم ریختن ساختمانی فرسوده به گوش میرسید ، نفسها در سینه ها حبس شده بود ، هیچکس جرئت اینکه قلم از هتل بیرون بگذارد نداشت . دو هواپیمای شخصی كوچك که کنار باند فرودگاه متوقف بودند ، مثل دو اسباب بازی کاغذی یا دو پرند كوچك همراه باد اینطرف آنطرف افتادند و در يك چشم بهم زدن خرد شدند ، هواپیمای مسافری بزرگ داخل تنها آشیانه فرودگاه قرار داشت . آشیانه ای که فقط اسکلت فلزی برجای مانده و قطعات فلزی پوشش سقف و دیوارهایش یکی بعد از دیگری از جا کنده شده همراه باد به پرواز درآمده

بودند . زنها هراسان داخل هتل فریاد میکشیدند و چشم به سقفها و دیوارها که معلوم نبود تا چه لحظه ای تاب مقاومت دارند دوخته بودند ، بنظر میرسید که آسمان در حال فروریختن است . حتی زمین زیر پای مسافرن استقامت همیشگی اش را نداشت . یکی از زنها فریاد کشید « این طوفان لعنتی تمام کره زمین را به حرکت در آورده . »

هیچکس آرامش نداشت . همه بایک نوع حال انتظار ایستاده بودند ، گوئی انتظار فاجعه ای را میکشیدند که هر لحظه ممکن بود پیش بیاید ، در آن میان تنها «مارک» قیافه آرامی داشت و در فکر بود .

«دیان» خودش را به «مارک» چسباند . « مارک ، میترسم ، میترسم ، میترسم بفرم . »

« مارک » سعی کرد لبخند بزند . « آرام باش عزیزم . آرام باش . »

« چطور میتوانم آرام باشم . ساختمان ناگهان مثل قوطی کبریت سیکی زیر فشار ناگهانی باد تکان خورد .

«دیان» بی اختیار توی بغل «مارک» پرت شد ، مسافرن عده ای به زمین وعده ای رویهم ریختند . صدای جیغ و فریاد در زیرسقفهای لزان هتل پیچید .

« مارک ساختمان روی سرمان خراب میشود . »

« بعید نیست . باید فکری بکنیم . توهمین جا بنشین . »

مارک بلند شد . از میان جمعیت وحشت زده و هراسان بطرف متصدی هتل که آشفته اش کمتر از سایرین نبود رفت .

«دیان» نگاهش به «مارک» دوخته شده بود . جان او چه اقدامی میکند . مارک بعد از چند کلمه گفت و گو با متصدی هتل ، پشت پله هایی که به طبقه بالای هتل میرفت دوید چند لحظه بعد برگشت و با لحن يك فرمانده فریاد کشید .

« همه بدون ازدحام به زیرزمین بروید ، آنجا امن تر است . در همین موقع دیوار قسمتی از هتل با صدای خشکی ترکید و باد همراه با گرد و خاک توی سرسرای هتل پیچید ، مسافرن هراسان بطرف زیرزمین هجوم بردند ، مارک سعی میکرد همه را با سرعت و نظم داخل زیرزمین بفرستد .

« برو «دیان» زود باش . اینجا خطرناک است . »

مارک آخرین نفری بود که از نزدیکان باریک در سیاهی زیرزمین فرو رفت . هنوز پایش به کف زیرزمین نرسیده بود که ساختمان هتل با صدای سهمگینی فروریخت و خروارها سنگ و خاک و چوب و آهن روی در كوچك ساختمان جمع شد . ضربه فروریختن هتل آتقدر شدید بود که سقف قسمتی از ساختمان شکافت و خاک و آوار داخل زیرزمین سرازیر شد . بطوریکه چند نفر از مسافرن که در آن قسمت زیرزمین ایستاده بودند ، زیر آوار مانده صدای ناله و فریاد آنها در تاریکی مطلق زیرزمین صحنه دلخراش و هراسناکی ایجاد کرده بود . زنها جیغ میکشیدند و گریه می کردند ، عده ای توی سر و مغز خودشان میکوبیدند ، همه حال جنون پیدا کرده بودند ، جنون ناشی از وحشت مرگ . زنی فریاد کشید : « همه زننه به گور شدیم . »

زیرزمین نسبتا وسیع بود ، بادبوار-های سنگی محکم . «دیان» در تاریکی

لطفاً ورق بزنید

مواظب خدمتکار ...

بقیه از صفحه ۲۰

اشکال خفیف بیماری دچارند بحالات شدید بیماری دچار میگردند . «بیرومانی» در بعضی از افراد و برخی از نژادها زیادتیر دیده میشود . بهرحال باید همیشه متوجه ایسن بیماری روانی بود . علاوه بر ایسن بیماری روانی ، بعضی از خدمتکاران بهنوعی دیگر از بیماری روانی دچارند که هنوز برای آن واژه مخصوصی ابداع نکردهاند . این افراد عادت دارند چیزهای خوب و مورد استفاده را از بین ببرند . غذاهای مفید و مواد غذایی استفاده نشده را دور بریزند . هرچه را که احساس کنند ممکن است مفید و خوردنی باشد فاسد کنند . این دسته از افراد از پارچه کردن فرش خانه ، لباس یا پارچه ، کفش ، جوراب و سوراخ کردن آنها با قیچی و تکه تکه کردنشان یا تیغ زدن میبرند .

اگر ملاحظه میکشید بعضی از افراد که سوار اتوبوس میشوند با تیغ زدن مندلی اتوبوس را باره میکنند یا وقتی شما اتومبیل تو و تازه خود را کنار خیابان گذاشتهاید کاشی با یک میخ طویله روی آن خط میکنند و زیبایی اتومبیل شما را از بین میبرند و یا دیوار سفید و تمیز خانه مردم را کثیف و آلوده میکنند ، اینها همه به همان بیماری دچارند .

منتها وقتی خدمتکاری درخانه به یکی از این بیماریها دچار باشد خطرش برآب از مبتلابودن یک فرد عادی بیشتر است و ممکن است کارهای ناصواب این خدمتکار باعث از بین رفتن جان افراد یا بهدرد رفتن مواد غذایی و یا آتانه خانه شود .

بهرحال شما تحت هیچ عنوان حق ندارید که فقط با معاینه جسمانی خدمتکار خانه به استخدام و پیردازید . شما چه میدانید که این خدمتکار جدید به یکی از هزاران بیماری روانی دچار نیست و در غیبت شما ، جان فرزند یا فرزندان شما در امان است . بهمین جهت صلاح است در چنین مواردی ، از اطلاع بسیار روشن و دقیقی از سوابق کار چنین خدمتکاری ندارید ، حتما علاوه بر معاینه جسمی ، به معاینه روانی وی نیز بپردازید و بدانید که بیماریهای روانی در چنین افرادی خطری بیشتر از بیماریهای جسمی دارد .

خوشگل شدن ...

بقیه از صفحه ۳۱

● خانم امضاء محفوظ ! - بوی بد دهان مربوط است به دندانهایتان یا ناراحتیهای داخلی شما ، در هر دو صورت اول به دندانپزشک و بعد در صورتی که نتیجه نگرفتید به یک پزشک امراض داخلی مراجعه کنید . ● دوشیزه ساناز - د - متأسفانه از اینکه مژه و ابروان شما سوخته است . هیچ نگران نباشید بمرور زمان سوختگیها از بین خواهند رفت و موهای مژه و ابروان شما نو خواهند شد . ● کرمان - خانم سیما رادمنش - ۱ - پوست صورت شما تمایل به نوع خشک است و حتما باید از کرمهایی استفاده کنید که برای این دسته از پوستها تعیین شده باشند . دو کرمی را که در نامهتان نام برده بودید بهیچ عنوان مناسب پوست صورت نیستند .

اگر موهایتان چرب است و شوره میگذارد از شامپو مخصوص استفاده کنید . ● تهران - خانم بتول تهرانی - ویتامینه کردن موی سر برای تقویت و جلوگیری از ریزش و از بین بردن شورههای چرب و خشک است که البته باید بتمام دستورات آن کاملا توجه داشته باشید و آنچنانکه در بروشور داخل جعبه نوشته شده است عمل کنید .

۱ - اگر موهای شما چرب یا خشک است نسبت به نوع مویتان باید برنامه ویتامینه کردن را تهیه کنید . ۲ - حتما مدت هشت هفته در حمام این کار را انجام داده و موهایتان را ویتامینه کنید .

۳ - برای پیچیدن مو ، فقط از محلولهای مخصوص بهمیزانگیری استفاده کنید و از پیچیدن مو با آجیو یا نوشابههای غیرالکلی خودداری کنید . ۴ - از شانه یا برس دیگران استفاده نکنید . ۵ - هر شب قبل از خواب چند دقیقه مو را بروس بکشید و بعد با سرانگشتان دست ، پوست سر را ماساژ دهید . ۶ - کرم ویتامینه مو را میتوانی از داروخانه ها تهیه کنید و قبل از خرید ، بروشور داخل جعبه را بخوانید و نسبت به نوع جنس مویتان آنرا انتخاب کنید .

گزند حشرات ...

بقیه از صفحه ۲۰

برای خشک شدن در روی نرده پایله و دیوار است . لازم است پس از خشک شدن این لباسها در بهار و تابستان ، بلافاصله و بازرسی نکرده آنها را جمع نکرد ، زیرا ممکن است تصدیدی از حشرات لابای ملافه و لباسها مخفی شوند . چون حشرات ، لباس و پارچه را زیاد دوست دارند . عنبکوت ، رطیل و کرمهای خاکی ممکن است پس از گزیدن باعث پیدایش حالت آلرژی شدید شوند . آنچه مسلم است تعداد حشرات بقدری زیاد است که نمیتوان راجع بتمام آنها در این مقاله بحث کرد .

بهر حال باید همیشه خطرناک حشرات را در نظر داشت ، چه آن ها علاوه بر آنکه ممکن است خودشان در اثر گزش مقداری سم وارد بدن کرده باعث مسمومیت یا مرگ انسان شوند ، بسیاری از آنها ناقل میکروبها و پرازیت های خطرناک هستند و پس از گزیدن باعث میشوند که انسان به بیماریهای خطرناک دچار گردد . مثلا بیماری تب راجعه در اثر گزیدن یک نوع کنه ایجاد میشود که با رازیت مولد این بیماری در آب دهان آن کشتهایا پشه مالاریا پرازیت مالاریا را به انسان سالم منتقل میکند .

دختر پاریسی

صدای «مارک» را میشنید که چون فرماندهی مقتدر دستور میداد . یک چراغ پیدا کنید . از زیر سقف شکسته کنار بروید ، چند نفر مردچلو بیایند زخمیها را از زیر آوار بیرون بکشیم . «دیان» در تاریکی نور کمبوی فانوسی را که متصدی هتل روشن کرده بود ، دید ، صدای مارک در میان فریاد های هراس آور شنیده میشد . چراغ را اینجا بیاور . چند نفر مرد جوان جلو بیایند . باید زخمیها را بیرون بکشیم . هیچکدام صدمه زیادی ندیده اند . در این میان فریادهای دیگری هم بلند بود . «همه خواهیم مرد . زننده به گور شده ایم . «دیان» گوشه دیوار چسبانه زده بود ، آرام آرام گریه میکرد و نگاهش متوجه مارک بود که برای بیرون کشیدن مجروحین از زیر آوار تلاش میکرد . مواظب زخمیها باشید . آنها را با احتیاط حرکت بدهید ، ممکن است شکستگی استخوان داشته باشند . زخمیها را که به شدت ناله میکردند طرف سالم زلز زمین کنار دیوار گذاشتند . مارک فانوس به دست وسط زلز زمین ایستاد و فریاد کشید . ساکت باشید . موقعیت مایبشتر

گوش بدهید ، روی سر ما خورارها خاک و آهن ریخته ، من نمیتانم سقف زلز زمین تا چه موقع تاب مقاومت خواهد داشت . اما بفرض آنکه سقف روی سرمان خراب نشود ، اگر فکری برای بیرون رفتن از این دخمه تکلیم هه خواهیم مرد . اینجا هوای محدودی در اختیار داریم . آنان در وضعی قرار گرفته ایم که زلز زمین هیچ روزنه ای به خارج ندارد . ممکن است تا چند ساعت دیگر هوای اینجا برای زننده نگه داشتن ما کافی باشد اما اگر قبل از تمام شدن اکسیژن هوا راهی به خارج پیدا نکنیم همه خفه خواهیم شد .

ناتمام

نمایشنامه

قسمت اول

ترجمه و تنظیم سناریو از : منوچهر کی مرام  
تنظیم عکسها از : خسرو خوانساری



۱ آن بیشتر از یک ساعت است که قدم میزنیم ، تو حتی یک کلمه هم به زبان نیاوردی ، نگاهت به یک نقطه ثابت دوخته شده . مگر مشروب خوردی ؟



۲ دختر جوان ، از رفتار دوست ناراحت شد . امشب به جور دیکه ای شدی . چرا ؟ برای اینکه حرف نمیزنی ؟



۳ یک شب تابستان در گوشه خلوتی از شهر نیویورک زورز ، چی گفتی ؟ من اصلا حرف نزد .



۴ دختر جوان ، در حقیقت از بی توجهی زورز نسبت به خودش عصبانی شده . او امشب لباس تازه پوشیده ، آرایش گسوانش را عوض کرده که بیشتر توجه دلدارش قرار گیرد ، در حالیکه زورز کمترین توجهی به او نکرده است .



۵ این چه طرز حرف زدن است ، من هرگز از تو توقع نداشتم که تعریفیم را بکنی یا برای دلخوشی من قربان صدقه ام بروی . من فکر کردم تو حالت خوب نیست ، برای تو نگران شده بودم .



۶ زورز ناگهان از جا در می رود . نمی فهمم ، چرا هینکه باک شب حال و حوصله اینرا ندارم که تعریف ترا بکنم و قربان صدقه ات بروم ، مرا متهم به شستی و مسخری مکنی ؟



۷ زورز ، به من بگو چی شده که بریشان هستی .



۸ زورز ، من خیال میکنم ...



۹ زورز ، با عصبانیت از او فاصله میگیرد . هیچی ! هیچی ! خنهام کردی . من فقط کسی عصبی هستم ، کسی خسته هستم ، دلش هم اینستکه امروز زیاد کار کرده ام ، حالا مکتنت خواهش کنم بیشتر از این سوال بپرس کنی ؟



۱۰ میوانستی زودتر بگویی، حتی میوانستی تلفن نکنی فرارودارمان را بیم بزی. به، حتی با تست. بهتر بود اصلا امشب با تو بیرون نیامدم.



۱۱ مرا ببخش، شری، امشب ترا خراب کردم. امیدوارم مر ته دیگر که بیرون مآکم شیمان انطور تمام نشود. امیدوارم زورز.



۱۲ زورز، بدون بوسه خداحافظی از شری دور میشود. زورز، رفتی؟



۱۳ زورز، بیون آنکه جواب شری را بدهد دور میشود. اشک در چشمان دختر جوان حلقه میزند.



۱۴ (زورز، حتما امشب مست کرده که اینطور از خود بیخودنظر میرسد) زورز، چنان با فکر و خیال آفته خویش مشغول است که حرفهای شری را نمیفهمد. شری مضطرب و نگران با قلبی اندوه زده تنها میماند.



۱۵ شری، حیران و متعجب، خشکش زده. زورز، هیچوقت مشروب نمیخورد. باید دلیلی داشته باشد که امشب مشروب خورده و مست کرده.



۱۶ در دادگاه جنایی شهر نیویورک، محاکمه پرنجالی انجام میشود. مرد ثروتمندی که صاحب کارخانههای بسیاری است بجرم قتل زنتش محاکمه میشود.



۱۷ هیچکس بجز مهم، انگیزهای برای قتل «اولین» نداشته است. خانم «اولین» زنی زیبا بوده، شوهرش سه دلیل حسادت دیوانه‌واری که نسبت به او داشته، با بیرحمی او را کشته است.



۱۸ «ولیم استوارت» دادستان کل با نقل مستمل و پرهیجانی، اعضای دادگاه و هیئت منصفه را برای محکوم کردن مهم تحت تأثیر قرار داده است. «اولین» از حسدتهای بیجا، و خودخواهی شوهرش به تنگ آمده بود. همین علت از طریق مراجع قانونی تقاضای طلاق میکند. خودخواهی مهم به او اجازه نمیداده در مقابل تقاضای طلاق همسرش بی‌اعتنا بماند. از همسرش تقاضا میکند زندگی را باهم ادامه بدهند.



۱۹ «اولین» زندگی مشترک غیرقابل تحمل را نمی‌پذیرد. از زندگی شوهرش جدا میشود. دریک آپارتمان کوچک طبقه ششم زندگی مستقلی را آغاز میکند تا جریان قانونی طلاق آنها طی شود.



۲۰ مهم نه فراموش میکند و نه می‌بخشد، نیمه شب به آپارتمان «اولین» میرود. با بیرحمی زن بیگانه را خلع میکند. آقایان دادرسیها، این مرد، با بیرحمی، خونردی و شعور کامل، همسر بیگانه‌اش را کشته، او مستحق شدیدترین مجازات است. همین دلیل تقاضای صدور حکم اعدام او را دارم.



۲۱ مارتین، حالا نوبت تست. دادستان بدجوری اعضای دادگاه را تحت تأثیر قرار دهد. حق با تست مگر اینکه شانس با ما یاری کند، امانامه دادستان خیلی محکم است.



۲۲ من ناامید نیستم، همیشه تو جریان محاکمه را در آخرین لحظه به نفع موکل خودت تغییر میدهی. دراین محاکمه فقط یک شانس میتوانی به من کمک کنی.



۲۳ مارتین از جایگاه خودش بلند شده و با فبمهای آرام و استوار بطرف اعضای دادگاه می‌رود.



۲۴ لحنهای طولانی در سکوت مهم را زیر نظر میگیرد. هنوز نمیتواند دفاعش را چطور شروع کند.



۲۵ آقایان قضات، مهم مثل آقای دادستان قبول دارم که «اولین» به قتل رسیده، قبول دارم یک قاتل وجود دارد که باید مطابق قانون مجازات بشود.



۲۶ نشانگران دادگاه از این حسرف وکیل مدافع به خنده می‌افتند. اما دلیل آقای دادستان برای نوبت جرم مهم ضعیف است. اگر حسادت مرد دلیل کافی برای قتل می‌توانست باشد، مطمئن باشید الا نصف مردهای دنیا همسرانشان را میکشند.



۲۷ در پرونده مورد رسیدگی دلیل روشنی وجود ندارد که قبول کنیم، مهم قاتل همسرش می‌باشد. آقای دادستان براساس یک نوع نتیجه‌گیری فردی، موکل مرا به دادگاه کشیدند.



۲۸ وکیل مدافع خانم کارون را به جایگاه شهود دعوت میکند. برمائید اینجا خانم کارون. اسم من لیلیان کارون است. من دربان ساختمانی هستم که متوجه بیچاره در آن اقامت داشت.



۲۹ اینک هرزنی به قتل برسد، یک راست انگشت روی شوهر او گذاشته شود و حسادت مستمسک فرارگیرد دور از عدالت است. من دراین دادگاه ثابت خواهیم کرد که قاتل، مرد دیگری است که آنان آزادانه در شهر میگردند و به اعدامه دادستان میبخشد. اجازه میدهند بعضی از شهود پرونده به جایگاه بیایند؟

## فتنه چگونه پوش

بقیه از صفحه ۲۹

بیچاره را می‌پنجاند و پول را طلب‌میکرد. (فتنه) میگرفت و متمانه میگفت :  
— مادر . بخدا دروغ میگه . من پول اونو ورنداشتم . منو نجات بندمادر . الان پوست سرم کنده میشه . مادر . کمکم کن . من نفس ندارم . چیج بزن همسایه‌ها بیان.

اما اخترخانم نیز رمق چیج کشیدند نداشت و سعی میکرد با سخنان ملایم خویش وبا التماس و گریه دخترش را رهاثی بخشد . کار بیفایده‌ای که خودشان هم میدانستند نتیجه ندارد . در همین لحظات فکری از خاطر (فتنه) گذشت . بیادگفتند های مژگان افتاد . آنروز که به او گفت «بدرت هزار نقطه ضعف داره . اگه من جای تو بودم از همین نقاط ضعف استفاده میکردم و اونو مثل موم توی دست خودم میگرفتم . بزرگترین نقطه ضعفش هییزی و چشم‌چرونیسه دوم طمع و حرص و پولدوستیسه . سوم ... چهارم ... آری . مژگان راست میگفت . فتنه میتوانست از این نقاط ضعف استفاده کند . (حاجی) که طاقش تمام شده بود و هوس تصاحب مبلغ گراف پولی که باو تعلق نداشت‌جانش را بر کرده بود فریادکنان گفت :

— میدی یا موی سرتو بکشم . الان قیچی میارم و سر و ابروهاتو قیچی‌میکم . در این اتسا (فتنه) لگدی سخت زد و فوزک پای پدرش زد و گفت :

— اگه ول نکنی چیج میزنم و همه همسایه‌ها رو جمع میکنم و اونوقت میبرمشون توی اتاق کنجی و کدمو میزنم غقب و سوراخی‌رو که تعبیه کردی و از اونجا صوم خونه مهندس را نیگا میکنی نشونون آفاحسین میگم که پدرم از لای تخته‌های شکسته در خریشته به تن لخت زنت نیگا میکنه . اگه ول نکنی میرم به همه مردم میگم که پدرم روضه‌خونی میکنه اما قندو شکر نذری مردمو میبره میفروشه .

و بدنبال این سخنان چنان جیغی کشید که شاید صدایش تا چند خانه دورتر رفت و بعد بلافاصله با نوك كفش خود لگد دیگری به فوزک پای حاجی زد . حاجی يك آخ گفت و موی (فتنه) را رها کرد و خم شد و فوزک پای خود را گرفت ولی هر دو نفر ، یعنی (فتنه) و (اخترخانم) فهمیدند که او از ترس رسوائی دستش را از موی (فتنه) برداشت . او از تهدید دخترش ترسید زیرا میدانست که (فتنه) ابتکار را میکند . او فهمیده بود که (فتنه) از چندی قبل بانظرف عوض‌شده و دیگر آن دختر توری‌خور بدبخت نیست .

(حاجی) با هر دو دست فوزک پای خویش را چسبید و در حالتی که می‌ناید و ماساژ میداد گفت :  
— پدرتو در میارم . میکشمت . آتشت میزنم . نفت میریزم روی سرت و کبریت

روشن میکنم که گر بگیري و جزغاله بشی.

و (فتنه) در وضعی که موی خود را مرتب میکرد و با انگشتانش محل درد را میمالید و با دست دیگر اشک دیدگانش را می‌سرتد جواب داد :

— منم ناچار میشم و قبل از اینکه بتونی کاری بکنی میرم پیش داستان و همه حقه‌بازیهاتو فاش میکنم . میرم دادستانو میارم اینجا سوراخ صوم خونه مهندسو نشونش میدم . میرم به مهندس میگم که پدر شرافتمند من اندام زن بیچاره از همهجا بی خبر تو نیگا میکنه . میرم به آقا حسین همه‌چیزو میگم که بیاد اینجا با چاقو چشمای‌هیزتو از حدقه دریاره . حاجی بدروغ می‌ناید و دشنام‌میگفت و نفرین میکرد ولی درواقع سخت از سخنان فتنه مرعوب شده بود و دیگر جرئت حمله‌کردن و تک‌زدن نداشت و متفکر بود که در مقابل (فتنه) چه باید بکند و چه واکنشی نشان دهد .

(اخترخانم) از فشار بیچارگی‌س میگریست . او واقعا زن بدبختی بود . نه آسایش و رفاه داشت و نه آرامش‌روحي احساس میکرد . شب و روز در تشنج و وحشت میگذرانید و هر روز با حادثه‌سه تازه‌ای دست‌وپنجه نرم میکرد و ناگزیر بود بنحوی با حاجی مبارزه و با برعکس مماشات کند . اخترخانم سی‌وپنج‌ش‌سال بیشتر نداشت . زیبا بود و وقتی حاجی او را بهمیری برگزید بی‌شک یکی از

زیباترین دختران طبقه خودش محسوب‌میشد اما درخانه حاجی پزمرده شد . شکست و پرده‌ای غم چهره‌اش را پوشانید و غبار تگرانی و تشویش روی دیدگان و نگاه جذاب و شفافش نشست . معه‌ذا هنوز هم زیبا و خوش‌اندام بود و اگر از آن‌لباس چیت رنگ‌رورفته درمیامد و بخودش میرسید و آرایش میکرد زیبایی و طراوت و جذابیت‌گانشه را باز می‌یافت . (اخترخانم) اشک میریخت و با چادر نماز چشمهای خود را پاک میکرد و میگفت :

— خداوندا . آخه مارو از چنگ این ظالم نجات بده . قربون بزرگیت‌برم . چرا ماهارو اسیر این نامرد کردی ؟ خداوندا چه مصححیه که ما باید رنج بکشیم و به نفر اینقدر ظلم بکنه و زوربگه و دروغ بسازه و هیچ بالائی هم برش نیاد . آخه مگه نکفتن چوب خدا صدا نداره و اگه کسی بخوره دوانداره . الهی اون چوب غیبی تو بکمر این‌بدجنس سستگر بخوره و کمرشو بشکنه تا همه‌ماراحت بشیم .

(حاجی) دشنام‌گویان اخترخانم را مخاطب قرارداد و گفت :  
— پدرسوخته گیس‌پزیده . حال‌دیگه تو هم منو نفرین میکنی ؟ تو هم با اون دختر لکاته خودت همدست شتی ؟ حالا اومدیم و پول مال من نباشه آیا به دختر

لطفا ورق بزیند

ناهار — يك بشقاب‌سوپ — يك برش گوشت گوساله بی چربی بصورت‌بیفتك یا کباب . يك بشقاب کوچک سالاد کاهو — يك عدد سیب یا پرتقال و یا نارنگی .

شام — يك برش کوچک گوشت بی‌چربی ، یا چند خیار شور کوچک ، يك تکه چوجه ، يك بشقاب کوچک سالاد — يك میوه قبل از خواب — يك جوشانده

روز سوم دوشنبه روز تخم مرغ

اگر میخواهید تخم‌مرغها را باروغ بپزید ، مقدار روغن خیلی کم باید باشد .

صبحانه — يك فنجان چای یا قهوه یا يك جبه قند و کمی شیر . يك تخم مرغ علی بدون نان .

ناهار — يك بشقاب سوپ (با اسفناج یا کلم یا گوجه فرنگی) دوتخم مرغ نپزیده یا املت ، يك برش هندوانه

بقیه در صفحه ۹۴

## هنر لاغر شدن

بقیه از صفحه ۳۱

برای شروع رژیم روز شنبه را انتخاب کنید و روز قبل از رژیم ، خوب غذا بخورید تا احساس گرسنگی تکدید و رژیم را باین ترتیب شروع کنید.

### روز اول شنبه

روز سبزیها سبزیها بخاطر اینکه مواد مغذی زیاد ندارند ، میتوانند بخوبی معده را پرکنند و باعث چاقی نشوند.

صبحانه — يك فنجان چای یا قهوه یا يك جبه کوچک قند و کمی شیر و سی گرم نان .

ناهار — يك بشقاب سوپ سبزی . يك بشقاب کوچک سبزی (هویج ، اسفناج ، گل‌کلم ، کلم) يك سیب‌زمینی پخته ، میوه (سیب یا پرتقال) . شام يك بشقاب کوچک مارچوبه

با کمی آبلیمو (یا کنگر و یا گوجه فرنگی) يك بشقاب کوچک سبزی (با سبزیهای ظهر فرق داشته باشد) يك تکه کوچک پنیر و بیست‌گرم نان . قبل از خواب — يك لیوان جوشانده از هر نوعی که دوست دارید.

### روز دوم یکشنبه

روز گوشت گوشت سرشار از آلبومین است و خیلی‌کم هیدرات‌کربن‌داره . بهتر است گوشت بی‌چربی انتخاب‌کنید و با مقدار کمی روغن آنرا بپزید . گوشت گوسفند را از برنامه حذف‌کنید و فقط گوشت گاو یا گوساله کم چربی بخورید .

صبحانه — يك فنجان قهوه یا چای یا يك جبه کوچک قند و کمی شیر و سی‌گرم نان .

ناهار — يك بشقاب سوپ (با اسفناج یا کلم یا گوجه فرنگی) دوتخم مرغ نپزیده یا املت ، يك برش هندوانه

بقیه در صفحه ۹۴

## یخچال فیتکو

با

● دیفراست خودکار

● درباز کن پائی

● قفل روی در

● قفسه‌های دولوکس زنگ‌نزن

● موتور سوپر پاور

● بدنه داخلی لعابی

که مانع بو گرفتن یخچال میشود



بنوشید

فقط حای آدینا

# از گیسوی مینک I.B.S که زیباترین گیسوی دنیا شناخته شده هم روزی ۵ تا ۷ بار نظار دیدن فرمائید

خواهید شد، ولیکن تا بچه به ۱۱-۱۲ سالگی نرسیده از تشویق مکرر او دریغ و کوتاهی نباید کرد.

## حالتی شبیه برق گرفتگی بمن دست میدهد

جوانی هستم که در کلاس ششم متوسطه درس میخوانم، قبل از امتحان آخر سال دچار ناراحتی اعصاب شدم که بظاهر ضعف اعصاب بود، در موقع کارهای فکری و درس خواندن، سرم گیج شده و دچار سردرد می شوم، قبل از این ناراحتی اعصاب، سابقه ناراحتی روحی داشتم و اکنون بیشتر شده است، گاهی که در آینه نگاه می کنم، یا وقتی تنها هستم، می ترسم، مواقع دیگر هم بدون اینکه خودم بفهمم، آندوه و گرفتگی غیر قابل وصفی بمن دست میدهد که گریهام میگیرم، گاهی در فکر فرو میروم بدون اینکه عامل فکری خاصی در من باشد، همیشه تشنگی افکار دارم، وضع خواب هم خوب نیست، همیشه خوابهای آشفته و گاهی ترسناک می بینم، در خواب حالتی شبیه به برق گرفتگی بمن دست میدهد و در حالتی بین خواب و بیداری و برق گرفتگی بیدار می شوم و از جا می برم.

تا بحال نزد چند دکتر رفتم و معالجاتی کرده ام، اما فایده ای نداشته است، حتی نزد بهترین دکتر اعصاب رفتم، خواهش می کنم در این مورد راهنمایی ام کنید و از این رنج نجاتم دهید.

م. ب.

جواب:

آقای م. ب. نامه شما در دست است که خیلی چیزها در آن به چشم می آید، مثلا نوشته اید می ترسید و حالت گریه به شما دست می دهد یا سرتان درد می گیرد، ولیکن آنچه راکه من برای راهنمایی کردن شما بدان احتیاج دارم اینهاست که مثلا از چه می ترسید. آیا زیاد به آینه نگاه می کنید، یا غرضتان از اینکه تشنگی افکار دارید، چیست؟ آیا قادر به تمرکز حواس نیستید یا معنای کلمات را از یاد می برید و به اصطلاح کلمات را به معنای غیر معهود آن به کار می گیرید؟ شما از این چیزها برایم ننوشتید، ولیکن یک نکته در نامهتان هست که روشن تر از بقیه است و آن اینست که نوشته اید با ارسال حوالی شروع امتحانات نهائی، دچار ضعف اعصاب شدید. آیا هیچ مدائیکه خود این کلمه ضعف ترین اصطلاح هاست؟ در معناترین و در عین حال بی معنی ترین اصطلاح هاست؟ شاید بیش از صد قسم ناراحتی روحی را بتوان زیر این اسم خلاصه کرد، ولیکن چون معلوم نیست کدام حالت از آن مراد است اینست که میهم و بی معنی می نماید.

باری با توجه به نکته اخیر چنین به نظر می رسد که موضوع امتحان در شما ایجاد ناراحتی کرده و شاید اگر موضوع امتحان در پیش نمی بود، به سرگیجه و ازین قبیل عوارض مبتلی نمی شدید یا دست کم این حالات به همان صورت خفیف خود باقی می ماند.

موضوع برق گرفتگی در خواب فعلا در مورد شما در درجه اول اهمیت نیست. مهم اینست که شما در سنین هشتید که درین سنین، کشمکش های روحی آدمی کم نیست و حاصل این کشمکش ها همان عوارضی است که شما شمای از آنرا در نامهتان شرح دادید. سنین بلوغ فراوان دیده می شود، دچار شده اید و برای رفع آن باید از هراقدام که موجب ترس و وحشت شما می شود خودتان را حفظ کنید و در عین حال به یک روانکاو یا روانپزشک مراجعه کنید (چون روانپزشک در شهر شما هست، بهتر است به روانپزشک مراجعه کنید) زیرا به احتمال قوی ناراحتی های شما جنبه روحی و شخصی دارد و اگر روانپزشکی در شهر شما باشد که بتواند احساسی گشای راکه در شما هست، ریشه کن کند و حس اعتماد به نفس را در شما تقویت کند و افاق های تازه ای در زندگی جلو چشم شما بگشاید و بالاخره بتواند به شما دل بدهد و روحیهتان را تقویت کند، خیلی زود همین عوارض که بر شما در پیش می آید می کشید که به آنها جنبه اسرار آمیز بدیدید بر طرف

خواهد شد. آنوقت نه تنها قادر خواهید بود از امتحان دادن وحشت نکنید بلکه از آن به سبب اینکه توفیقتان احیانا ممکن است بدان بستگی داشته باشد، استقبال کنید.

## اختلاف تحصیلات زن و شوهر باعث دشواریهای خواهد بود؟

جوانی هستم ۲۵ ساله و لیسانسه یکی از رشته های مورد نیاز مملکت و فعلا مشغول خدمت زیر پرچم هستم، در حدود شش سال است که دختر یکی از فامیلهایم را بشدت دوست دارم و او هم متقابلا مرا دوست دارد، جز در شب نشینیها و مهمانیها و موارد اتفاقی او را ندیده ام، گاهی نیز تنهایی یکی دو دقیقه با او حرف زده ام، آنچه در خانه خودمان یا خانه او، چون مردمان شهر ما خصوصا خانواده دختر مورد علاقه من بسیار متعصب هستند، بنابراین ترس راهی که ما را تا اندازه ای بهم نزدیک می کند نامه هایی است که برای هم میفرستیم، خلاصه طلب ما همدیگر را خیلی دوست داریم. چیزی که در این بین هست اینست که او فقط تا کلاس ششم ابتدائی درس خوانده است و با وجود اینکه بخوبی و ارزش او اطمینان دارم، ولی فکر کردن به مسئله اختلاف تحصیلات، مرا رنج میدهد، چون میترسم در زندگی آینده مان این اختلاف برگزگ مایه دردسرها و دشواریهای شود، درست است که من تحصیلات عالیه دارم و درباره قسمتی از علوم عصر خودمان قادر به بحث و اظهار نظر هستم، ولی در باره این قبیل مسائل کاملاً بی تجربه و ناشی هستم، روی این اصل برای راهنمایی شما روی آورده ام تا جواب قاطع بمن بدهید، منتظرم.

امضاء محفوظ

جواب:

آقای امضاء محفوظ. البته اختلافات زیاد در سطح تحصیلات دور نیست در آینده موجب درسرهائی بشود، بویژه آنکه شما هم اکنون چنانکه نوشته اید ازین موضوع در رنجید و به آن آگاهی دارید، ولیکن این موضوع دلیل نمی شود که اگر دو نفر سطح تحصیلاتشان بهم شبیه باشد، هیچوقت اختلافی میان آنها ایجاد نشود، زیرا بروز اختلافات همیشه به سبب تفاوت سطح تحصیلات نیست، گاهی ممکن است از عدم تشابه مذهبی یا اختلاف سطح طبقاتی و اجتماعی و هزار موضوع پیش نکرده دیگری باشد. پس این نتیجه را می گیریم که اگر تنها تفاوتی که دارید همین اختلاف سطح علمی باشد چندان اهمیتی ندارد، بویژه آنکه امروزه به سبب وسعت وسایل نشر علوم و فنون و ادبیات، بسیاری از این می بینیم که بدون اینکه به مدرسه رفته باشند از معلومات قابل ملاحظه ای برخوردارند.

برای اینکه ببینید با دختر مورد نظرتان چه تفاوت هائی دارید و چه شباهت هائی، بهتر است از نزدیک باهم معاشرت کنید و کار را فقط و فقط به نامه نویسی موقوف سازید و ازین گذشته، هیچ مکلف نیستید در باره این امر مهم خیلی زود تصمیم بگیرید، به پدرتان بنویسید که هنوز دارید مطالعه می کنید.

اگر نوشته بودید که از افراد خانواده آن دختر بیش از اندازه متعصبند، به شما توصیه می کردم مدتی باهمی نامزد شوید تا خیلی خوب به نکات مثبت و منفی شخصیت همدیگر آشنائی حاصل کنید، و البته اگر درین دوران متوجه می شدید که اختلاف سلیقه ها مان خیلی بیشتر از حد تصور است، نامزدی را پس می گرفتید یا او پس می گرفت، ولیکن با توجه به تعصب خانوادگی، این خطر هست که بعدا نتوانید از هم جدا شوید و تازه اگر جدا شوید خیلی برای هر دو نفرتان گران تمام شود.

اینست که من مانده ام معطل که چه بگویم. البته یکی از راههایی که می توانم پیش پای شما بگذارم اینست که به علم متوسل شوید، یعنی به یک روانشناس مراجعه کنید. روانشناسی که در امور زناشویی تجاربی داشته باشد. البته او قادر است تا اندازه ای پس از مساجبات مکرر با شما و با او به شما بگوید که در

زندگی باهم سعادتمند خواهید شد یا نه. سفارش آخرم به شما اینست که هیچوقت بدون گذراندن دوران نامزدی ازدواج نکنید و اگر با خانواده ای می خواهید ازدواج کنید که ممکن است به مفهوم جدید نامزدی آگاه نباشند، این نکته را قبلا برایشان روشن کنید که هیچ بعید نیست اگر توافق نداشتند از هم جدا شوید.

## زنم از زناشویی می ترسد

جوانی هستم دارای معلومات ششم ابتدائی و در یکی از موسسات کار می کنم و درآمدم بد نیست. هفت سال پیش با زن و مردی برخورد کردم که دختری ۱۸ ساله داشتند و من از این دختر خوشم آمد و مادرم را به خواستگاری فرستادم و با هزار امید و آرزو بعد از يك هفته عقدش کردند و بعد از یکماه او را به خانه آوردیم. زنم بسیار ضعیف و صرفه جو و مهربانست و از هر نظر دوستش دارم و چیزیکه باعث ناراحتی ما شده اینست که بعد از هفت سال هنوز او دختر و من پسر هستم. میدانم خواهید گفت باید به پزشک مراجعه کنید، ولی باید بگویم که این کار را کرده ام و هیچکدام عیبی نداریم و علت اینست که زنم از همان شب اول از زناشویی می ترسد و چون پدر و مادر قدیمی و متعصبی دارد هیچ چیزی باو یاد ندهاند، بخدا قسم در این هفت سال خودم را کنترل کرده و باو خیانت نکرده ام و آرزو دارم بچه ای داشته باشم، همیشه غمگین بسرکارم می روم و دوباره غمگین به خانه بر می گردم.

نمیدانم زن من از چه می ترسد و چطور دختران دیگر که حتی نشان از او کمتر است نمی ترسند در عین حال او خیلی حسود است و اگر به زنی نگاه کنم ناراحت می شود. نمیدانم چکنم و چگونه سعادت خودمان را تأمین کنم. با اینکه زنم از خیلی دوست دارم، ولی عشق و علاقه کافی نیست که دو نفر مثل خواهر و برادر همدیگر را دوست داشته باشند. از شما خواهش می کنم اولاً نامه مرا در مجله چاپ کنید و به جوانان توصیه کنید قبل از ازدواج فکر همه چیز را بکنند و مثل ما خودشان را بدبخت نزنند و ضمناً خواهش می کنم راهی پیش پای من بگذارید و بگوئید چکنم. اگر بخوادم خدای ناکرده طلاقش بهم میدادم که بکلی بدبخت خواهد شد، زیرا پدر و مادری ندارند که بتوانند او را اداره کنند، اما از آن می ترسم که روزی یا او از این زندگی سیر شود یا من. خواهش می کنم راهنمایی ام کنید و بگوئید چکنم.

جواب:

آقای م. این تنها شما نیستید که خانمتان از همبستری با شما می ترسد، بسیاری که چنین هستند. من برخلاف نظر شما که آنرا از سرطان بدتر میدانید، عقیده دارم که این ترس بخوبی هم قابل علاج است، منتها معالجه آن از دست رمال تهرانی یا قزوی بر نمی آید که هیچ، بلکه ممکن است با دستورهائی غلطی که احیانا به شما می دهند، مشکلاتان را مشکل تر کنند.

به حرف اینو و آن به هیچ روی نباید توجه بکنید، نه به سرزنش های افراد فامیل و نه سرزنش های دوست و آشنا، زیرا این موضوع فقط به شما و به خانمتان مربوط است، همین و بس، و اساساً نباید با هر کسی درین باره صحبت کنید، زیرا همانطوری که گفتم، ممکن است رفتار آنها بیش از اینها اسباب زحمت شما را فراهم آورد.

شما به دو چیز احتیاج دارید تا خانمتان رفته رفته معالجه شود. اول به بهداشت روانی نیاز دارید. می رسید منظور چیست؟ منظورم اینست که اولاً همانطوری که گفتم دیگر با احدی درین باره مذاکره نکنید و سرزنشهای خانمتان را به عنوان يك واقعیت اجتناب ناپذیر قبول کنید، و دیگر خودتان را سرزنش کنید و نه او را و نه اینکه به کسی اجازه بدید که ازین مقوله با شما یا باخانم تان حرفی بزند و اگر کسی

بقیه در صفحه ۹۴

## فتنه چکمه پوش

نباید بولی رو که توی خیابون پیدا میکنه درسته بذاره جلو پدرش و بگه بابا هر کاری دلت میخواد بکن؟ عوض اینکه توی نصیحتش بکنی تحریکش میکنی که علیه من حرف بزنه.

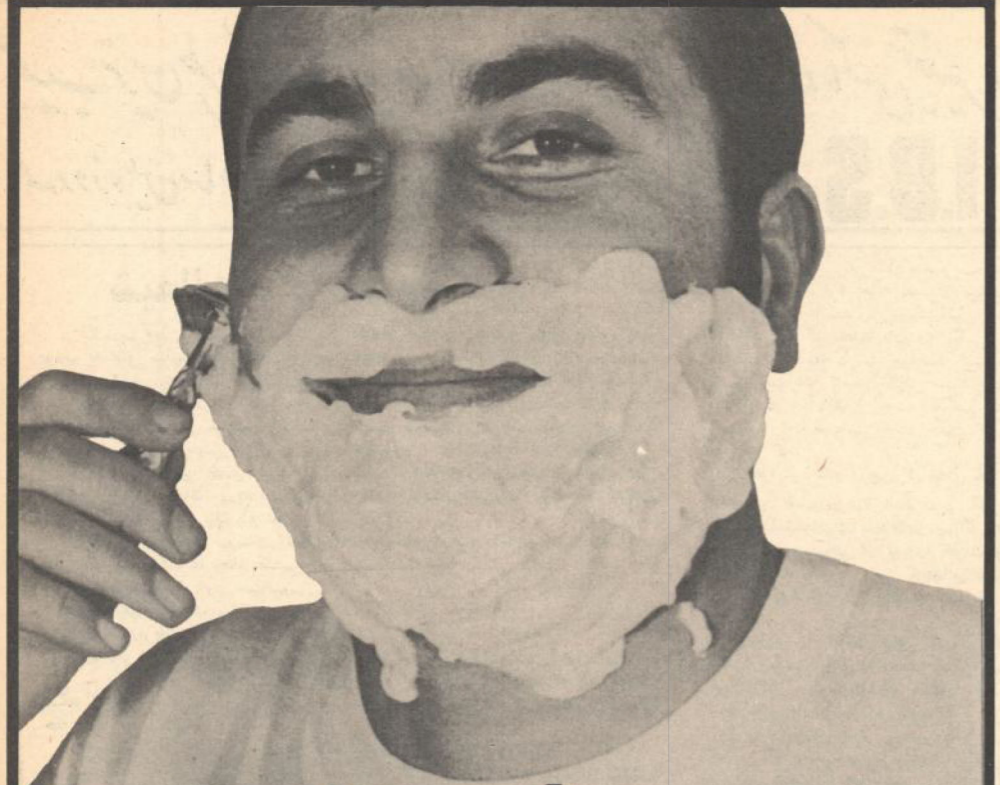
بجای (اخترخانم) فتنه گفت: نه خیر. دختر نباید بولشو به پدرش بده. البته اگه پدر خوب و مهربون و فداکار و راستگو وی کلکی بودی چشم گور میشد و حتی میرفتم توی یه اداره ماشین نویسی میکردم و خرج خونم میدادم اما چون جنت خرابه بهت نمیدم. نیگا کن. این پول. از توی خیابون، دم مغازه آغلارضا پیداش کردم اما نمیدم. همنسو میرم واسه خودم لباس میخرم. چکمه زرد میخرم و راه میرم و کفشو میکنم.

این را گفت و پاکت محتوی پول را از سیناش بیرون آورد و به حاجی نشان داد. حاجی مابشر بدین پاکت نزدیک بود سکنه کند. رنگش سرخ شد و خواست از جای برخیزد اما یا درد عارض پای او شد و یا به داشتن درد تظاهر کرد يك آخ گفت و نشست.

فتنه با زرنگی نقشه کار را کشیده بود و دست تصادف نیز باو کمک کرده و خود حاجی بحث درباره پول را آغاز کرد. او يك کتک بی علت خورد و درد کشید ولی کتک این حسن را داشت که راه پیروزی و رسیدن بهدف را برای فتنه هموار کرد. فتنه چند قدم بطرف اتاق رفت و جلو در که رسید بازگشت و گفت:

کی بشما گفت دو سه هزار تومن؟  
- دلیل شده. آغلارضا گفت.  
بعلاوه من خودم حس میزنم.  
- آغلارضا همچی حرفی نمیزنه چون خودش دید که فقط سه تا اسکناس صد تومنی نو توی پاکت بود. فقط سیصد تومن.  
- خوب. هونو بده من. من برات یه بیرهن میخرم و پنج تومن هم بخودت میدم.

(فتنه) قهقهه ای زد و جواب داد:  
- اختیار دارین بابا. اونوقتها گشت. من حالا ارزش پولو میدونم. اگه خیلی دلم سرخم ییاد فقط یه دونه صد تومنی میدم اونم چندتا شرطداره.  
- چه شرطی دیگه...؟  
- شرطش اینست که اجازه بدین من امشب با مژگان برم جشن تولد (زهره) هشاگردی سابق خودبون.  
- ههه بولهارو بده بمن بهت اجازه میدم.  
فتنه از شنیدن این جمله بی اندازه ناراحت شد. شانه اش را به چهارچوب در ورودی اتاق تکیه داد، لب خود را بدندان گرید و بدنبال مکتی گفت:  
- پس تعصب و ناموس پرستی شما به نسبت پول کمور زیاد میشه. مثلاً اگه سیصد تومنی رو که پیدا کردم بدم بشما بمن اجازه میدین برم جشن تولد دوستونم. اگه بیشتر داشته باشم و بدم لابد اجازه میدین که حتی شب هم از خونته بیرون بوم. بله؟ حاجی این جملات را ناشنیده گرفت.  
او جواب هر سؤالی را نمیداد. در پاسخ دادن محاسبه خاصی داشت. فقط به پرستشائی جواب میداد که بفتح خودش باشد. سؤالهائی که سودی برای او بوجود نییاوردند بی جواب میماندند این بار نیز او پاسخی نداد ولی دستش را دراز کرد و



# خمیر ریش پالمولیو صورترا مثل آینه صاف میکند

خمیر ریش پالمولیو همراه با مواد نرم کننده ریش در آن ریش تراشیدن را آسان کرده و صورت را نرم و صاف میکند، اگر فقط یک دفعه از خمیر ریش پالمولیو استفاده کنید هیچگاه آنرا عوض نخواهید کرد.



خاک بر سر غیرت بکن. واسه صد تومن پول داره دختره رو شب میفرسته از خونته بیرون. الهی این پولها آتش بشه و گل گل جیگرتو بسوزونه. (فتنه) معرضانة گفت:  
- مادر. این چه حرفیه مینزی. مگه من کجا میخوام برم. با مژگان میرم و سوار تاکسی میشم که زیاد توی راه نمونم. حاجی موافقت خود را اعلام داشت و صدتومان اسکناس را گرفت. فتنه از شادی سر از پا نیشناخت. برای اولین بار پدرش را شکست داده و امتیازی بزرگ کسب کرده بود. بسرعت از پله ها پایین دوید و گفت:  
- مادر. من میرم چکمه هاو از مژگان بگیرم. اونو یه جفت چکمه

# عجیب ترین طرح کلاه گیس که به صورت بینی، میسدمی، ماکسی تغییر پذیر است، برای ملاحظه همه روزه بین ساعت ۵ تا ۷ بعد از ظهر به مؤسسه گیسوی I.B.S مراجعه فرمائید تلفن ۲۲۳۹۰۰

شیطان ... بقیه از صفحه ۵۰

یک ساعت بعد ، رئیس بخش که به او افتخار لقب « خوکچه هندی » را داده بودیم به اتاق میآید «بینی عقابی» همان ساعت شب جریان را گزارش کرده عصبانی و ناراحت است . دستپاشی را بهم مینماید .  
 — وحشتناک است . واقعا وحشتناک است . علاوه بر اینکه زحمات ما را برای معالجه خودتان هدر میدیدید گرفتاری درست میکنید . تریاک قاچاق آنهم در بیمارستان . دخالت پلیس در این جریان الزام آور است . بهتر است خودتان قبل از آنکه تحت بازجویی جدی پلیس قرار بگیرید همه چیز را بگوئید . چه کسی و چطور برای شما تریاک آورده است ؟ حرف بزنید . دوستان ایرانیان که به ملاقات شما میآیند برایتان تریاک آورده اند ؟  
 خنده ام میگیرد . دوستان ایرانی مادر این ماجرا هیچ دخالتی ندارند . آنها حتی اگر میدانستند ما معاند هستیم جرئت نمیکردند با ما دوستی بکنند .  
 — حرفتان را باور نمیکنیم .  
 — باید باور کنید دکتر .  
 — پس تریاک را از کجا آورده اید .  
 چاره ای نداریم . باید دروغی بسازیم . حیف میآید مرد سیه چرده را لو بدهم .  
 — دکتر ممکن است حرف ما را باور نکند . اما حقیقت اینست که کمی تریاک هنگام آمدن به بیمارستان توی کیف دستی خودمان داشتیم . سرنگ را هم به پرستار حقه زدیم و دزدیدیم .  
 باور نکرده سرش را با تاسف تکان میدهد .  
 — شما دیوانه هستید . حشش است همین الان از بیمارستان بیرونتان بیدارم و به پلیس تحویلان بدهم . تصور نمیکند بشت میله های زندان راحت تر از اتاق بیمارستان باشد .  
 مارین خودش را لوس میکند . جلو می رود . میبرد دکتر را میبوسد . « خوکچه هندی » خودش را کنار میکند .  
 — دیدگه دیوانه نکند .  
 — دکتر شما خیلی مهربان هستید . ما را ببخشید .  
 — دیوانه ها ...  
 طول و عرض اتاق را قدم میزند . در فکر است چه بکند . تصمیم میگیرد .  
 — ناچارم نسبت به شما بیشتر سختگیری کنم .  
 سختگیری از روز بعد شروع میشود . بیمار خطرناک شناخته شده ایم . حق نداریم از اتاق خارج بشویم . هیچ کس را به اتاق ما راه نمیدهند . ملاقات با فریبون و سیروس ممنوع شد . هدیه هانی را که برای ما میفرستد به دقت جست و جو میکنند . زندگی کسل کننده و عذاب آوری پیدا کرده ایم . معلوم نیست چه موقع مرخصمان کنند . روزهای ملالت آور به کندی میگذرد . حدود پنجاه و چند روز است بتری هستیم . اینهمه توقف در یک اتاق محدود با مقررات سخت کلافه مان کرده . زندگی بر ایمنان غیر قابل تحمل شده است . باید فکر بکنیم . هیچکس به حرف ما گوش نمیدهد . تصمیم میگیریم عکس العمل نشان بدهیم . چه میتوانیم بکنیم . بعد از یک اعتراض شدید اعتصاب غذا و خواب اعلام میکنیم . اهمیت نمیدهند . مقاومت نشان میدهیم . غذا نخوردن کار آسانی است . اما نتوانید تحملش مشکل است . چاره ای نیست برای آنکه آزاد بشویم باید تحمل کنیم . شب تا صبح در اتاق قدم میزنیم . با صدای بلند صحبت میکنیم . خیر اعتصاب ما در بیمارستان بیجایه . وضع بیمارستان غیرعادی شده . تهدیدمان میکنند . جا نمیخوریم . نصیحت میکنند . گوش نمیدهیم .  
 سه روز است لب به غذا نزده ایم . دوشب نخوابیده ایم . چشمهایمان گود نشسته . رنگ به چهره نداریم . چهار کیلو وزن کم کرده ایم . « خوکچه هندی » برای حال ما نگران شده . مقامات بیمارستان را کلافه کرده ایم . نمیدانند با ما چه بکنند . تصمیم میگیرند برای آنکه از گرسنگی نمیریم یا زور سرم به ما تزریق کنند . زیر بار نمیرویم . مقاومت نشان داده ، دادو فریاد راه میاندازیم . بالاخره « خوکچه هندی » از در سازه در میآید . نرزش نشان میدهد .  
 — برای مرخص کردنتان حرف میزنم . اما خوب نیست با این حال خراب وضعی که پیدا کرده اید بیمارستان را ترک کنید .  
 — میخواهیم زودتر بکشور خودمان برگردیم .  
 — بسیار خوب . چهار روز دیگر مرخصتان میکنم . بشرط اینکه بگذارید در این مدت تقویتان کنیم . حالتان سرجا بیاید .  
 روی شرایط پیشنهادی توافق میکنیم . چهار روز دیگر از مهمان نوازی ایرانی برخوردار میشویم . انواع ویتامینها و داروهای مقوی با غذای کامل حال ما را سرجا میاورد .  
 روز پانزدهم فوریه فاتحانه بیمارستان را ترک میکنیم . سیروس در اتومبیل جلو بیمارستان انتظار ما را میکند . سوار میشویم حرکت میکنیم . حالا فقط یک فکر توی مغز ما میچرخد . زودتر به هتل برویم . بدهی خودمان را بدیهیم . گذرنامه هایمان را بگیریم برای این کار به کمک سیروس احتیاج داریم . با مهربانی دست در گردن سیروس میاندازم . او رامیوسوس .

سردرد يك معما است

گاه و بیگاه پنجره را باز کرد و اجازه داد که هوای تازه به اتاق بیاید ، این مسئله آفتدرها در مصرف سوخت اثر نخواهد کرد ، در عوض باعث خواهد شد که شما و دیگران سردرد نگیرید .

**سردرد ناشی از حالت عصبی**

بروز این نوع سردرد باعث فشار هیجانات و عواطف است ، وقتی که شدیداً به هیجان میآئیم ، وقتی به اجبار به جانی که میل نداریم میرویم و مدتی میمانیم ، وقتی سرورهای بجهها با اتومبیل و ماشین ماراخته میکنند ، مبتلابه این نوع سردرد میشود .

در ایام نوروز هم این سردرد خیلی شایع میشود ، مثلاً یکرز ما مجبور میشویم از عده زیادی دوست و آشنا و اقوام دور خود با بجههایشان پذیرائی کنیم ، در عین حال از آنها هم رودربایستی داریم ، وقتی پذیرائی طولانی شد و آنها هم فکر اعصاب ما را نکردند و بجههای خود را به سکوت و آرامش واداشتند ، خود بخود این سردرد اعراضمان میشود ، حتی اگر پنجره های اتاق هم باز باشند .

پاره ای اوقات هم ما خود به جانی دعوت میشویم که سایر مدعوین چندان جور نیستیم و آنوقت هم مجبور میشویم ساعتها متوالی بخود فشار آورده و آنها هم فکر در پایان این مجلس ، وقتی سردرد اعراضمان شد نباید تعجب بکنیم .

بعضی های بی سرو ته و به هیجان آمدن از اینکه دیگران عقیده مان را نمی پذیرند ، خود نیز باعث سردرد میشود و اتفاقاً این حالت هم بیشتر در ایام عید بدینست بدانید جلوگیری از این نوع سردرد ساده است ، وقتی شما مشاهده میکنید مهمانها با هم جور نیستند ، را محیط را عوض کنید و یا آنها را به حرکت و بازی

**بقیه از صفحه ۵۷**

**دیوان بزرگ سندی**

واگر سندی در غزل سرای چنین نام آور نبود و اثری به زیبایی و درخش بوستان و گلستان نداشت ، بی گمان ، نام او به عنوان قصیده سرای توانا در قرن هفتم باقی میماند .

**مراثی**

مرثیه های سندی هم از اشعار بسیار موثر و زیبای سندیست ، در قالب قصیده اگر چه با مراثی سرشار از احساس و اندوه خاقانی برابر نیست ، اما در نوع خود از مراثی خوب در ادب پارسیست .

**ترجیعات**

ترجیعات سندی از آثار غنسی اوست که از لحاظ شکل (نورم) مبتکرانه و ابداع آمیز است . سندی در آوردن بهجا و موثر ترجیع برآستی که کم نظیرست و پیشتر بیست معروف «بنشینم و صبر پیشگیرم» شاهکاری در زبان و ادب پارسیست .

جز اینها ، باید از «ملعات» سندی نام ببریم . «ملع» شریست ، آمیخته از دو یا سه زبان . «ملع» در شرتازی نیز رواجی داشته است . در ملعات سندی است که تسلط دوگانه او را به ادب پارسی و تازی — با مقایسه آیات پارسی و تازی و ارتباط ظریف و دقیق آنها — میتوان دریافت . از سندی قصایدی نیز به زبان عربی بهجا ماند است که به گفته

**بقیه از صفحه ۷۶**

همان کار را انجام دهد ، آب یا آب معدنی باعث میشود که بدن سوم و مومادی را که باعث سردرد شده اند رقیق کرده اند کاندک آنها را دفع کند .

اگر سردرد به علت بدی هوا و کمبود اکسیژن عارض شده باشد برای رفع آن باید اول از اتاق خارج شوید و بعد در هوای آزاد چندین بار ( دست کم پنج بار ) نفس عمیق بکشید ، این تنفس را با این طریق انجام میدهید که ابتدا مستقیم و به حالت کشیده میآیند ، بعد آهسته آهسته هوا را از بینی وارد ریه میکنید ، در این حال شکم خود را بجلو میدهید که هوای بیشتری در ریه جای بگیرد ، آفتدر باید هوا را به داخل بکشید که دیگر حتی که سانتیمتر کمکی هم ریه شما جا نداشته باشد ، بعد آهسته آهسته هوا را از دهان خود خارج میکنید ، در این موقع باید دهان کاملاً باز باشد و تا آخرین مقدار هوا را از ریه خارج کنید ، آفتدر باید به ریه خود فشار بیاورید که احساس درد کنید ، سپس حرکت را از نو تکرار کرده هوا را از بینی وارد ریه کنید ، این حرکت دست کم پنج بار باید صورت بگیرد ، بعد اندکی در هوای آزاد قدم بزنید و بعد از چند دقیقه دوباره نفس عمیق را تکرار کنید و باید تا سه بار این حرکت صورت بگیرد ، یعنی بطور کلی پانزده بار نفس عمیق کشیده باشید .

اگر سردرد شما از هوای بد و کمبود اکسیژن عارض شده باشد ، هر چه هم شدید باشد ، با این ترین سودمند از میسان خواهد رفت .

**ماساژ برای رفع سردرد**

برای سردردهائی که بر اثر فشار هیجان عصبی ایجاد شده باشد آتمی را که مبتلا به سردردش ، با این ماساژ دهید ، این ماساژ باید در پشت گردن و

غزل های سندی و دیگر آثار او (با بهره روری از شیوه های نقد تطبیقی) آسان تر میکند ، و همچنین در بررسی چگونگی تحول افکار سندی طی مراحل سه گانه عمری بسیار بکار می آید .

کدامیک از این دخترهای غزل ، شامل بهترین غزلیات سندیست ؟  
 داوری ، بسیار دشوارست : چرا که غزل های سندی ، همه در حدیست از کمال ، و در هر دفتر میتوان تعدادی از بهترین غزل های سندی رایافت ،

وانگهی ، اگر غزل های روزگار جوانی سندی سرشار از شور و حالت غزل های نیمه دوم زندگی وی ازغای عواطف و کمال بیشتری در سخن بهره ورست .

با اینهمه ، نباید چنین گمان برد که «غزل های قدیمه» و «خواتیم» از شور و حال تهیست یا «طیبات» و «بدایع» در زیبایی های کلامی و غنای عواطف دست کمی از «خواتیم» دارد .

**ادامه دارد**

**( آموزشگاه استتیک و آرایش ماهدخت )**

با امتیاز از مدارس زیبایی بین المللی اولین و تنها موسسه ای که به تهر جوانان خود بعد از گذراندن یک دوره تخصصی پوست و ماساژ دیلم استتیک بین المللی و آرایش گیسو از اداره کل آموزش حرفه ای میدهد

**نارمک — بین تلفنخانه و بیمه ، اول جوینار تلفن ۷۹۹۹۴**

**اطلاعیه**

**خانم عزیز**

**اگر مایلید پوستیتر شما تبدیل به پروک ( کلاه شود ) خواهشمند است بفروشگاههای گیسوی بلا مراجعه فرمائید**

۱ — **خیابان پهلوی بین امیراکرم و چهارراه پهلوی (شاهرضا) ، بالاتر از خانه زبان ساختمان پیروز تلفن ۶۶۱۴۶۹**

۲ — **خیابان شاه جنب سینما نیاتارا**

به او وحشت داشته‌اید مبادا صحنه‌ای که در خواب دیده‌اید عملی بشود و او بسوی نامزد سابقش باز گردد. از طرفی این خواب یک اخطار و هشدار از ضمیر باطن شما به خود شما بوده که اظهارمیداشته است بی‌جهت بدنبال این مرد نرو که او هنوز هم نامزد سابقش را دوست دارد! بااحتمال قوی، شما در رفتار و رویه‌او چیزهایی مشاهده کرده‌اید که نشان می‌دهد او هنوز نامزد سابق خود را دوست دارد، اما از آنجا که شما در آن هنگام تعبیر این خواب را ننشاندستاید، به این پیام بی‌اعتنا مانده بودید. اگر در همان زمان این خواب را برای ما مینوشتید، ما پیام درونی تان را برایتان تعبیر میکردیم و آنوقت شما دیگر به بیراهه نمیرفتید.

**دوشیزه ز. ن.**

شما از بی‌اعتنائی آن جوان ناراحت هستید، آرزو دارید او پیشقدم شده شما اظهار عشق کند، در مورد خواب کشف هم باید بگوئیم که با این توضیح مختصر و کوتاه هیچ خوابی را نمیتوان تعبیر کرد، شما باید جداگانه آن خواب را به تفصیل بنویسید و ضمناً خود را هم ذکر کنید و ارتباط و نزدیکی خود را با تقدیم کننده کشف هم ذکر کنید تا بشود آنرا بطرز صحیح تعبیر کرد.

**آقای حسن. الف. از مشهد**

این خواب قبل از آنکه پیرامون رابطه شما و اوتوضیح دهد بیشتر در اطراف خودتان بحث میکند، این خواب نشان میدهد که شما تصور میکنید دارای یک عیب و نقص روانی هستید که باعث ایجاد قوی همان حس شرم و خجالت شدید است، شما از داشتن این حس فوق‌العاده در رنج و ناراحتی هستید و بدنبال چیزی میگردید که بتواند این حس را از شما دور کند ناراحتی شما خصوصاً از این نظر است که چرا نمیتوانید با این شخص یا سایر افراد جنس مخالف صحبت و معاشرت کنید.

**آقای غلامحسین. ف. ع. از ابوظبی**

این خواب بخوبی نشان میدهد همانطور که خودتان اظهار داشته‌اید هنوز هم سخت باو علاقه‌مندید.

**آیا کمرو و خجالتی ... بقیه از صفحه ۳۱**

— و مهمتر از همه اینکه شخص کمرو و هیچوقت خودش نیست و او هیچگاه نمیتوانست با شخصیت واقعی‌اش توافق و همراهی داشته باشد. از شدت ترس که از خود و دیگران دارد نمیداند چگونه رفتار کند و همیشه یک توشش و تردید واضح و آشکار در اعمالش دیده میشود.

کمروئی سن و سال مشخصی ندارد و همانقدر که ممکن است یک دختر جوان سیزده یا چهارده سال بآن مبتلا شود یک خانم چهل ساله هم دچارش میگردد. در این میان تنها عکس العملها تفاوت میکنند. دختران و زنان جوان در چنین مواقع دچار لرزش دست میگردد، کلمات را مقطع به زبان میآورند. در موقع حرف زدن دچار فراموشی میشوند و وقتی از آنها سؤال میکنند، قرمز میشوند. اما یک خانم مسن تر، با کمروئی خوشسازش میکند و کوشش دارد که با گوشه‌گیری و خارج شدن از خانه، کمروئی کم کند.

# عجیب ترین طرح کلاه گیس که به صورت مینی، میدی، ماکسی تغییر پذیر است، برای ملاحظه همه روزه بین ساعت ۵ تا ۷ بعد از ظهر به مؤسسه گیسوی I.B.S مراجعه فرمائید تلفن ۲۲۳۹۰۰

منتها شما باطنا فکر میکنید در راه رسیدن شما باو و ازدواج مجدد باوی مشکلات و گرفتاریهایی هست که باین آسانی مرتفع نمیشود، ما حدس میزنیم این مشکلات همان ناسازگاری بین او و افراد خانواده شما باشد، در هر حال این خود شما هستید که باید مشکلات را رفع کرده تصمیم جدی اتخاذ کنید.

**آقای ج. ع. از یزد**

نامه مفضل شما رسید و هر دو خواب طولانی شما بدقت مورد مطالعه قرار گرفت. هر دو این خوابها معرف وجود دو حس و میل متضاد در وجود شماست، بدینمعنی که اولاً نشان میدهد شما بستگی شدیدی به برادران دارید و میل دارید هر طور شده در کنار او و تردیاش زندگی کنید. از طرف دیگر یک میل شدید دارید که به اصفهان بروید و در آنجا زندگی کنید ( چون وضع زندگی تان در آنجا بهتر بوده است ) و چون جمع این دو میل امکان ندارد، یعنی هم نمیشود به اصفهان بروید و هم نزدیک برادران در یزد زندگی کنید، اینسکه در حال حاضر انتخاب یکی از این راهها شما را به تردید انداخته است، اما نکته جالب آنکه در باطن خویش میل دارید نزد برادر باقی بمانید و بخاطر او از رفتن به اصفهان صرف نظر کنید. این چیز است که شما خود در بیداری از آن بی خبرید و بهمین علت هم هنوز تصمیم قطعی در این زمینه نگرفته‌اید.

**آقای مصطفی آدمی**

از قرار معلوم شما بنازگی دست بکاری زده‌اید یا تغییری در زندگی و شغل خود ایجاد کرده‌اید و اکنون بیم آن دارید که مبادا این تغییر یا این کار و هدف تازه بجائی که میل دارید منتهی نشود و برایتان شکست بار آورد.

**دوشیزه م. ت. از تهران**

شما آرزو دارید که آن شخص خودش پیشقدم شده و شما اظهار عشق کند، ضمناً زیاد هم از این خواب ناراحت نباشید و به آن فکر نکنید.

**دوشیزه امضاء محفوظ از همدان**

خوابهای مکرر شما در این زمینه دلیل آنسکه دردت بگریید.

دور شود. خوب حرف زدن و شنونده خوب بودن هم شما کمک میکند که لحظات مشکل برخورد با دیگران را بآرامی بپایان برسانید. «خانم شانو» که مدیره مدرسه مانگنی در پاریس است چهار دستور العمل ساده و جالب دارد که به ناگردن های خود توصیه میکند تا برای غلبه کردن بر کمروئی خود همیشه آنها را بکار بیاورند. شامهم امتحان کنید، امیدواریم نتیجه خوبی بگیریید: — وقتی وارد یک مجلس می — شوید یابہ یکی از اماکن عمومی میروید برای اینکه لحظه دشوار اول را آسانی بگذرانید سعی کنید دستکش خود را خیلی بآرامی از دستهایتان درآورید و توجه خود را چند لحظه باینکسار معطوف کنید. اگر دستکش دردست ندارید کفشان را باز کنید و بدنبال یک شئ نامعلوم بگردید. بعد از اینکه احساس کردید محیط اطراف کمی برایتان مانوس شده است آرام خواهید شد. — اگر در محلی منتظر کسی هستید، روزنامه بخوانید یا کتابی

## از تو بیزارم ... بقیه از صفحه ۴۶

عیوب او را بازگفتیم و تشریح کردم. در نتیجه دادگاه حکم عدم امکان سازش را صادر کرد و هفته بعد از هم جدا شدیم. وقتی طلاق گرفتم با خوشحالی زانداوصفی به دیدار سینا شتافتم. اعتماد داشتم که او از شنیدن خبر طلاق خوشحال میشود و مرا با آغوش باز میپذیرد ولی... آه، چه بگویم. او حتی از ملاقات با من خودداری کرد و مخفی شد و به خواهرش برای من پیغام فرستاد که «دیگر بدیدن من تیا و مزاحم کار وزندگی من نشو».

اکنون من با شرایط موجود در خانه پدرم هستم و هنوز امید دارم که سینا تغییر عقیده بدهد و سراغ من بیاید و بسوی من بشتاید و ما باهم ازدواج کنیم. از شما خواهش می‌کنم سرگذشت مسرا بنویسید شاید سینا دلش بحال تنهایی بی‌هدمی من نبوزد و برویم لبخند بزنیم و دستم را بگیرد.

۳

### گوینده، سینا بیست و هشت ساله. کمک مهندس

برای اولین بار تصمیم گرفتم با سومین قهرمان ماجرا نیز ملاقات کنم. نثانی (سینا) را از (زری) گرفتم او در یکی از کارخانه های اطراف تهران کار میکند. خانم رئیس دبیرخانه مجله باو تلفن کرد. عنذخواست و گفته بود که چون زیاد کار دارم و نمیتوانم مرخصی بگیرم از حضور در دفتر مجله معذوم اما حاضر ب سؤال های شما جواب بدهم. خودم باو تلفن کردم. از حرف زدن بامم ابراز خوشحالی کرد، اما مجدداً عنذخواست

### روی من سیاه ... بقیه از صفحه ۴۰

چراغ خونه ما خاموش بشه. راضی نشین.. آفتدر مائثر شه بودم که لبه تخت نشتم و دریک حالت بحرانی روحی گفتم: برو بگو ناصر بیاد پیش من. برو همین الان بفرستش بیاد. من عیرم حووم وقتی او مالم بیرون میخوام اینجا باشه و منو ببینه که باش روی من زیر چراغهای فلورسنت و پروژکتورها فرق دارم. وقتی از حمام بیرون آمدم (ناصر) آنجا بود. مرا دید. از حمام بیرون آمدم. بدون تواله. در روشنائی آفتاب روز، اما او راستی عاشق بود زیرا مثل بنده برده‌ای که مالک و مولای خود را برستش کند پیش پای من بزمین افتاده و پنجه‌های را بوسید و گریه‌کنان گفت: — دوست دارم افسانه. دوست دارم هرچی باشی بازم میخواستم. نشتم و با او شرط کردم و گفتم: — اولاً من رسماً زنت نمیشم. همینطوری حاضریم یکسال باهات زندگی کنم اگر ازت خوشم اوید و همون بودی که من میخواستم عقدت میشم. رسماً ازدواج می‌کنیم درغیر اینصورت تورو میذارم و دوباره برمیگردم به کاباره. ثانیاً هرچی داری باید در اختیار من باشی. هسه موسیقی و نه هیاهوی کف زدن تماشاگران و نه گل و بول ریختن و نه عربده کشیدن بازم هم شد و دستهای مرا بوسید



POUR UN HOMME

CARON Paris LES PLUS BELLES LAVANDES



تخصصیت و مقام همسرا است نام ادوکلن پورا شتم با مردانی





اگر درد نیاوردی رادوست دارید

# باو تاباک اورژینال

هدیه کنید



رایحه دل انگیز محصولات تاباک

اورژینال استثنائی است

آدوکلن تاباک

خمیرویش تاباک

لوسیون بعد از اصلاح تاباک

## روی من سیاه...

مستان و قربان صدقه رفتن و بوسه فرستادن و با التماس و تقدیم هدایا و پول وعده ملاقات گرفتن. من همه این کارها، همه این چیزها عادت داشتم درحالیکه به یک زن خانه دار مبدل شده بودم. صبح ساعت هشت از خواب بیدار میشدم. تا ظهر در خانه می‌نویسیدم. شب همراه (ناصر) به گردش می‌رفتم و چند گیلاس بیشتر مشروب نمی‌نوشیدم و بخانه بازمی‌گشتم و ساعت ده شب میخوابیدم.

چندی باین منوال گذشت. خواهر (ناصر) مثل یک خدمتکار برای من کار میکرد. حتی کثیف‌ترین لباسهای مسرا می‌پوشید. حتی وقتی به مشغول احتیاج داشتم لخت میشدم و روی تخت میخوابیدم و او مرا ماساژ میداد. شب‌بساط میخوارگی من و ناصر را فراهم میکرد و خودش باطاق مجاور میرفت و حستی پشت در اتاق میخوابید که تا من گفتم آب، گفتم نم پانی، گفتم مشروب از جای بجهد و هر چه میخواهم آماده و تقدیم کند.

شها او پشت در اطاق ما میخوابید و من که به بی‌پروائی عادت داشتم جورانه با ناصر عشق‌بازی میکردم و رشت‌تریس کلمات را بر زبانم می‌آوردم. سخنانی که مردان شوهران زندگی گذشته من میگفتند. و انتظار داشتم بنا بعبادت از زبان ناصر بشنوم و او چون نمیگفت خودم بصدای بلند تکرار میکردم و مستانه غریبه میکشیدم و میخندیدم.

وای بر من که در این مدت چه‌چه‌ها گفتم و چه‌چه‌ها کردم اما بقول خود وفادار بودم و به ناصر خیانت نورزیدم. ناصر نیز طبق قولی که داده بود هر چه درآمد و حقوق داشت بمن میسپرد و فقط روزی پانزده تومان پول توجیبی می‌گرفت.

سه‌چهار ماه گذشت. اواسط اردیبهشت ماه بود که من یک مهمانی دادم و تعدادی از رقاصه‌ها و زنان بدکاره و دوستان سابق خودم را دعوت کردم. البته نه بشام بلکه یک‌عصرانه و چای اما برای پذیرائی از آنها گرانترین شیرینی‌ها و بهترین شکلات‌ها را خریدم. بخاطر دارم که از چند روز قبل یکی از معروفترین شیرینی فروشها سفارش دادم و مبلغی بیش از چهارصد تومان فقط بپای شیرینی و شکلات پرداخت.

دوستانم آمدند. خوردند. خندیدند، مرا مورد استهزا قرار دادند و رفتند. من آنها را تا دم در بدرقه کردم بی‌آنکه حرف‌هایشان در من اثری نهاده باشد. کم‌کم داشت از ناصر خوشم می‌آمد و باین فکر افتاده بودم که دست از اعمال زشت سابق بکنم و زندگی شرافتمندانه‌ای را با او شروع کنم و صاحب فرزند شوم. آه که چقدر دلم میخواست مادر شوم. و پسر یا دختر کوچکی مرا مامان صدا کند. راستی این چه شیرین و غرور آفرین است. دریغ آن‌ها که این سعادت را دارانند قدرش را نمیدانند و زیبایی مثل من باید ببینند و آه‌بکشند. و حسرت بخورند ولی بروی خود نیاورند. و بدروغ رضامندانه لبخند بزنند. لعنت بر ما. تقرین بر ما...

دوستانم را بدرقه کردم و باتاق بازگشتم اما همین که وارد شدم مشاهده کردم که (رضا) پسر بچه پنجاه‌ساله خواهر (ناصر) کنار میز وسط سالن ایستاده و یک‌سخت شکلات در دست و شاید چندتایی در دهان دارد. بدیدن این منظره خونم جوش آمد. حال جنون یافته و دیوانه‌وار بطرف بچه بیگناه حمله بردم و موج دستش را گرفتم و شکلاتها را که له شده بود از میان

انگشتان کوچک و ظریفش بیرون کشیدم و یک سیلی سخت بگوش زدم و گفتم: - پدر سوخته بی‌شرف سگ پدر. چرا شکلات کیلویی شصت تو من را خوردی. کوفت بشه. تورو چه به شکلات کیلویی شصت تو منی.

بچه عقب رفت و سرش بدیوار خورد و نقش زمین شد و صدای گریه‌اش برخاست. من هنوز فحش میدادم و می‌فریدم که ناگاه خواهر ناصر دوان‌دوان خود را باتاق رسانید و (رضا) را بغل زد و بوسید و نوازش کرد و با رنگی که مثل گچ سفید شده بود پرسید:

- چی شد. چرا بچه خورد زمین. من باهمان لحن تلخ گفتم: - پدرسگ بی‌شعور اومده بود شکلات هارو چنگ زده و ورداشته بود. با صدائی که می‌لرزید و گوئی از بین چاه شنیده میشد گفتم: - خانم. شاهم اونو زدن؟

گریه و گفتم: - پس نازش کردم. یک کشیده بیش زدم که بره لای دست پدرش. تا این جمله را گفتم حسال او تغییر یافت. کمی فکر کرد. با دیدگانی که چون چشم بلنگ وحشت‌انگیز شده بود بمن نگریست و گفت:

- آفرین. مرحبا. آفرین به رحم و انصاف. پنجاهه که من دارم مثل کلکت برات خدمت میکنم. اونوقت تو اونقدر محبت نداری که بذاری این بچه چندتا شکلات مال پدرشو بخوره.

حالا نوبت من بود که تغییر حال بدهم. دلم چون پاره سنگی که در برکه آب راکد بیندازند فرو افتاد و صدائی در سینه‌ام ایجاد کرد و رنگم احتمالا مثل گچ سفید شد و با لکنت زبان پرسیدم: - مال پدرش؟ مگه تو تکفتمی رضا بچه خودته.

- چرا. حالام می‌گم.

- پس چرا میگی مال پدرش..

- برای اینکه (ناصر) شوهر منه. اینم پسر هردوی ماست. من زن ناصر هستم. وقتی فهمیدم ناصر عاشق تو شده برای اینکه این عشق کثیف را از بین ببرم. برای اینکه بهش ثابت کنم که شما زنهای بدکاره هرگز نجیب و سربراه و خانه دار نمیشین. برای اینکه بهش بفهمونم شماها لیاقت زندگی شرافتمندانه‌رو ندارین اومدم خودمو خواهرش معرفی کردم و تورو آوردم توی این‌خونه. پنجاه هم صبر کردم. خداروشکر می‌کنم که بالاخره به هدف خودم رسیدم. هم ناصر از توسیر شد و به پیش بینی من رسید و هم تو خودت بی لیاقتی خودتو نشون دادی.

وای بر من. سرم داغ شد. عرق مرگ بر تنم نشست. خرد شدم. دیگر نه غروری داشتم و نه شخصیتی. اگر شخصیت نداشتم لاف‌لاقی با غروربان خانه آمده بودم ولی ناگاه همه چیز دود شد و باسما رفت و محو و نابود گردید. ابتدا بغض گلویم را گرفت و بعد بگریه افتادم و دوان دوان بطرف اتاق خواب رفتم. با گریه و ناله جامه‌دانی را بستم، لباسهایم را جمع کردم و رفتم...

اکنون که این ماجرا را برای شما نقل میکنم مدت‌ها از آن تاریخ میگذرد. از ناصر و همسرش و رضایی‌خیر نیستم. گاهی زن و شوهر به کاربرد می‌آیند و رقص‌مرا

# اعتماد بنفوس در تهااس نزدیک

اهمیت نفس مطبوع و دهان خوشبو هنگام تماس نزدیک با مردم معلوم میشود در چنان موقعیتی است که ارزش بی نظیر خمیر دندان کلگیت آشکار میشود. فراموش نکنید که شستشوی دهان با خمیر دندان کلگیت با گاردل دهان را خوشبو و نفس را مطبوع میکند.



کلگیت با گاردل از فساد دندان جلوگیری کرده و بشما اعتماد بنفوس میبخشد.



## آیا میدانید چگونه... بقیه از صفحه ۲۱

بازمیکند، بدون توجه، به احساسات همسر خود لطمه میزند. البته در این میان زن هم قابل سرزنش است، چون وقت مناسبی را برای گفت و گو انتخاب نکرده‌است. بنابراین در این مورد بخصوص هم باید موقعیت زن و شوهر طوری باشد که سخنان زیادی و بی‌بهره حساب نیایند تا سرسری انگشته شوند و در ضمن وقت مناسب نیز انتخاب گردد تا شنیدن سخنان، فهمیدن و اندیشیدن در مورد آنها را بدنبال داشته باشد. بعد از چند سال ازدواج یک زن و

می‌بینند اما دیگر گل روی سن نمی‌ریزند. دیگر هیچکس برای من پول و گل برتاب نمیکنند زیرا رقاصه‌ای شکسته و پژمرده شده‌ام والکل و شب زنده‌داری زیبایی‌و طراوتم را از بین برده‌است اما آنها. آنها زن و شوهر خوشبختی هستند و پسرشان رضابزرگ شده و دختری نیز بدنیسا آورده‌اند که نامش را افسانه گذاشته‌اند. افسانه. منتهای بین من و او خیلی فرق هست. من افسانه‌ای هستم که بزودی در گمنامی و بدنامی می‌میرم و افسانه‌ای است که در آینده دختری زیبا و خوشبخت میشود و میتواند مانند مادرش مردی را باسعادت و نیکبختی برساند.

# گیسوکی I.B.S با قیاط ما بیا نه نقطه ۲۵ تومان جنب سینما انپا پیر تلفن - ۶۲۳۹۰۰

## غذای فوری جدید راپینسون برای تنوع تغذیه کودکان



۱۲ نوع غذای فوری راپینسون رشد کامل و تغذیه کودکان و نوزادان شمارا تأمین میکند. هر جعبه برای ۶ تا ۳ مرتبه مصرف بر حسب سن تهیه شده است. انواع غذاهای راپینسون تهیه شده از مواد غذایی طبیعی موز - انواع گوشت - حبوبات - سبزیجات - شکلات - کلابی - برنج - مواد استخوانی - بصورت پودر با بو و مزه مطبوع اصلی از کلبه داروخانه های معتبر و سوپر مارکت ها تهیه فرمائید. نماینده انصاری، تجارخانه عزیز عزیزی خیابان لاله زار تلفن ۳۰۲۷۲۸  
**ROBINSON'S INSTANT BABY FOODS**

### بچه را آزاد بگذارید ... بقیه از صفحه ۲۸

دخالت کنند و گاهی جمله ای بر زبان بیاورند، منظور اصلی آنستکه نشان دهند درآوردن مراقب او هستند و او نباید تنبلی توقع دارد. ششدهام مخصوصا در مورد تکلیف شب سختگیری میکند، معلوم است که اعمال خیلی باید کار انجام دهد. اگر بچه شما در اجرای تکلیف کند و تنبلی است، هرگز با کلمات نیشدارو تند او را نرنجانید، هرگز جملاتی نظیر جملات زیر بر زبان نیاورید: - تو از حالا بعد باید هر روز، نیماست در دیکته و انشاء تمرین کنی، اگر در این درس قوی نشوی از پول توجیبی و تمناهای تلویزیون خبری نیست. - گوش کن بچه جون، من دیکته خسته شدم بکنه راجع به تکلیف مدرسه با تو حرف زدم، پدرت که امروز آمد تکلیف تورو روشن خواهد کرد، ما نمیخواهیم درفایلمان یک آدم بیسواد داشته باشیم. پاره ای از والدین وظیفه خود می دانند که درمورد تکلیف مدرسه بچه

میکند که در استقلال و حس قدرت گرایی وی دخالت شده است، و آنوقت کودک ناچار است که برای حفظ این استقلال و قدرت فردی تمعدا در اجرای تکالیف قصور کند، زیرا بطور غریزی کودک احساس میکند که استقلال و قدرت فردیش مهمتر از تکالیف مدرسه است. زمانی کودکی نامتعادل در این زمینه بن گفت: - پدر و مادرم نمیتوانند مرا از تلویزیون و پول توجیبی محروم کنند، اما گرفتن نمره بد در مدرسه در دست منست و این یکی را هرگز نمیتوانند از من بگیرند!

اگر کودک شما در درسی ضعیف بود و لازم شد که برایش در آن درس معلم خصوصی بگیرید هرگز خودتان این کار را انجام ندهید، حتی اگر در آن رشته متخصص باشید، بهتر است برای این کار یک معلم خصوصی بگیرید، زیرا اگر خودتان با او درس بدهید، با آنکه ممکنست او را تقویت کنید، این کار از طرف او به عنوان دخالت شما در تکالیفش تلقی خواهد شد و باز از حس استقلالش خواهد کاست.

### دروس موسیقی و نقاشی

پاره ای از والدین، گذشته از تکالیف مدرسه برای بچه خود زمینه فراگیری موسیقی و نقاشی و غیره فراهم می کنند، این کار بسیار بجائی است البته اگر به روش صحیح اجرا شود. بسیاری پدران یا مادرانی که هنوز کودکان به دنیا نیامده، تصمیم میگیرند او را موسیقی دان کنند و از ابتدا حتی معلمش را نیز در نظر میگیرند! موسیقی یا نقاشی یا هر هنر دیگر هنگامی وسائلی برای کودک باید میسر شود که او برآستی ذوق آنرا داشته باشد. اگر کودک شما ذوق موسیقی نداشت سعی نکنید حتما او را موسیقیدان کنید. زیرا محققا هم شما و هم او به بیراهه خواهید رفت.

درمواردی هم که کودک ذوق موسیقی داشت و دروس آنرا شروع کرد باز هم پاره ای اوقات این نغمه از طرف او ساز میشود: - من دیگر نمیخواهم به تیرین ادامه دهم! در برابر چنین احساسی هرگز درستی نکنید، زیرا هیچکس را نمیتوان به اجبار در کار هنری پیش براند، بطور کلی هرگز زحماتی را که در این راه میکشید و پولی را که خرج میکنید به رخصت نکنید، چون اثر معکوس دارد. در این گونه مواقع باید یک جلسه سه نفری توسط شما و او و معلمش تشکیل شود و پیرامون این عدم تمایل او بحث بعمل آید. قرار بگذارید هر وقت که او میلی به اجرای تمرین نداشت، دست از آن کار بردارد، منتها یک روز قبل خبر کند که معلمش بیهوده حاضر نشود، اخبار به معلم باید از طرف خود او صورت گیرد، شما، او باید بدانند که این کار جزو مسؤولیتهای خود اوست. درانتخاب معلم موسیقی یا نقاشی باید

پاره ای اوقات بهتر است برای جلوگیری از اتلاف ناگهانی پول توجیبی، این پول را در ظرف دو یا سه بار در هفته به بچه داد تا بتواند باصلاح آنرا تلف سازد. فراموش نکنید که هرگز نباید در مواقع خشم و عصبانیت، یا هنگامی که او کار خلافی مرتکب شده، این پول را از وی دریغ کنید، بهمین ترتیب در مواقعی هم که کار خوبی انجام میدهد و احتیاج به تشویق دارد نباید میزان آنرا افزایش دهید، پول توجیبی مانند حقوق کودک است که باید بطور مرتب به دستش برسد. ممکنست شما از من سؤال کنید که یک پول تو جیبی عادلانه و منصفانه چه میزان باید باشد؟

راستش من پاسخ صریحی در این زمینه ندارم، این پول بسته به جا و مکان و سن کودک و وضع خانواده فرق میکند. بطور کلی شما فقط یک اصل را در این زمینه بخاطر بسازید: پول توجیبی کودک باید مطابق با بودجه خانوادگی شما باشد. در این مورد هرگز معیار همسایه ها، همکاران و دوستان او را در نظر نگیرید، این پول باید آن اندازه باشد که پرداختش شما را تحت فشار قرار ندهد. اگر کودک در مورد قلت و ناچیزی آن شکایت کرد یا لحنی بسیار سمیانه و بسیار دوستانه (و با تسم) با شما خواهد گفت: - عزیزم، من دلم میخواستم خیلی بیش از اینها بتو پول توجیبی میدادم، اما مگر نمیدانی که درآمد من و بودجه خانوادگی ما محدود است؟

### پول توجیبی

در عصر حاضر باید همانطور که برای بچه لباس و غذا و مسکن فراهم میکنید پول توجیبی معنی هم باو بدهید او عضوی از خانواده شماست و برای خود خرجاتی دارد. این پول توجیبی نباید به عنوان رفتار خوب یا اجرای کارهای منزل باو پرداخته شود، این پول گذشته از آنکه خرجی گوناگون بچه را تأمین میکند وسیله ایست که او را با پول و طرز خرج کردن آن آشنا میسازد و در نتیجه باز هم در استحکام و ایجاد حس مسؤولیت کودک کمک میکند، با این ترتیب اگر شما در مسئله شیوه خرج کردن این پول بیش از اندازه دخالت کنید منظور اصلی هدف از بین میرود. این پول باید برای خرید اسباب بازی، نوشت افزار، خوراکی های ساده بصرف برسد. و این مطلب را میتوانید بطور کلی برای کودک تشریح کنید.

### دوستان و همبازیهای کودک

از نظر ثوری ما میخواهیم که کودک و نوجوان، خودش دوستان خویش را انتخاب کند، زیرا او در این مورد آزاد است و این امر به تربیت و رشد او کمک میکند. در این احوال پاره ای اوقات مشاهده میشود که کودک دوستانی را به منزل میآورد که از نظر ما نامرتب، کثیف و ناشایسته هستند، حتی در این مورد هم باز باید تأمل کرد. اگر برآستی از نظر رفتار و تربیت، این دوستان کودک ما بچه های ناشایسته ای بودند، آنوقت باید دخالت کرد و مسئله را تذکر داد، در غیر اینصورت بگذارید با این دوستان خوش باشد. اصولا بیائید بررسی کنیم و ببینیم دوست مناسب

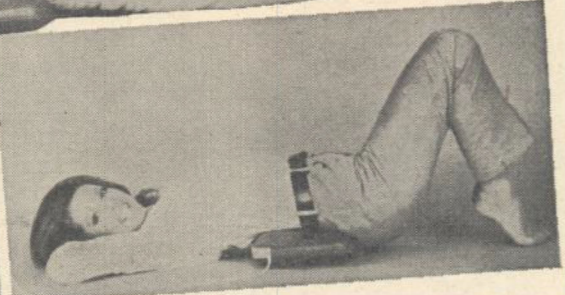
### بالش برقی ماساژ

## تاکنون چنین دستگاه راحتی و کاملی برای لاغری اختراع نشده

# مارلن

MARLEN

این آخرین و جدیدترین اختراع برای لاغریست.



شما بدون اینکه رژیم غذایی، دارویی برای لاغری داشته باشید با بالش برقی ماساژ مارلن میتوانید خود را لاغر و متناسب کنید.

برای لاغر کردن و سفتی عضلات بالش مارلن را روی پهلو، شکم، باسن و یا صورت زیر چانه قرار دهید. پس از مدتی کوتاه بطور محسوس از تناسب اندام و صورت خود راضی خواهید شد.

# قصر آئینه

دراگ استور تخت جمشید تلفن: ۶۶۷۸۲۳ - ۶۶۸۱۰۱

نیازمند دوستانی هستند که رگ و صریح باشند، کودکان اتکائی به پدر و مادر باید یا کودکانی معاشرت کنند که با اراده و متکی به نفس باشند. کودک ترسو حتما باید دوستان شجاع انتخاب کند، کودک حساس باید دوست متعادل و آرام و نیرومند انتخاب کند، کودک خیالی باید با کودکان معاشرتی و امر و مزه معاشرت کند. اگر کودک شما ذاتا پرخاشگر و خرابکار است برایش دوستانی انتخاب کنید که در عین نیرومندی متعادل و مودب باشند. با این ترتیب کودکان شما باید دوستانی انتخاب کنند که شخصیت و رفتارشان مشابه رفتار و شخصیت کودک شما باشد، یک کودک ترسو و خجالتی اگر با کودکان خجالتی دیگر معاشرت کند ترسش بیشتر

# گیسوکی LBS با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن - ۶۲۳۹۰۰

برای رفاه حال اهالی محترم خیابان پهلوی و شمیرانات شعبه خشکشویی لرد در فروروشگاه بزرگ ایران خیابان پهلوی مقابل تلویزیون ملی افتتاح گردید.

**قازه‌های مد**  
از پاریس و لندن  
برای تابستان  
در گالری استار

مجید گرم و خانواده‌گی  
جوهر کباب حاتم  
پوی پزیرانی از شادروستان شانا داده است

جادو پوی تلفن - ۸۹۲۲۸۱  
۸۹۲۲۸۲-۸۹۲۲۸۳

گالری استار همزمان با بزرگترین مزین های اروپا پارچه های جدید فصل را در اختیار مشتریان خود میگذارد. صمیمانه تقاضا دارد از این مجموعه زیبا دیدن فرمائید. خیابان پهلوی بالاتر از چهارراه تخت جمشید شماره ۱۵۱ تلفن ۴۳۷۱۷

**بچه را آزاد بگذارید ...**

خواهد شد ، همینطور است در مورد يك كودك پرخاشك و خرابكار ، با يك كودك خيالباف و حساس . شما بايد دودورو بطور غيرمنتقم كودك را در اين زمينه راهنمائي كنيد ، اما بگذاريد انتخاب نهايي باخودش باشد . ( ميدانم كار مشكلي است! ولي هيمنت كه هست ) .

**مسئله حيوانات خانگي**

وقتي كه يك كودك شما قول ميدهد از سگ يا گربه يا خرگوش يا بره يا هر چيز ديگر ، خوب پرستاري كند و مالك آن باشد ، او شما نيت خوب و صادق خود را نشان داده ، اما اين نيت خوب و صادق حتما دليل آن نيست كه وي توانائي اجرائي آنرا هم داشته باشد . بازي با حيوان خانگي براي كودك لازم و سودمند است ، ولي راستش كمتر

## شخصیت بچه نشش ساله

علائمی است از نوع درجه دوم، مستلزم بذل دقت و تفکر به معنای واقعی و يك قسم كار دائم تجزيه و تركيب است كه با توجه به خواندن و نوشتن بچه های شش ساله ، می بینیم كه چه خوب ناراضی های قوی ذهنی بچه را نشان میدهند.

با همه آنچه گفته شد ، بچه شش ساله را فقط نمیتوان از نقطه نظر درجه هوشش در نظر گرفت . بسیاری از روانشناسان آنچنان در مسائل مربوط به این موضوع كه بچه فرمان و مكان وقانون و علت و معلول را تشخیص نمیدهد ، شرفه شدند كه دیگر به مساله مهمتری كه همان وجود يك بحران عمیق شخصیت است در بچه ها توجه ندارند ، علاوه بر شرفت های هوشی همواره یادگرفتنی ها و بحران های كم و بیش عمیق شخصیت و عواطف بچه قرین است . اتفاقا چنین به نظر میرسد كه بچه شش ساله قبل از اینکه وارد مدرسه ابتدائی شود این دوره طولانی را كه تقریباً میتوان گفت از لحاظ بچه يك دوران نسبتاً آرام هیجانات روانی است بگذراند ، مرحله ای را كه لاقول در تمدن كوتنی ما با اختلالات عاطفی و شخصیتی توأم است . «گزل» روانشناس معروف كه در مورد بچه های خود معلومات دامنه داری كرده است بحران مزبور را كه در شخصیت بچه های شش ساله روی میدهد ، بخوبی توصیف كرده است ، اما میگوید كه این بچه ها پس از يك دوره آرامش و نرمی و بی شرفت تدریجی كه از سه سالگی تا پنج سال و نیمگی ادامه دارد ، يك دفعه دچار يك اختلال و بحران شخصیتی می- شوند.

بچه ها در حوالی شش سالگی زود عصبانی می شوند و در واقع قادر نیستند جلوی احساسات خودشان را بگیرند . چنانكه در همه اوضاع و احوال بحرانی مشاهده میشود كه بچه ها در این موقع نسبت به وضع جسمی و روابط خود با محیط حساس می شوند . دلشان میخواهد كه از حرركات خود نیز در بیان احساساتشان كمك بگیرند . با ابراز حرركات عضلانی شدید و حتی گریه ها و خنده ها ، افكار و شادی های بزرگ و كوچك خویش را بیان میکنند . به عبارت دیگر ، موج هیجانی عاطفی ، قدرت او را در ضبط و ربط رفتارها در هم می شكند . فعالیتش لجام گسیخته است . كارهای زیادی را شروع می كند ، ولیكن كمتر آنها را به انجام می- رساند.

«گزل» همچنان میگوید كه بچه های شش ساله در برابر بیچیدگی روابط محیط تازه به همان اندازه در ابراز عكس العمل دچار زحمت میشوند كه يك بچه دوساله مثلا در موقع بردن قاشق غذا به دهن. بچه شش ساله پرخاشك است ، قدرت طلب و لجباز است ، از طرفی میخواهد شخصیتی مثل بچه های كوچكتر لجباز و بی منطقی و عدم انضباط از خود نشان میدهد. بچه را هیچگاه نباید به عنوان

بچه ده بیست روز به عید نوروز باقی مانده بود كه يكروز مردی چهل و چند ساله قوی هیکل درشت استخوان با يك اتومبیل گرایه ای بدرخانه ما آمد. پدرم وقتی او را دید خیلی بگرمی خوش و بش كرد و خطاب بمن و مادرم گفت:

— خود چیزهایی رو كه لازم داریم جمع كنیم . میخواهیم سه روزه بریم رشت و برگردیم .

بشنیدم این جمله گوئی دنیا را بر سر من گرفتند . وای بر من . دكتر را چكتم ؟ نه من قدرت داشتم يكروز دور از او زندگی كنم و نه دكتر ميتوانست دوری مرا حتی برای چند ساعت تحمل كند . حتی روزها وقتی برای صرف ناهار بخانه میرفتم او حال دیوانگان را می یافت . چون بر میگشتم میدیدم كه از شدت ناراحتی یا چیزی را شكسته و یا دستش را بریده و یا اشتباهی كاغذ و ورقه مهمی را پاره كرده است . بهمین علت غالباً ملتسانه از من میخواست كه ناهار با او بخورم و من هم می پذیرفتم و بعد بیانه ای مینویشتم و با توضیحی مادرم را راضی می كردم .

آن مرد صاحب اتومبیل گرایه ای (خداداد) نام داشت . همه آماده شدند كه بطرف رشت حرکت كنیم اما مسن نمیتوانستم دكتر را بگذارم و همراه آنها بروم و در عين حال نمیتوانستم برخلاف میل پدرم كاری بكنم زیرا هم باو داشتم

# پودر كارن پاریس CARON



بسمراه پودرزین  
و پوشش مخصوص

لطیف ترین پودری است كه در جهان سراغ دارید

## بازمستان رفت

يك بوسه نقاشی شده است . رفتیم اما من اندهگین و افسرده بودم . از همه بدم آمده بود و بیشتر از (خداداد) نفرت داشتم زیرا طرز خاصی بمن نگاه میکرد ، لیخنه میزد و گاهی شوخیهایی میکرد كه تناسب نداشت. نه با من و نه با خود او ، و من نمیدانستم چرا پدر و مادرم كه در اتومبیل حضور داشتند حرفی نمیزدند و چیزی نمیگفتند و باو تذکر نمیدادند كه با من شوخی نكند. به رشت رسیدیم و به خانه (خداداد) رفتیم . او راننده مجردی بود كه با شاگردش در يك خانه زندگی میکرد و چندین اتاق اسباب و اثاثه داشت. اندكى كه آرام گرفتیم شاگرد (خداداد) سامور را روشن كرد و آورد و خودش برای خرید ما محتاج بیرون رفت . در غیبت نیماعسته او بود كه پدرم گفت :

— خب . شیرین . گوش كن . باید بدونی كه ما بیخودی اینجانو مدیم . متوحشانه سؤال كردم :

— واسیچی اومدیم ؟... مگه هدفیون گردش نیست .

— مادرم خندید و گفت :

— عجب احمقی هستی . زمستونو گردش ؟!

— پس چی ؟!

پدرم توضیح داد و بالحنی بسیار قاطع و محكم كه بیشتر حالتاً تهدید داشت گفت :

— حواست جمع باشه كه روی حرف من نباید حرف بزنی و گر نه گوش تا گوش سرتو میبرم و بعلم میرم خودمو به



يك بوسه نقاشی شده است . رفتیم اما من اندهگین و افسرده بودم . از همه بدم آمده بود و بیشتر از (خداداد) نفرت داشتم زیرا طرز خاصی بمن نگاه میکرد ، لیخنه میزد و گاهی شوخیهایی میکرد كه تناسب نداشت. نه با من و نه با خود او ، و من نمیدانستم چرا پدر و مادرم كه در اتومبیل حضور داشتند حرفی نمیزدند و چیزی نمیگفتند و باو تذکر نمیدادند كه با من شوخی نكند. به رشت رسیدیم و به خانه (خداداد) رفتیم . او راننده مجردی بود كه با شاگردش در يك خانه زندگی میکرد و چندین اتاق اسباب و اثاثه داشت. اندكى كه آرام گرفتیم شاگرد (خداداد) سامور را روشن كرد و آورد و خودش برای خرید ما محتاج بیرون رفت . در غیبت نیماعسته او بود كه پدرم گفت :

— خب . شیرین . گوش كن . باید بدونی كه ما بیخودی اینجانو مدیم . متوحشانه سؤال كردم :

— واسیچی اومدیم ؟... مگه هدفیون گردش نیست .

— مادرم خندید و گفت :

— عجب احمقی هستی . زمستونو گردش ؟!

— پس چی ؟!

پدرم توضیح داد و بالحنی بسیار قاطع و محكم كه بیشتر حالتاً تهدید داشت گفت :

— حواست جمع باشه كه روی حرف من نباید حرف بزنی و گر نه گوش تا گوش سرتو میبرم و بعلم میرم خودمو به



# گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان بدون پیش‌قسط

## پیام‌های ازدواج بقیه از صفحه ۲۲

گرفته‌اش + خواهان همسری است ایرانی یا خارجی + ۳۵ تا ۴۱ ساله + قد ۱۶۸ تا ۱۷۰ + سبزه‌رو + با بیست هزار ریال درآمد بیلا + حدود لیسانس + روشنفکر + حاضر است يك یا دو فرزند را نیز بپذیرد.

### آقای ۱۱۰۴۰۰۱

۲۹ ساله + قد ۱۶۰ وزن ۶۳ + چشم قهوه‌ای مو فلفل نمکی + مسلمان + دوره اول متوسطه + سبزه‌رو + پیشه‌ور + درآمد شش هزار ریال + مقیم کنگاور + مسلمان + مایل با ازدواج با دوشیزه‌ای ۲۲ تا ۲۸ ساله + سبزه‌رو + قد متناسب + حدود دیپلم + آموزگار یا کارمند یا خانه‌دار + مسلمان.

### دوشیزه ۲۴۴۰۰۱\*

۲۵ ساله + قد ۱۵۸ وزن ۴۶ + چشم قهوه‌ای مو قهوه‌ای پر رنگ + مسلمان + کارمند با ۵۶۵۰ ریال حقوق + دیپلم متوسطه + رشته تخصصی تربیت‌معلم + وضع مزاجی عالی + بدون نقص و آلرژی + مقیم کرمانشاه + خواهان همسری است ایرانی + ۲۷ تا ۳۱ ساله + ازدواج نکرده + قد ۱۷۰ تا ۱۸۰ + مسلمان + لیسانس + با حقوق ۱۵۰۰۰ ریال + روشنفکر و نجیب.

**نظر یون** - دختری است عاطفی و مهربان + صاحب ذوقی سلیم و شاداب + درون‌گرا + سالم‌در تمایلات + حساس + معتقد با اصول اخلاقی + راستگو و محبوب.

### دوشیزه ۲۱۳۶۰۰۱

۲۹ ساله + قد بلند وزن ۶۵ + چشم و مو مشکی + مسلمان + خانه‌دار + سبک اول متوسطه + مقیم تهران + مایل با ازدواج با مردیست ۳۰ تا ۵۰ ساله + قد کوتاه ناشد + حدود دیپلم + با شغل آبرومند و درآمد مکفی برای اداره خانواده + مسلمان.

### دوشیزه ۲۱۳۴۰۰۱

۲۹ ساله + قد معمولی وزن ۵۰ + چشم و مو مشکی + دیپلم طبیعی + فارغ‌التحصیل تربیت‌معلم + آموزگار با حقوق ۵۶۴۰ ریال + مقیم لاهیجان + مسلمان + مایل با ازدواج با مردی است سبزه‌رو + ۳۱ تا ۴۵ ساله + قد معمولی + دیپلمه + کارمند با آموزگار + درآمد ماهانه هفت هزار ریال + مسلمان.

### آقای ۲۴۰۳۰۰۱

۲۶ ساله + قد معمولی وزن ۶۸ + چشم مینی مو خرمایی + مسلمان + کارمند + حقوق ماهانه ۵۶۰۰ ریال + مقیم کرمان + خواهان ازدواج با دوشیزه‌ایست سفیدرو یا سبزه‌رو + ۱۵ تا ۱۶ ساله + قد معمولی + ششم‌ابتدائی + خانه‌دار یا خیاط + مسلمان.

### بانو ۲۴۴۰۰۱

چهل و هفت ساله + قد ۱۵۶ وزن ۶۴ + چشم و مو مشکی + سفیدرو + مسلمان + آرایشگر با درآمد ماهانه ۷۰۰۰ ریال + مسلمان + مقیم تهران + طلاق گرفته + دوره اول متوسطه در بادکوبه + صاحب يك پسر و يك دختر ۱۶ و ۱۷ ساله (با يك فرزند زندگی خواهدکرد) + صاحب يك خانه و انومیل مایل است با مردی ایرانی یا خارجی + ۴۵ تا ۵۵ سال + شغل اداری ازدواج کند + اگر همسر آینده‌اش فرزندی هم داشته باشد می‌پذیرد.

### آقای ۰۶۵۲۰۰۴

چهل و سه ساله + فوق لیسانس علوم اداری و مطالعاتی در همین رشته در آمریکا + کارشناس در يك سازمان مهم + حقوق حدود چهل هزار ریال + قد بلند ولاغر اندام - چشم و مو مشکی + از همسر نخستین دو فرزند يك پسر و يك دختر دارد + اکنون تنها در يك آپارتمان بسر میبرد + خواهان ازدواج با دوشیزه یا بانویی فهیمه + حدود دیپلم + قد متوسط + کمتر از ۲۵ سال نداشته باشد + شغل و درآمد مهم نیست.

## بازمستان رفت ...

چیکارکنم؟ پیش کی بذارم؟ - آخه شوهرم نیست. به علاوه بچه‌رو را تحمل کند. - حالا عجله ندارم. تا ده روزدیگه هر وقت اومدی فرق نمیکه. بچه‌را هم بذار پیش مادر. صبر کن شوهرت بیاد ازش اجازه بگیر.

باو قول دادم اما هرچه اصرار کردم که با من چه کارهایی دارد نگفت. همان‌روز بوسه‌راندند انومیل کرایه‌ای (خداداد) برای مادر پیغام فرستادم که فوراً خودش را به رشت برساند که چند روزی بچه مرا نگهدارد. خود راننده که پیغام برده بود او را آورد. دو سه روزی گذشت تصادفاً (خداداد) نیز رسید و از دیدار مادرم بسیار خوشحال شد. صبر کردم تا شب در اتاق خواب ماچرا را باو گفتم و اجازه خواستم که چند روزی نزد خواهرم بروم. با رونی گشاده موافقت کرد و فردا صبح با ماشین و راننده خودش مرا به شهر محل اقامت خواهرم فرستاد.

ساعت ده و نیم بود که من وارد شهر شدم. در آن ساعت روز بی‌شک خواهرم در محل کارش بود پس من تنها برای چه بخانه او بروم. چکتم؟ صلاح در آن دیدم که به بیمارستان مراجعه کنم و آنجا او را ببینم. جلو در بیمارستان پیاده شدم و راننده را مرخص کردم و گفتم که روزشبه یعنی چهار روز بعد برای بردن من بیاید.

وارد بیمارستان شدم. نگهبان جلو در مانع ورود من شد و پرسید با کی کار دارم. گفتم من خواهر فلان خانم هستم و برای دیدن او از رشت با اینجا آمده‌ام. بوسه‌راندن بخواهرم اطلاع دادند و چند لحظه بعد او را دیدم که با روپوش سفید دوان دوان بظرف من می‌آید. سروروی یکدیگر را غرق بوسه کردیم و دست در دست هم قدم‌زنان بظرف ساختمان بیمارستان رفتیم. بایوان که رسیدیم ایستادیم و به گفت‌وگو ادامه دادیم. خیلی سخن برای گفتن و خیلی مطلب جالب برای شنیدن داشتیم. او از شوهر و بچه‌ام می‌پرسید و من از کار و زندگیش و اینکه چطور میتواند تنهایی

در مانع ورود من شد و پرسید با کی کار دارم. گفتم من خواهر فلان خانم هستم و برای دیدن او از رشت با اینجا آمده‌ام. بوسه‌راندن بخواهرم اطلاع دادند و چند لحظه بعد او را دیدم که با روپوش سفید دوان دوان بظرف من می‌آید. سروروی یکدیگر را غرق بوسه کردیم و دست در دست هم قدم‌زنان بظرف ساختمان بیمارستان رفتیم. بایوان که رسیدیم ایستادیم و به گفت‌وگو ادامه دادیم. خیلی سخن برای گفتن و خیلی مطلب جالب برای شنیدن داشتیم. او از شوهر و بچه‌ام می‌پرسید و من از کار و زندگیش و اینکه چطور میتواند تنهایی

## آموزشگاه خیاطی روش نو

## خودآموز خیاطی

که با متد گرلاوین ساده - روشن و جامع توسط دیپلمه پاریس تهیه شده فراگیرید  
کاخ شمالی بالای بلوار کوچه نعیم شماره ۲۸ تلفن ۶۲۹۵۲۷

## تغییر تلفنهای مطب دکتر نهاروندیان

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان و نازایی از آلمان و آمریکا  
خیابان نریا بین خیابان فرصت و ایرانشهر شماره ۱۳۰ پذیرائی صبح و عصر  
تلفن ۸۲۳۸۶۹ - ۸۲۳۷۵۹ - ۸۲۰۷۵۸ - ۸۲۵۶۴۸

بشنیدن این جمله گریه‌ام گرفت و بی‌اختیار دویدم و خود را در آغوش او افکندم و سرش را روی سینم گرفتم و چهره رنگ‌باخته‌اش را غرق سرش کردم. خوق میگریستم. او نیز گریه میکرد و حرف میزد:

- نزدیک پنج ساله دارم رنج میکنم. خون‌دل میخورم. بخاطر فراموش کردن تو خودمو آواره بیابونها کردم. به نقاط بدآب و هوا رفتم و همونجا دچار بیماری برموزی شدم که هنوزم دکترهای متخصص نتونستن تشخیص بدن چیه. اما من خودم بهتر از همه میتهم. اما میدی و هجران و یاس و حرمان داره منو میکشه. تنهایی و عشق داره دیوونام میکنه. یاد تو، فکر تو دقیقه‌ای منو راحت نداشته و نمیداره. شب بیاد تو میخوام و صبح بخواب تو بیدار میشم و روز بنام تو کار میکنم. بالاخره باین بیمارستان منتقل شدم. چندی کار کردم ولی باز دوباره بیماری سراغم آمد. فردای شبی که باز خواب تو رو دیدم مریض شدم. نصف شب که بیدار شدم و دیدم تو کنارم نیستی تا صبح بیدار شدم و گریه کردم. اشک ریختم. صبح که اوادم بیمارستان دیدم رفق نداشتم. توی اتاق خودم از حال رفتم و روی تخت معاینه افتادم. پزشکیارم رفت رئیس بیمارستانو خبر کرد. بلافاصله بستری شدم. الان بکفتم میشه که بستری هستم و ایندفعه امیدم به زنده‌موندن و از روی تخت پائین اومدن ندارم. زندگی خودمو تموم شده می‌بینم حس میزنم دست تصادف، دست سرنوشت تو رو برای حضور در مراسم تدفین من با اینجا کشونده. چرا بمن خیانت کردی؟ چرا دروغ گفتی؟ چرا منو منتظر گذاشتی و رفتی زن یکی دیگه شدی. مگه من جز عشق چه گناهی داشتم.

و دیگر نتوانست حرف بزند زیرا من با بوسه دهانش را بستم. بوسه‌ای که باران اشک آنرا مرطوب میکرد. از زیر اشک او میجوید و از بالا سرشک‌زدیدگان من فرو میریخت.

آقای مطیعی. بقیه ماجرا را خودتدان میتوانید حلس بزنید. نمیدانم شما هرگز عاشق شده‌اید یا نه ولی پهر حال عشق را می‌شناسید یا لااقل عشاق بشمارای را دیده‌اید و شرح عشق و زندگیشان را بروی کاغذ آورده‌اید.

بایدین دکتر یکبار دیگر عشق درمن متولد گردید، زنده شد و باز جنون عاشقی سراغم آمد. الان که این نامه را برای شما مینویسم یکسال از آن تاریخ میگذرد و من نمیدانم چکتم. مرتب با دکتر ملاقات میکنم و او را بوعند دلخوش میدارم. از موقعی که باو قول داده‌ام از شوهرم طلاق بگیرم و بهمتری او درآیم امیدوار شده. زنده شده. بیهود یافته و میتواند کار بکند ولی اگر بفهمد که من بقول خود نمیتوانم و یا نمیتوانم وفا کنم همیشه... قسم میخورم که او میمیرد.

اما ... من. اما من. وای بر من. من قادر نیستم از (خداداد) طلاق بگیرم. او را دوست ندارم. از او متنفرم و جز مهدی کسی را نمیتوانم دوست داشته باشم ولی قدرت این درمن نیست که از دخترم جدا شوم و آنهمه مهربانی و خوبی و انسانیت را که از (خداداد) دیده‌ام با خیانت جواب بدهم. پس چکتم؟ بخدا عاجز و درمانده‌ام. نمیتوانم یکبار فدای دیگری بکنم. نه مهدی را و نه خداداد و فرزندم را. پس چکتم؟ شما بمن بگوئید چکتم؟

## خانمها فرار کنید



## الورا

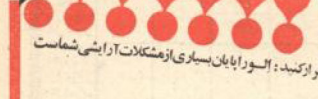
زن ایرانی را عوض خواهدکرد

## گیسوی الورا

# ۱۹۵۵

دردها رنگ و طرح و سوسه انگیز

تومان ۸



خانمها از این پس از ریزش و هافا رکنید: الورا با بان بسیاری از مشکلات آرایشی شماست

الورا با کشف عجیب و جدید برای خانمها اینکه خیلی عجله دارند

الورا در مقابل سخت‌ترین طوفانها مقاومت میکند و باک اشک و دست‌آرایش آن بصورت اولیه برمیگردد

الورا (یکی از اختلالات باخترن سیستم در امریکا) گیسوی است که با اصلاح های فوق العاده محکم تهیه شده است زیرا مونتاژ های منگنه الورا از مونتاژ مواد معمولی بسیار فایده‌مند است همین جهت الورا شکل بدتر از دارای قابلیت آرایشی بیشتری است.

برای خرید می‌پردازید؟  
محل دسترسی ال گیسوی الورا استاندارد کتیا  
فهرست اقلام درج شده است؟  
چهار روز بهرید.  
مجهز با لوازم آرایش  
مجهز با لوازم آرایش استاندارد کتیا  
محل دسترسی ال گیسوی الورا استاندارد کتیا

## نماینده انحصاری گیسوی الورا در ایران شرکت پایتال

ساختمان آلومینیم تلفن: ۶۶۵۲۴۲ - ۶۶۲۱۲۵

فروشگاه بزرگ ایران - خیابان شاه  
فروشگاه فردوسی - خیابان فردوسی  
دراگ استور تخت جمشید - خیابان تخت جمشید  
فروشگاه تعاونی فرهنگیان - میدان موزه (فروش با شرایط سهل مخصوص فرهنگیان)  
شهرستانها:

آبادان: ستاره آبی - اصفهان: فروشگاه نورسته - بابل: سالن آرایش چهره - تبریز: فروشگاه اطلس خیابان شهناز - کرمانشاه: فروشگاه پروین - شیراز: فروشگاه بل - مشهد: سالن آرایش فتن خیابان جم - رضائیه: سالن آرایش نایس خیابان خیام - گرگان: فروشگاه هاگوپیان - مسجد سلیمان: فروشگاه شهناز

۱	پسر عرب	دوست	دخت	دوستان	عقل	مخالفات	روزان	دل کوچک	شماره	شش
۲	مقاله و مطالب	مقاله	مقاله	مقاله	مقاله	مقاله	مقاله	مقاله	مقاله	مقاله
۳	مادر	مادر	مادر	مادر	مادر	مادر	مادر	مادر	مادر	مادر
۴	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران
۵	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران
۶	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران
۷	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران
۸	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران
۹	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران
۱۰	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران

۱	پسر عرب	دوست	دخت	دوستان	عقل	مخالفات	روزان	دل کوچک	شماره	شش
۲	مقاله و مطالب	مقاله	مقاله	مقاله	مقاله	مقاله	مقاله	مقاله	مقاله	مقاله
۳	مادر	مادر	مادر	مادر	مادر	مادر	مادر	مادر	مادر	مادر
۴	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران
۵	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران
۶	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران
۷	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران
۸	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران
۹	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران
۱۰	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران	پدر بر مکران

## سپید و سیاه ۷۸ بقیه از صفحه ۷۸

کند و پس از آنکه مدتی خواهش کرد و انتظار کشید آنوقت جواب مثبت بوی بدهید و با وی ازدواج کنید.

**دوشیزه ع. ف. از تهران**

آشکار است که این جوان در نظر شما ارزشی فوق‌العاده دارد، چون در این خواب نشان داده‌اید که در زمینه ازدواج، شما لایق او نیستید و خود را برای او کم میدانید، شاید هم برستی شما عیب و نقصی در وجود خود تصور میکنید که از آن در نامه‌تان ذکری بماند نیاروده بودید. بصر جهت آن تک‌درخت خشک بر سر تپه خود شما هستید، یعنی شما در برابر او خود را با بی‌صورت مشاهده میکنید، همینطور در دهی که لباسش را پوشیدید باز هم خود شما هستید. وقتی هنگام فرود آمدن از تپه، دستاو کتفه میشود، این منظره‌ایست که شما از آینده دیده‌اید، یعنی حبس میزنید اگر ازدواج شما دوزخ با او سر بگیرد او چنین خواهد شد. نداشتن دست در خواب پراستی معرف نقص بدنی نیست، بلکه نقص معنوی و روانی است، شما گمان میکنید در صورت ازدواج او با شما، وی معنا و از نظر روانی سخت زمین خواهد خورد و در حقیقت باین ازدواج نسبت باو ظلم خواهد شد. اینها مسائلی است که شما باطن با آن عقیده دارید نه ظاهرا.

### آقای حسن افغانی

خواب مادران بسیار واضح است، بطوریکه با آنکه شما آنرا تشریح کرده‌اید (نه خودتان) مهذا قابل تعبیر است، تنها آرزوی شما مادران دارند اینست که شما را در لباس دامادی مشاهده کنند. آن چراغی که در خواب مادران بدست شما روشن شده و نور پاشیده، چراغ عروسی است، و اینکه شما برای روشن کردن این چراغ خطری را استقبال کرده‌اید معنایش اینست که به تصور مادران ازدواج در این سن برای شما کاری است دشوار و در عین حال عملی، مادران آرزو کرده‌اند که شما با موفقیت این کار را انجام دهید، لازم به‌تذکر است که این خواب جنبه پیشگویی ندارد، یعنی نمیتوان بصری دیدن این خواب مطمئن بود که این کار سدرسد صورت خواهد گرفت.

**بانو فرزانه قاسمی**

این خواب بخوبی آشکار میکند که شما باطن شما

از کار خود، یعنی جدا شدن از شوهرتان پشیمان هستید، شما پیش خود تصور میکنید اکنون حال شخصی را دارید که حس بی‌ثباتی و ذید خود را از دست داده است، طبیعی است وضع چنین شخصی رقت‌بار است و اگر بهمین ترتیب به زندگی خوش ادامه دهد امکان آن هست که مصیبتی برایش پیش بیاید، و این چیز است که شما در خواب برای خودتان پیش‌بینی کرده‌اید، تصادف با کامیون که در بیداری از آن خیلی میترسید مانند اختطاری در خواب به یاد شما آمده است و معنایش اینست که ضمیرتان شما هشدار میدهد که اگر بهمین وضع زندگی را ادامه دهی، گرفتاری و ناراحتی بزرگی سراغتان خواهد آمد، باین ترتیب بهتر است هرچه زودتر اختلافات را کنار نهاده‌ترتیب با هم زندگی کنید.

**دوشیزه شهناز ر. ب.**

بنظر ما این خواب طولانی و آشفته شمسا که مبتوسید نظیرش را هم زیاد مشاهده میکنید ارتباط مستقیمی با وضع روانی شما دارد. این رویا مملو از علاماتی است که همگی دلالت بر ناراحتی شما میکند. بطور کلی برای شما میتوان آشکار کرد که از اطرافیان خود سخت رنجیده خاطر و گلمنید، با احتمال قوی کودک یا کودکانی که در خانه هستند باعث شد ناراحتی شما شده و میشوند و احساس کینه و حادث و وحشت را در شما برمی‌انگیزند، آن گریه‌هایی که در خواب مشاهده کرده‌اید گریه‌های یک کودک هستند. نکته دیگری که این خواب روشن میکند گلمندی سخت شما از مادران است، فعالیت حاضر در خانه که محققا برای تکمین خاطر شما صورت میگردد در مذاق شما بسیار تلخ و نامطبوع است، بنظر ما بعید است که تمیز این خواب یسا خوابهای دیگر به‌تنهایی بتواند دردی را از شما دوا کند، بد نیست هرچه زودتر بفرمودن و تغییر وضع خود باشید.

### دوشیزه شهناز ح. از تربت حیدریه

خیالتان کاملاراحت باشد که این خواب هیچ‌چیز نگرانی ندارد و شما نباید آشفته خاطر شوید، این خواب يك سلسله احساسات و آرزوهای دوست شما بیان کرده است و چیزی بدنبال نخواهد داشت. بطور خلاصه اینکه دوست شما آرزو کرده است به اتفاق شما وارد ماجراهای عشقی شود، ضمنا بدینست

بدانید که دوست‌ها را برتر از خود میدانند و برایتان ارزش زیادی قائل است.

**آقای غلامرضا ملکی**

سرتاسر این رویا تماش و و کشمکش روانی شدید شما را با پدرتان آشکار میکند، اینگونه ناراحتی‌ها و اختلاف سلیقه‌ها بین جوانانی به سن شما و پدرشان چیز تازه‌ای نیست و عمویت دارد. بدینست بدانید آن شخص که عکس و خیرش را در خواب در مجله دیده‌اید جز پدرتان کسی نیست، شما آرزو کرده‌اید که پدرتان بهمان سرنوشتی که در خواب دیده‌اید خود را بصورت خوش منعکس کرده‌اید و این نشان میدهد که در عین ناراحتی از پدر خود، روبرو با سنی تراس هم از او دارید، نکته دیگر اینکه شما بیک حالت دو رویگی Ambivalence مبتلا شده‌اید، یعنی هم از پدر خود نفرت دارید و هم در اعماق دل او را میستائید. علت این مسئله هم که در خواب مجله زرنوز را به دست خود مشاهده کرده‌اید، علاقه شما نسبت به مجله ماست و باز هم نشان آنستکه میل داشته و دارید که با مجله ما مکاتبه کنید. امیدواریم با چاپ پاسخ نامه شما آرزوی آخر شما برآورده شده باشد.

**آقای م. گرامی**

خواب شما نشان میدهد که در باطن خود احساس گناه میکنید، اینکه در خواب دیده‌اید به علت دزدی شما دستگیر کرده‌اند باید بدانید که در بیداری برایتان چنین واقعه‌ای رخ نخواهد داد، شما در حقیقت بوسیله این خواب خواسته‌اید وجدان خود را سبک کنید، این خواب برای شما يك تنبیه است. شما نزد خود فکر میکنید که در گذشته مرتکب خطائی شده‌اید که منسوج تنبیه بوده است، ممکن است این گناه مطلقا خیالی بوده و واقعیت نداشته باشد، در حال این خواب نگرانی ندارد و بهمین ترتیب نباید ما همسر و دخترتان که از آنها یاد کرده‌اید ارتباطی داشته باشد.

### دوشیزه میترا شکوری

تعبیر خواب مفصل شما فقط يك جمله است: شما هم در انتظار شوهر هستید، شوهری استثنائی! قاعدتا شما طبع مشکل‌پسندی دارید و به آسانی کسی را قبول نمیکند این مسئله باعث شده که شما اندکی در رویا و خیال بسر بگردید، متأسفانه این حالت باعث میشود که شخص از واقعیات زندگی دور شود.

### افسول بقیه از صفحه ۵۵

راهی تازه بیابد، چنان در مقابل ایجاد يك مدرسه و حفر يك چاه آرتزین مقاومت می‌کند که باور کردنی نیست. در این برداشت، مهندس معراج بیش از حد ارتجاعی مینماید و «رادی» دانستند ندانسته خود را به شکل ارتجاعی افکار او میسازد!

نمایش، درسه برده اول، با درخششی که در کلام دارد و با بازیهای درخشان بازیگران خوب و حرفه‌ای تئاتر در ایران، جان میگیرد، فضای دراماتیک مییابد و يك تم خاص تقریباً قابل قبول را در بر میگیرد، اما بلافاصله در پرده چهارم و پنجم، همه چیز می‌شکند و قضا و بیان در يك اختلاط نامساعد به بن‌بست میرسد و نتیجه‌ای ناسزاوار و غم‌انگیز را به دست میدهد.

این را بگوئیم که کلام خوب، بازی خوب و حتی بازی سازی خوب، يك «نمایش» را قابل قبول نمیکند، بلکه محتوی است که میتواند با بازرگن از این عناصر، راهی در ذهن تماشاگر باز کند.

«رادی» را قبلا هم در تجربه کلام تئاتری یا بقولی دیگر «بیان دراماتیک» موفق دیده بودیم و بعد از «ارثیه ایرانی» که رسیدش را به يك لیس تئاتری شاهد بودیم، امید بسته بودیم باینکه بیردازد به «محتوی» و

خود را از محدوده «تئاتر راوی» و «منطقه‌ای» برهاند و حرف و حرفهایی در يك سطح جهانی داشته باشد. در درام نویسی امروز، همیشه گذران يك حادثه منطقه‌ای میتوانست و وسیله‌ای باشد برای فکری همه‌گیر، و اینکه زندگی انسان امروز در چه حوزه‌ای از مشکلات سیاسی - اجتماعی میگردد. اما اکثر درام نویسان ما هنوز باین مهم توجه نکرده‌اند و خود را در چارچوب تئاتر بومی زندانی کرده‌اند و لاجرم در يك دایره به «تکرار» گرفتار آمده‌اند!

**اجرا و بازیها**

«عزت‌الله انتظامی» در نقش «عماد فخری» واقعا میدرخشد. از این آدم بازی که - هستی قابل پذیرش ندارد - با تلاش بسیار يك هیات پذیرفتنی به دست میدهد و يك تکیه‌گاه میسازد.

«فخری خورش» که استعداد بسیار را در نقش‌های متفاوت دیده‌ایم، اینجا میان خودش و آدمی که باید بازی کند سرگردان مانده و در نتیجه در متنی تیره و مبهم پیش میرود. بهرحال کوشش فراوانی بلخ می‌دهد. «علی نصیریان» که کارگردانی نمایش را هم بهمه دارد و او را از با استعدادترین بازی‌سازهای تئاتر خودمان میشناسیم، اینجا در بازیگری در نقش «مهندس معراج» قدرت همیشه خود را ارائه نمیدهد.

«آذر فخر» بجای «فرنگیس» فقط يك نمایش مد براه می‌اندازد. «مصدقی کشاورز» با همه تسلطی که دارد، هرچه کوشش می‌کند «کسانی» نمایش را بسازد، اما موفق نمیشود. چرا که این آدم بازی، چنان باسه‌ای و بی تحرک ساخته شده که قویترین بازیگران هم نمیتوانند از آن شایبی بدست دهند!

«میرآقا» نیز در بازی از هستی واقعی برخوردار است و میتواند همان آدمی باشد که در مسير يك حادثه منطقه‌ای حرکت و زندگی دارد. «ناصر نجفی» خوب نقش «میرآقا» را ایفا میکند.

**زیبایی پوست و تناسب اندام مخصوص بانوان**

غوب میدان شود وی شماره ۳۴۷

**پناهگاه کودکان**

پانسیون کودکان عقب‌افتاده

روزانه - شبانه روزی

خیابان نیاوران - ابتدای میدان جماران

تلفن ۸۸۰۱۰۵

تهیه و تنظیم از: میرفخرالدین مدایی

**تیسوی میراگل**

فقط باروزی ۱ تومان

میراگل سازنده و اردک‌سازنده بهترین زیباترین کیهو از سرساز و پاد آسیا

کسوی میراگل - چهارراه شاه نشین ۶۷۱۷۷۷

**گروه انتشارات کیهان**

صاحب امتیاز: دکتر قاسم طاهباز

مدیر: فروغ مصباح‌زاده

سردبیر: مجید دوامی

شماره تلفنهای زرنوز ۳۱۰۴۶۰ تا ۳۱۰۴۵۱

تلفن مستقیم آگهی‌ها ۳۰۱۵۶۱

چاپخانه کیهان

گروه‌های متکی از گراورسازی کیهان

تلفن آبولمان خارج از کشور ۳۱۰۴۰۸

خیابان فردوسی کوچه اتابک روزنامه کیهان مجله زرنوز

# روزنامه خودتان

## سنگ پرانی به خانها!

خانم خودمانی، مدتی است که نجله شماحت عنوان «مراحم خانها» مقالاتی منتشر میسازد و از گله و شکایات خانها و دختر خانها حکایت میکند و من امروز از مصیبتی که هفته‌هاست دچار آن هستم برای شما حرف میزنم:

حدود دو ماه است که منزلی در خیابان طوسی چهارده متری لشکر ساختمان و در آنجا ساکن شده‌ام، دارای دو دختر دبیرستانی نیز هستم. شوهرم کارمند ارتش است. خودم در سازمان امور اداری و استخدامی کشور قسمت شکایات نخست‌وزیری انجام وظیفه میکنم. دخترهای من و یکی دو نفر از همکلاسان آنها که ایشان نیز در این خیابان منزل دارند ناچارند تا استگاه اتوبوس ساقی را پیاده طی کنند و خدا میداند که بچه‌های ولگرد این خیابان چه بلایی بر آنها و خانم دبیران و آموزگاران که در این منطقه ساکن هستند میآورند، در روزهای برفی آنها را با گلوله برف میزنند و هنگام بارندگی پروروشان گل

میریزند. البته شاید این مطالب برای شما قابل قبول نباشد، ولی خوب مصیبتی است که بر ما میگذرد.

روزها که عازم اداره بودم در یکی از کوچه‌های محل عبور دیدم عده‌ای بچه مدرسه کیف بدست که نشان از دهال تجاوز نسکرد بازی میکردند و بسر و گول هدینگر میریزند و عازم مدرسه بودند. بعضی دیدن من، یکی از بچه‌ها بطرف من روانه شد بقیه باو نگاه میکردند و دست از شیطنت کشیدند، بلافاصله منظورشان را از روی تجربه‌ای که در این دو ماه داشتم دریغ کردم. فوراً به پشت سرنگاه کردم دیدم سرک هفت هشت ساله، درحالیکه سنگ در تیر کمان گذارده مشغول کشیدن کس آن و نشانه رفتن بر من بینواست که بعضی دیدن من یا بفرارگذاشت. شما را بخدا بگویند گناه من یا خانهای دیگری که در این منطقه زندگی میکنند و چهره‌ای ناآشنا برای این بچه‌های بی‌تربیت دارند چیست؟ آیا غور از این کوچها برای ما

## پیشنهادی از یک خواننده نوست

## تعاون نشانه بارز تمدن بشری و نمودار افکار عالی و انسانیست

در تمام نقاط کشورمان چه شهر و چه روستا مکان‌هایی تاسیس و با شرکت دادن تمام کسانی که درآمدشان در ماه از ۵۰۰۰ ریال بیلا است و با کسر کردن فقط دهمیال در ماه از درآمدشان مبلغ قابل توجهی جمع‌آوری کنند که جوایگی احتیاجات هزاران انسان نیازمند باشد. با تاسیس مکانهای مختلف از همین پول و بکارگماردن افراد بی‌کار از طبقه پایین نیز میتوان به افرادی که بیمار یا پیر و ناتوانند و با کسانی که از تهیه اداره افراد خانواده خود عاجزند و با مشقت و سختی روزگار را می‌گذرانند بار سنگین زندگی آنان را سبک کنیم.

انشاءالله همه ما بتوانیم با پرداخت این مبلغ بسیار ناچیز ولو (یک تومان) درماه دین خود را به همتو عان خود ادا کنیم زیرا امروزه تعاون امری است اجتماعی و همبستگی افراد بشر را نمودار میگردد که همه مردم از هر نژاد و طبقه که باشند با همین کمک ناچیز خود همواره دست دوستی بسوی هم دراز کرده و خواهان سعادت همدیگرند.

تعاون خود نشانه بارزی از یک تمدن بشری و نموداری از افکار عالی و انسانی است.

مهین - الف

## پستی‌های رفسنجان نامه‌های دختران را می‌خوانند!

ما محصلین یک دبیرستان دخترانه رفسنجان بدینوسیله عدم رضایت خود را از اداره پست شهر خودمان اعلام میداریم! میدانید چرا؟ چون کانتف بعمل آمده که پستی‌های رفسنجان نسبت به بعضی از نامه‌های پستی «حساسیت» نارتند و برای ارضای حس کنجکاوی خود به بررسی محتویات پاره‌ای از نامه‌ها می‌پردازند و بعد از بررسی، آنها را مجدداً چسبانده و بعد بمقصد میرسانند. در این حالت اگر دقت شود ملاحظه میشود که سر پاکت با مهارت خاصی باز و سپس چسبانده شده و گاهی اوقات هم از ترشان و یا پلغ خاص از جمله وجود عکس یا غیره در پاکت، نامه‌ها را به نیست می‌کنند و در نتیجه نامه‌ای هرگز بمقصد نمیرسد.

این حقیقتی است که تاکنون چندین بار برای ما اتفاق افتاده لذا برای جلب اعتماد مجدد همتهران به امور پستی توجه مقامات وزارت پست و تلگراف و اداره پست را باین موضوع مهم ارتباطی جلب میکنیم.

از طرف عده‌ای از دانش‌آموزان دبیرستان دخترانه رفسنجان ...

زن روز - امیدواریم چنین مطلبی واقعیت نداشته باشد و اگر متن نامه و شکایات دختران رفسنجان صحیح باشد توجه مقامات پست را جلب میکنیم.

## لطیفه‌های هفته

منوع است؟ آیا باید باز هم به عقب برگردیم و مانند مادر بزرگ آنها چادر بوشیم و با جادر روانه محل کار شویم؟ آیا عوتور سواری که از پشت سر می‌آید حق این را دارد که لگد بین و امثال من بزند. آیا خانم آموزگاری که تا ظهر بیهیم بچه‌ها درس داده و ظهر خسته و کوفته راهی منزل شده است، باید به دست این بچه‌ها سنگ‌باران شود؟

تقاضا داریم این نامه را با آدرس و نشانی چاپ کنید و در ضمن راهی برای نجات ما از دست این بچه‌های ولگرد نشان دهید.

ناگفته نماند که از روز دوم ورود باین منزل، مرتب با خودم و یا شوهرم برای فروش خانه به بنگاه معاملات ملکی مراجعه میکنیم! خواهش میکنم در مرحله متذکر شوید که آموزگاران و دبیران این مناطق سرکلاس بچه‌ها را از این نوع مردم‌آزاری منع کنند، شاید راه نجاتی باشد و لاف‌ز خود خانم معلم را سنگ‌باران نکنند.

توران ابراهیمی - تهران

برگی در خانه همایشان را زد و گفت:

پدرم گفته اگر ممکن است اطمینان را برای چند ساعتی بماند عازب بدهید.

همسایه اطو را داد و چون دید برک بدون هیچگونه تشکری برآه افتاد و رفت او را صدا زد و گفت:

ببینم، بدرت چیز دیگه‌ای تو نگفت؟

چرا، اطو را بداد بسرو سراغ همسایه دومی!

مشهد - مهدی غفرانی

## لباس عید

هوشنگ: به‌به چه لباس فشنگی، مال عیدته؟

جمشید: نه، مال خودمه!

خوردنی‌ها

مادر: پسر، چرا صبحانه‌ها را نمیخوری. مگر چیزی خورده‌ای؟

پسر: پر، اما مانان حیون. از خواب که بلند شدم رفتم تو حیاط و چون هوا سرد بود سرما خوردم. بعضی چون زمین یخ بسته بود لیز خوردم و زمین خوردم. اونوقت چون خیلی حرص خوردم یادم رفت به‌بابا سلام کنم و کتک خوردم!

شاهرخ قهرمانی - اراک

## از میان نامه‌ها

مردم پشت‌سرم حرف می‌زنند!

باتوئی هتم ۳۰ ساله، دوازده سال پیش ازدواج کردم و شش سال پیش شوهرم را در یک حادثه از دست دادم. دو بچه دارم و از زیبایی هم بهره‌مند تنها ناراحتی من اینست که مردم پشت‌سرم حرف می‌زنند، مثلاً یکی می‌گوید زن پرسعویش شده است در حالیکه پرسعوی من زن و بچه دارم. من نمیخواهم شوهر کنم و باید سرپرست بچه‌هایم باشم از حرف مردم ناراحت می‌شوم و جرات ازخانه بیرون آمدن ندارم. ضمناً حقوق شوهرم را می‌گیرم و بچه‌هایم تحصیل می‌کنند خواهش می‌کنم راهنمایی کنید و بگویند چگونگی تا مردم پشت‌سرم حرف بزنند؟

خانم ن. الف. درست است که ما با مردم زندگی می‌کنیم ولی نسبت بآنچه که می‌گویند اهمیت بدهیم، مگر اینکه واقعیتی درین باشد. وقتی شما از خودتان اطمینان دارید و بخاطر فرزندانتان فداکاری می‌کنید بجز حرف مردم نباید اهمیت بدهید. اما نکته‌ای که لازم است تذکر بدهیم اینست که معمولاً خانم‌هایی که شوهر ندارند و در وضع شما هستند باید بیشتر مراقب معاشرت و رفتار خودشان باشند. زیرا بیشتر مورد توجه هستند، بخصوص شما که نوشته‌اید از زیبایی هم بهره‌مند هستید.

در هر صورت بجز این و آن گوش ندهید، اصل آنست که خودتان بدانید چکاره هستید و کمی هم مراقب باشید. از اینکه دلتان می‌خواهد سرپرست بچه‌هایتان باشید خوشحالیم و شما تبریک می‌گویم، آخرین حرفی که می‌خواهم بزنم اینست که امکان دارد بعضی از اشخاص روی حادیت چیزهایی بگویند که قابل اهمیت نیست.

چگونه او را بخانه برگردانم؟

دختری هتم ۱۷ ساله و درکلاس سوم متوسطه درس می‌خوانم و استعداد درس خواندن هم زیاد دارم. یکسال پیش با جوانی آشنا شدم که در کلاس ششم طبیعی درس می‌خواند و بی‌اندازه بهم علاقه‌مند هستیم و این جوان حاضر

است ۱۰ سال هم صبر کند بشرط اینکه با من ازدواج کند.

این جوان استعداد شعر گفتن دارد ولی از خانواده فقیری است و وقتی موضوع را با مادر و پدرم در میان گذاشتم آنها گفتند که ما ترا بزرگ کرده‌ایم و خودمان بشوهرت خواهیم داد و این جوان فقیر است و بدمرد تو نمی‌خورد. من همم موضوع را با او درمیان گذاشتم و گفت تو باید مال من باشی والا خودکشی می‌کنم و از آرزوی تابحال بدمرد فرقه‌وحشی و بی‌بناش هم بترگشته است. از شما می‌خواهم راهنمایی‌ام کنید که چگونه باو بفهمانم که درس بخواند.

دوشیزه م. ع. شما هیچ وظیفه‌ای نسبت باین جوان ندارید تا باو بگویند درس بخوان یا نخوان. از طرفی این اعتراضات معمولاً چندان اقله‌ان نیست و اصولاً به ازدواج‌هایی که با تهدید باشد نمیتوانیم خوشبین باشیم. از همه مهمتر اینکه هم شما هنوز تحصیل‌تان باقی است و هم جوان مورد نظر شما. باین فکر افتادیم که شاید مخالفت پدر و مادرتان هم بخاطر همین موضوع است. زیرا فقر یک جوان آقدره‌امهم نیست. او در آینده میتواند صاحب کار آبرومند و شغل و درآمد کافی شود. اما این موفقیت زمان لازم دارد. باید صبر کنید تا او درس‌را بخواند، خدمت زیر پرچم را انجام دهد، کاری بدست آورد و انوقت برای ازدواج اولین قدم را بردارد. در حالیکه شما بدون توجه ب همه این نکات اصولی اول فکر ازدواج افشاید. یعنی بجای بالارفتن از تک‌تک پله‌های نردبان یکباره پا را بالای آن گذاشته‌اید بهتر است یکبار او کاری نداشته باشید. چون این اقدامات شما باعث عقب‌افتادن او خواهد بود. چنانکه فلا شده است.

جوانی هتم هیچه ساله، دو سال پیش عاشق دختری شدم که سال از خودم بزرگتر بود و من هم خیلی او را دوست داشتم و چون فکر میکردم ازدواج با دختر بزرگتر خوب نیست باو حرفی نزدم و بعد از یکسال شنیدم که جوانی به خواستگارش آمده و او

در جست و جوی دوست

● علاقه بسیار دارم که با دختران و پسران ایرانی در مورد جمع‌آوری تمیر مکاتبه کنم.

محمد شریف اشرافی

آدرس - دیه - صندوق پستی ۷۰۴ شیراز - آقایان سید ابوطالب جعفری، حبیب مرادی و محمدتقی درخشان و شاهین‌زاد آقای عباس قلندری

## پاسخ شما

تهران - آقای اکبر عهرایی - جدول‌های «زن روز» فقط برای سرگرمی است و جایزه ندارد.

مشهد - آقای محمد غفرانی - با سپس از محبت هاو همکاری های شما باید بگوئیم که گردانندگان صفحات و نویسندگان مطالبی که اشاره کرده‌اید مایل به نوشتن نام خود بر بالای مطالبشان نیستند.

آبادان - آقای سب‌و خانم - چرم - چون بحث روز مادر را مختومه اعلام کرده بودیم نتوانستیم از نامه‌های شما استفاده کنیم. انشاءالله درسال آینده.

باباسر - خانم فریده - الف - خانم مریم. ش. و آقای محمد ... از نامه‌های شما نتوانستیم در صفحه پرسردوراهی استفاده کنیم. اگر مایل بودیادت جواب خصوصی همتی‌دانشانی کامل خود را بفرستید تا اقدام کنیم.

شهراب - دوشیزه امضاء محفوظ - می‌کنید در خود انقدر شخصیت بوجود آورید که دیگران برای شما ارزش و احترام قائل شوند. ازدختری به سن شما بعدیات را بی‌فهمه مایوس باشد. دنیا در مقابل هرزشتی هزاران زیبایی دارد و هیچ لزومی ندارد که شما اینهمه زیبایی را ببینید و چشمان خود را به زشتی‌ها بدوزید.

خرم‌آباد - آقای ابراهیم مایوریان - از اداره مربوطه بخواهید نماینده‌ای برای دیدن مادرتان و تهیه گزارش به خانه شما بفرستند. اگر اینکار برایتان میسر نیست، یک استشهاد محلی تهیه کنید و متن آنرا به‌تایید کالارتی محل برسانید و سپس اقدامات بعدی را دنبال کنید.

آقای «مسافر دل خراشیده» - از بابت محتضای که شما ناظر آن بوده‌اید، متأسفیم، اما برای جلوگیری از وقوع اینگونه حوادث چکاری از دست ما ساخته‌است؟ تنها اقدامی که توانستیم روی نامه شما بعمل آوریم این بود که عین آنرا به استانداری خراسان فرستادیم.

خانم انیس - ت - متأسفانه این مشکل تنها دامگیر شما نیست و بسیاری از جوانان از بابت روابط نامطلوب خود با والدینشان رنج می‌برند. باید صبر و حوصله داشته باشید تا وقتی که به سن قانونی رسیدید، راساً در مورد زندگی‌خویش تصمیم بگیرید.

تهران - خانم ش. ز - با نوشتن یکی دو خط نمیتوان شما را راهنمایی کرد. نشانی کامل خود را بفرستید تا طی یک نامه خصوصی راهنمایی را برای ادامه زندگی بهتر شما نشان دهیم.

گرماتاشه - آقای م. م - اگر دست به اقدامات خلاف قانون بزنید، علاوه بر اینکه نتیجه نمی‌گیرید

لطفاً ورق بزنید

آدرس - کویت - شرق احمدی - گراج خلیفه - صبیح دیوس و اخوانه شماره ۵۱

● علاقه منضم که با خواهران و برادران ایرانی مکاتبه کنم. هدف از اینکار رعایتی از دروسر تنهایی است. قلمه واحد - خیاط طهران

خواست حرفی بزند ، زود موضوع حرف را عوض کنید. نکته دیگری که باید رعایت کنید اینست که در اتاق خوابتان عکسهایی که تحریک کننده هستند بچسبانید و چند عکس بچه نیز در اتاق های دیگرتان نصب کنید و اگر اتاق دیگری ندارید در همان اتاق منحصر به فردتان روی دیوار بچسبانید و ازین گذشته سعی کنید تا آنجا که برایتان مقدور است وسایل آرایش برای خانمتان فراهم آورید و وقتی که او خود را آرایش کرد ، از زیبایی او تعریف کنید . در روابط خودتان سعی نکنید مرتباً از او توقع انجام کاری را داشته باشید که او از آن می ترسد و در نتیجه از شما خجالت می کند . مدتی دیگر هم صبر کنید و مثل همان هفت سال زندگی کنید تا خانمتان خوب خوب شود . بطور کلی طوری یا خانمتان عمل کنید که او کاملاً احساس امنیت و آسایش کند و رفته رفته به سبب مهربانی هائی که در حقش می کنید ، بیش از حالا از شما خوشش بیاید.

و اما قسمت دوم که مستقیماً مربوط است به مراجعه: کمتر دیده شده است که زنی به خاطر نقص عضوی سرد مزاج شده باشد . بیشتر سرمزاجی های زنان و مردان ریشه روانی دارند . بقول بعضی از دانشمندان ، یکی از علل روانی سرمزاجی زنان اینست که ایشان به سبب تفاوت اندام های جنسی زن و مرد ، به مرد رشک می برند و در نتیجه حاضر نیستند وجود خود را وقف لذت بردن از مردان بکنند ، و حال آنکه در یک رابطه زناشویی ، زن و مرد هر دو ازین رابطه لذت می برند.

رفتارشان باید به نحوی باشد که پیوسته زن بودن را در او تقویت کند و بالاخره با رفتار خودتان و نه با حرف ، به او بفهمانید که یک زن کامل است . زن از بچه خوشش می آید . مثلاً اگر بخواهد بگویند که هرگاه بچه های شیبه خودش پیدا کند ، چقدر خوب خواهد شد ، یا احياناً از نخستین ملاقات خودتان با او صحبت کنید مثلاً از آن روزی که به همزفا شما آمد و شما از او خوشتان آمد ، یا اگر قرار است هدیه ای برایش بخرید ، بیشتر هدیه ای بخرید که مخصوص زنان زیبا و جوان است . باو بفهمانید که زن بودن خودش هنری است که اگر بالاتر از مرد بودن نباشد کمتر از آن نیست . زن اصولاً از نوازش و کلمات تملق آمیز خوشش می آید. شما در رفتار این دو چیز به او نه تنها مضایقه نکنید ، بلکه دست و دل بازی نشان بدهید . این نکات را بدان جهت می گویم که مردان ایرانی اصولاً نوازش کردن زن یا ستایش از او در شان خود نمی دانند ، ولیکن اگر شما می خواهید خانمتان یک زن واقعی شود ، باید ازین

چیزها خجالت نکشید. شما با عمل کردن به آنچه گفتم به یقین پس از مدتی به نتیجه خواهید رسید و اگر امکان داشتید ، همزمان با این اعمال ، به یک روانپزشک ماهر که بیش از دوا به مصاحبه و باسطلاح «روان درمانی» اعتقاد داشته باشد ، مراجعه کنید، دوا نمی تواند به تنهایی خانمتان را ازین حالت بیرون آورد و بر فرض که بیرون آورد موقت خواهد بود ، ولیکن با حرف و مصاحبه البته حرف و مصاحبه ای که یک نفر متخصص به عمل آورد ، خانم شما به یقین مواجه خواهد شد.

**از بهم خوردن نامزدی پشیمان هستم**  
دختری همت ۳۰ ساله ، تا سیکل اول درس خوانده ام و در یک اداره دولتی کار می کنم ، دوسال تمام است که پسری را که در همسایگی ماست و کارمند است دوست دارم ، چند وقت قبل او به خواستگاری دختر دیگری رفت و چون نمیتوانستم طاقت بیایوم با خانواده دختر تماس گرفتم و او را از این ازدواج منصرف کردم و بعد هم با گریه و التماس او را وادار کردم به خواستگاریم بیاید ، درحالی که میگفت من فقط بخاطر حفظ آبرو راضی باین ازدواج هستم و بعد از چند ماهی طلاقت خواهم داد ، با اینحال راضی شدم و رسماً نامزد شدیم . بعد از مدتی جوانی که از همکاران خودم هست قصد خواستگاری دارد و وقتی مادرم باخبر شد با مساجت نامزدی را بهم زد ، چون نامزدم قرار گذاشته بود که اگر مرا خیط کنی آبروی مرا خواهد برد و همینطور هم شده و چنان الم شنگه ای براه انداخته که نگو و نپرس ، من خودم را گناهکار میدانم ، زیرا او را از دختری که مورد علاقه اش بود دور کردم و بظرف خود کشیدم و حالا با دست خودم او را روانم و کف و خرد کردم .

حالا او نمیگذارد کسی به خواستگاری من بیاید و زمانی که نامزد بودیم تلفنی باهم تماس داشتیم ، غافل از اینکه او از من خیلی زرنکتر است ، زیرا تمام مکالمات تلفنی را روی نوار ضبط کرده است و عکس شب نامزدی را هم در دست دارد ، اینطور که شنیده ام گفته است هر خواستگاری سراغ من بیاید نوار و عکس را نشان میدهم و از ازدواج او جلوگیری می کنم ، خودم از بهم خوردن نامزدی سخت پشیمان هستم. نمیدانم چکنم ؟ خواهش میکنم راهنمایی ام کنید .

و . س .  
جواب :  
خانم و . س . من برعکس شما از بهم خوردن

مقدار زیادی آب دارند بهتر است در روز میوه از نوشیدن آب خودداری کنید .  
صبحانه - یک فنجان قهوه یا چای سی گرم نان .  
ناهار - میوه ، فندق ، بادام ، موز و انگور .  
یک قطعه کوچک پنیر - بیست گرم نان شام - چند عدد میوه متفاوت از میوه های ظهر .  
قبل از خواب - یک سیب یا پرتقال

**روز ششم پنج شبه روز میوه روز آزاد**

سیر کنید و بعد تصمیم به ازدواج بگیرید.  
● شیراز - آقای عباسقلی - ۸۰ - زندگی اغلب عروس و مادر شوهرها در یک خانه باعث درسراست. اگر چه بعضی از مادر شوهرها برای عروسان از یک مادر بهترند ، ولی بهرحال بهتر اینست که قبلاً همه پیش بینی های لازم را بکنند تا بعداً زندگیتان دچار دردس و آشفتگی نشود.

**بقیه از صفحه ۷۲**  
فرنگی (باخیار یا هوپ) یک قطعه ماهی پنخه - یک میوه .  
شام - یک ظرف سوپ ماهی و سبزی .  
یک قطعه ماهی - یک میوه .  
قبل از خواب - یک جوشانده .  
**روز ششم پنج شبه روز میوه**  
میوه ها سرشار از ویتامین هستند و بدون اینکه انرژی غذایی زیاد داشته باشند معده را پر میکنند . چون میوه ها

**پاسخ شما**

قوانین و ممویاتی که در نامهتان اشاره کرده ام بی اطلاعیم.  
● شوستر - دوشیزه م . ط - بیشتر دختران تا قبل از اینکه به بیست سالگی برسند چنین وضعی دارند و جای نگرانی نیست . اما بد نیست موضوع را با مادرتان که لایذ خانم فهمیده است در میان بگذارید و از او کمک بخواهید.  
● آقای احمد . ۸۰ - بنظر ما بهتر اینست که تا اتمام خدمت زیر پرچم

میکرب سلامتی شمارا تهدید میکند

همیشه سبزی و میوه را با روکال ضد عفونی نمائید

روکال

نامزدی تان بسیار خوشحالم ، زیرا این ازدواج یک ازدواج مبارکی نبود و در آینده اسباب زحمت شما و او می شد .  
دوست است که او از شما ضبط صوت پر کرده است یا قسم خورده است که از شما انتقام بگیرد ، ولیکن مرور زمان همه این پرخاشگری ها را تسکین خواهد داد و غبار فراموشی روی همه این خاطرات را خواهد پوشانید ، بشرط اینکه شما با دلواپسی های بدون جهت خود دائماً این آتش را زنده نگاه ندارید.  
آنچه برای شما اتفاق افتاده ، خیر است و حالا شاکر باشید و بکلی تهدیدهای او را فراموش کنید. نه برای او نامزد قسط است و نه برای شما. شما هم درس خوانده اید و هم به کاری مشغول هستید، این هر دو نعمت های بزرگی هستند که عده ای از نداشتن آن دررتجند و شما که آنرا دراختیار دارید پس از آن لذت ببرید و شاد زندگی کنید و قدر آنرا بدانید. شما نامزد سابقتان را نه خرد کردید و نه کتف، بیهوده اینطور تصور می کنید بیهوده هم از او ترسید ، اگر قرار است خواستگاری به سراغتان بیاید ، او قادر نیست او را منصرف سازد و ازین گذشته چندی دیگر نامزدی خواهد گرفت و شما را فراموش خواهد کرد و شما هم دیر یا زود او را فراموش خواهید کرد .  
سفارش من به شما اینست که حواس خودتان را جمع کنید و اصلاً برای مدتی هم که شده خیال شوهر کردن را از سر خود بدرکنید و به کارتان برسید، منظورم اینست که فعلاً به کارتان دلخوش باشید و از کارتان لذت ببرید و به هیچ روی به حرف این و آن درباره این موضوع کهنه نامزدی گوش ندهید و اگر کسی خواست درباره آن با شما صحبت کند مودبانه موضوع صحبت را عوض کنید .  
شما معلوم است دختر خوش اقبالی هستید ، زیرا خطر خیلی به شما نزدیک شده بود و خوشبختانه از خطر رهائی یافتید ، حالا باید خیلی مواظب باشید که باردیگر به چاه نیفتید و بهمین دلیل است که شما توصیه می کنم چند صباحی بکلی فکر ازدواج را از سر خود بدرکنید . مثلاً به مدت یکسال هر خواستگاری که برایتان بیاید و مورد قبولتان هم واقع شود بازیکمال این موضوع را به تاخیر بیندازید تا بکلی گردوغباری را که این ماجری به آسمان بلند کرده فرو بنشینند و آنوقت مثل یک دختر بسیار پخته که جز با دلیل به کاری شروع نمی کند ، تصمیم بگیرید که با چه کسی ازدواج کنید . به آنچه گفتم عمل کنید تا صددرصد موفق و سعادتمند شوید .

● ستان - دوشیزه س . الف - خوشحالم که دبیران شما مثل بیشتر دبیران و آموزگاران مملکت افرادی خوش خلق و مهربان و در عین حال دلسوز هستند . تبریکات ما را از این بابت بپذیرید.  
● تهران - دوشیزه د . پ - اگر فرصتی یافتید یک روز به مجله زن روز قسمت «روزنامه خودتان» مراجعه کنید تا کمی باهم گفت و گو کنیم.  
● ستان - دوشیزه س . الف - شما در هر حال هنرتون را درخند زنده کردن خاطره مادرتون به کار گرفته اید ، راستی مادرتون چند ساله بود که فوت شدند ؟  
- ۴۴ ساله ، مسلول بود ، و خود منم بیش از ۳ سال نداشتم .  
- پس چطور میتونید شرح زندگی بنویسید ؟  
- از اقوام نزدیکم کمک



# سال نو - فکر نو - زندگی نو



## خانم! آقا!

شما که دوست دارید جوان و زیبا بمانید! شما که از پیری وحشت دارید! هیچ میدانید جوانی و زیبایی بستگی به سلامتی شما دارد، برای اینکه سالم بمانید لازم است بیش از پیش ب فکر غذای

روزانه خودباشید. از برخوردن و خوردن غذاهای چرب و شور و جا افتاده پرهیز کنید. در برنامه غذای خود غذاهای پروتئینی و ویتامینی بگذارید. باندازه کافی غذا را بپزید، چنانچه رنگ و شکل آنها تغییر کند مواد ارزشمند آن را از دست می دهد و این را بدانید که آتش، دشمنیات و جوش شیرین دشمنان سرسخت ویتامینها هستند.

برای اینکه با مواد غذایی و فائده آنها بیشتر آشنا شوید بدو جدول زیر توجه فرمائید:

### خوراک مرغ با سیب زمینی برای چهار نفر

یک دانه مرغ (یک کیلو) نیم کیلو سیب زمینی دو قاشق مرباخوری نمک دو قاشق سویخوری روغن دویت و پنجاه گرم هویج دوتا پیاز متوسط یک قاشق سویخوری شکر

یک قاشق مرباخوری فلفل و زردچوبه (اگر دوست دارید) یک قاشق سویخوری رب گوجه فرنگی یک فنجان آب آب یكدانه لیمو ترش

- ۱- مرغ را پاک کنید و بشوید و به هشت تکه کنید.
- ۲- سیب زمینی را پاک کنید و بشوید و بآن یک قاشق نمک بپاشید.
- ۳- روغن را داغ کنید و مرغ را در آن سرخ کنید و در ظرف دیگری بگذارید.
- ۴- سیب زمینی را سرخ کنید و روی مرغ بریزید.
- ۵- هویج را پاک کنید و بشوید و خرد کنید.

کنید.

- ۶- پیازها را پوست بگیرید و بخلقدهای نازک برید.
- ۷- هویج و پیاز را هم در روغن ده دقیقه سرخ کنید.
- ۸- تکه های مرغ را با هویج و پیاز مخلوط کنید و سیب زمینی را روش بریزید و شکر و آبلیمو را مخلوط کنید و رب گوجه فرنگی را در آب بریزید و بهم بزنید تا باز شود و این مخلوط را روی سیب زمینی بریزید و در ظرف را بندید و نیم ساعت بپزید.

### خورش قارچ

۲۵۰ گرم گوشت نیم کیلو قارچ یکدانه پیاز متوسط ریز خرد کرده چهار قاشق سویخوری کره یا روغن چهار قاشق سویخوری آبلیمو دوتا زرده تخم مرغ یک قاشق مرباخوری نمک نصف قاشق مرباخوری فلفل نصف قاشق مرباخوری دارچین (اگر دوست دارید) یک و یک دوم فنجان آبجوش یک گوشت را بشوید و تکه کنید.

- ۲- دو قاشق سویخوری کره یا روغن را داغ کنید و پیاز و گوشت را در آن

سرخ کنید و با آنها نمک و فلفل و دارچین بپاشید و مخلوط کنید

- ۳- آبجوش و دو قاشق سویخوری آبلیمو در آن بریزید و بهم بزنید و در ظرف را بندید و نیم ساعت بپزید.
- ۴- قارچ را بشوید و پاک و خرد کنید و در دو قاشق سویخوری روغن داغ سرخ کنید و در مخلوط گوشت و پیاز بریزید و بیست دقیقه بپزید.
- ۵- زرده تخم مرغ را با قاشق چوبی بهم بزنید تا مخلوط شود سپس در آن دو قاشق سویخوری آبلیمو بریزید و بهم بزنید تا خوب مخلوط شود و آنرا در خورش بریزید و بهم بزنید و از روی

آتش بردارید و در دیس گودی بریزید و داغ سسفره بپزید.

### بادمجان (اردو)

۴ تا بادمجان متوسط نصف فنجان جعفری خرد کرده دو پیرسیر یک قاشق مرباخوری نمک گردی فلفل یک قاشق سویخوری سرکه دو قاشق سویخوری آبلیمو سه قاشق سویخوری روغن زیتون

بالهام از طرحهای قدیمی ایرانی بیوشند. مثلا با همین پارچه های قلمکار خودمان لباس هائی تهیه کرده اند که در موزن معروف «ساکس» مبلغ ۲۵۰ تا ۴۰۰ دلار فروش میرسد. زیورها و پیرایه های کار اصفهان دهها برابر برای اصلی خریدار دارد. طرحهای بلوچ و نقش های ترکمن زینت بخش اکثر پارچه های جدید است. حسن شایین به بته جقه ای، رسمیل هنر ملی ایران، بصورت های مختلف در اکثر طرحهای مد روز دیده میشود. من خود در تهران يك لباس چهل تیکه تهیه کرده بودم، بقیمت خیلی ارزان، که وقتی در آمریکا آنرا میپوشیدم، همه خانم ها سراغ دوزنده ها را از من میگرفتند و حاضر بودند صدها دلار برای تهیه مدلی نظیر آن خرج کنند. به همین جهت من از فرصتی که برایم پیش آمده بود استفاده کردم و برای ایام نوروز به تهران آمدم تا هم با اقوام و دوستان دیداری تازه کنم و هم با خرج کم بهترین و جالبترین لباس های مد روز دنیا را بخرم. بله، این پارچه ها و لباسها و زیورهای که ما در ایران بنظر حقاقت به آنها نگاه میکنیم، در اروپا و آمریکا سرچشمه الهام مدسازان است و جای تافت است که ما ایرانیها قدر گنجینه های خودمان را نمی-

دانیم! ... «فرانک میر قهاری» که پس از ششماه دوری از وطن برای مدت کوتاهی به تهران آمده بود علت مراجعت خود با آمریکا را چنین توضیح داد: - مدتی که در آمریکا بودم در دو فیلم شرکت کردم. فیلم اولی بنام «در آمریکا اتفاق افتاده» با شرکت جواد قائم مقامی و اسدزاده و حسن شایین با تمام رسیده است. تهیه کننده این فیلم يك آمریکائی بنام «کیتلسون» است. اما فیلم دوم بنام «شبهای نیویورک» در دست تهیه است و هنریشه ایرانی آن فقط من هستم و برای اتمام آن ناچارم به آمریکا برگردم. در این فیلم سه گروه موتور سواران معروف به «فرشتگان جهنم» که با فرانک سینترا در هالیوود همکاری دارند همسازی خواهم بود ...

**\* آشنائی بیشتر**

● نام و نام خانوادگی : فرانک میر قهاری ● زادگاه و زاد روز : ماکو - ۱۵ تیرماه ۱۳۲۲ ● قد و وزن : ۱۷۶ متر - ۵۵ کیلو (قبلا) ● ۶۳ کیلو بوده و طی شش ماه مسافرت خارج ۸ کیلو وزن کم کرده است. ● اما میگوید : قبلا که رژیم لاسری میکردم برعکس چاق میشدم! این-

چند ماهه هر چی دلم خواست خوردم و با وجود این وزن کم کردم!! ● رنگ مو و چشم : بلوطی - سبز ● تحصیلات کلاسیک : تا کلاس دهم متوسطه دبیرستان شهنواز بهلولی تهران ● تحصیلات هنری : ندارد ● وضع خانوادگی : مجرد (صحبت ازدواجش تاکنون چنجاها بیا کرده اما هنوز از مرحله حرف خارج نشده است!) ● خصوصیات اخلاقی : خود خور - صریح - ساده و خوشباور (همه اینها بقول خودش) ● تکیه کلام : چطور مگه ● هابی و سرگرمی و تفریحات: کلکسیون منحه های قدیمی جمیع میکند - از سینما و معاشرت های دوستانه و رقص و بخصوص رقصهای ایرانی خوشش میآید. ● ورزشهای مورد علاقه : بکتبال - والیبال - دوچرخه سواری (در این رشته هنگام تحصیل در مدرسه بمقام قهرمان رسیده و عضو تیم والیبال دبیرستان بوده) ● تازهترین کتابهایی که خوانده و پسندیده : بابیون - ماشین عشق از میان رنگها : قهوه ای تیره - مشک ● اتوبیوگرافی که میپسندد : لینکلن ● غذائی که تا قشاق آخر با آنها میخورد : خورش بادامجان بدون گوشت (طرفدار فریب یا قرص رژیم گیاهخواری است!) ● تازه ترین فیلمهایی که در ایران و آمریکا دیده

نمایش خواهد شد. ● صفحه جدید فریلدون فرخزاد فیلم سینمائی فریلدون فرخزاد آماده نمایش است و احتمالا تا دو هفته دیگر روی پرده سینما خواهد بود. مقدمات تهیه فیلم «پسر مسخره» دومین فیلم فرخزاد فراهم شده است و بزودی فیلمبرداری از آن آغاز خواهد شد. نقش مقابل فرخزاد را در این فیلم «نوری کسرائی» بهمه خواهد داشت و استودیوی پیام تهیه کننده آن خواهد بود. فرخزاد که پس از سفر کوتاهی به آلمان قبل از آغاز سال نو به تهران برگشت، صفحه تازه ای آماده کرده است که همین روزها بخش خواهد شد. این صفحه شامل دو ترانه جدید است بنامهای «آشیا» و «بی تو میمیرم» و گروه «فلاورز» فرخزاد را همراهی میکنند. ● فیلمهای در دست تهیه با پایان تعطیلات نوروزی که فعالیت های فیلمسازی را در استودیوها دچار وقفه کرده بود، تهیه یک سری فیلم های جدید آغاز شده است و جالب

انکون در تدارک مقدمات کار و جستجوی عدهای از نقالان حرفه ایست تا هرچه زودتر بساط شاهنامه خوانی را در تلویزیون برآورد. بدیهی است اجرای تلویزیونی این هنر سنتی، بخصوص اگر با امکانات تصویری نمایشی توأم شود، میتواند يك برنامه جالب آموزنده و در عین حال سرگرم کننده بوجود آورد.

**\* این گوی و این میدان!**

استودیوی فیلمبرداری «پارسا فیلم» اخیرا دست بکار تازه ای زده است. عدهای از کارگردان های سینما را که شهرتی و احتمالات-عالم هائی دارند انتخاب میکند. سرمایه لازم و وسایل کافی در اختیارشان قرار میدهد. بعد دستشان را در تهیه فیلم مورد نظرشان کاملا باز میگذارد و از کوچکترین مداخله و اظهار نظر تا اختتام فیلم خودداری میکند. اگر فیلم موفق شد منافع بین کارگردان و استودیو تقسیم میشود. اگر هم فیلم ناموفقی بود از نظر مستمزدان کارگردانی چیزی به کارگردان تعلق نمیکرد. اولین فیلمی که با این فرمول جدید توسط پارسا فیلم تهیه شده فیلم

«درشکه چی» بکارگردانی نصرت کرمی بوده است که قرار است از هشتم اردیبهشت در گروه سینمائی مولنر روز بنمایش گذاشته شود. دومین کارگردانی که باین شیوه فیلمی برای پارسا فیلم تهیه خواهد کرد «پرویز کاردان» است که با همکاران تلویزیونی خود فیلمی درمایه طنز و کمدی خواهد ساخت. احتمال دارد برای سومین فیلم از مسعود کیمیائی دعوت شود.

گردانندگان پارسا فیلم در مورد علت اتخاذ این روش تازه و مزایای آن میگویند:

● تابحال هر انتقادی که نسبت بهر فیلمی میشد، کارگردان ادعا میکرد که این نقطه ضعف بر اثر مداخله تهیه کننده بوجود آمده است. باین روش تازه مسؤولیت تهیه فیلم بطور کلی بگردن کارگردان میافتد. او در انتخاب سناریو و هنرپیشگان و چگونگی صحنه ها و فیلمبرداری و غیره آزادی عمل مطلق دارد و دیگر نمیتواند ادعا کند که مداخله تهیه کننده باعث ضعف و ابتذال فیلم کار نکند. دودش توی چشم خودش هم میروند زیرا از دریافت دستمزد محروم میشود. درحالیکه اگر فیلم خوب کار کند منافع سرشاری

**\* صفحه جدید فریلدون فرخزاد**

فرخزاد که پس از سفر کوتاهی به آلمان قبل از آغاز سال نو به تهران برگشت، صفحه تازه ای آماده کرده است که همین روزها بخش خواهد شد. این صفحه شامل دو ترانه جدید است بنامهای «آشیا» و «بی تو میمیرم» و گروه «فلاورز» فرخزاد را همراهی میکنند.

**\* فیلمهای در دست تهیه**

با پایان تعطیلات نوروزی که فعالیت های فیلمسازی را در استودیوها دچار وقفه کرده بود، تهیه یک سری فیلم های جدید آغاز شده است و جالب

اینجاست که اکثر فیلمسازان درسال نو بدنایل چهره های نو هستند و ترجیح میدهند که حتی الامکان از هنرپیشگان نورسیده استفاده کنند. ● ساموئل خاچیکیان، کارگردان تازه داماد، برای فیلم جدیدش بنام «آخرین ضربه» دوچهره تازه انتخاب کرده است بنام «ژاله اسم» و «همایون اشکان». این فیلم که سناریست و کارگردان و تهیه کننده آن خود ساموئل است، بکلی جدا از موج جاهلی خواهد بود و موضوع آن بر محور حوادث هیجانانگیز زندگی نعل عصیانگر امروز دور میزند. در فیلم دیگر ساموئل خاچیکیان بنام «مردی در آینه» که یک ساعت از آن فیلمبرداری شده است نیز شاهد هنر نمائی چهره تازه ای خواهیم بود. «مری آبیگ» دختر آبیگ ستاره سینما برای اولین بار در این فیلم فعالیت سینمائی خود را آغاز میکند. ● استودیوی پارس فیلم تهیه فیلم «زن یکشنبه» را آغاز کرد. نقش های اول این فیلم که سناریوی آنرا میرلوحی (سناریست فیلم رقاصه) نوشته و توسط محمود کوشان فیلمبرداری و کارگردانی خواهد شد، «مختار» - «بهمن مفید» - و «مژگان» بهمه خواهند داشت.

را صادر کرد، هرچی رئیس تیمارستان گفت این دیوونه است، فایده نبخشید. شب که آقای نخست وزیر خسته از کار روزانه رفت بخونه اش، بتکرش رسید که کتاب جوون مزبور رو بخونه. کتاب را آورد و یکبار دیگر رویش را خواند: «چگونه اسب راه میرود» و چون کتاب را باز کرد دید بی انصاف باصند صفحه نوشته و تکرار کرده: تاتالاق - تاتالاق - تاتالاق! نکست وزیر نگاهي به کتاب کرد، دید رویش نوشته، چگونه اسب راه میرود، بعد باز با جوان صحبت کرد و خلاصه دستور آزادیش

رئیس تیمارستان جواب داد: این خیال میکنه نویسنده است. آقای نخست وزیر جلو رفت و شروع کرد با جوان حرف زدن ولی دید که خیلی معقول جواب میده، ازش پرسید تورو چرا آوردند اینجا، جوان جواب داد، والله بخدا اینها با من لج هستند و گرگه من مریض نیستم، نویسنده ام، اینهم کتابم و کتاب فقور را به آقای نخست وزیر داد. نکست وزیر نگاهي به کتاب کرد، دید رویش نوشته، چگونه اسب راه میرود، بعد باز با جوان صحبت کرد و خلاصه دستور آزادیش

به چه دلیل دیوونه است؟

حالا کتابتون تا کجا پیش رفته؟ - فعلا تاجائی رسیده ام که میرفت بهلولی حسین خان اسماعیل زاده معروف به حسین خان کمانچه. - امیندوارم موفق باشید، حالا دیگه يك کمی حرفهای شاد بزنیم. - چشم ... من زندگی رو خیلی دوست دارم، همیشه هم در زندگیم آدم امیدواری بوده و هستم. هر حرف شادی هم که دلتون بخواد برای گفتنش حاضریم. - والله شادترین حرفها تعریف يك لطیفه است.

**دختر رنگ پریده**

**بقیه از صفحه ۲۴**

بود ازموهای خیلی کوتاه با بولکهای ریز و چهره پریده رنگ با سایه چشم بلوطی ● «جولی» که اکنون ۲۳ سال دارد، بزودی در اولین فیلم سینمائی خود بازی خواهد کرد. این فیلم «دختر رنگپریده» نام دارد و داستان آن بی شایسته بزندگی خود «جولی» نیست زیرا ماجراهای پرهیجان زندگی يك دختر خواننده را باز گو میکند. ● «جولی دریسکول» در این فیلم «پیتسرلز» کمدین مشهور انگلیسی مشغول کار شوید. پسر ها هم در اینگونه موسسات کار میکنند و کارکردن با آنها آینه خوبی را نوید میدهد! ● «دریک کلاس مختلط نام نویسی کنید!» در آنجا با عدهای از پسران آشنا خواهید شد و این آشنائی ساده ممکن است به ازدواج بینجامد!

**خوشبو ومعطر**

**بقیه از صفحه ۲۴**

زیرا که يك عطر مناسب میتواند نمایشگر شخصیت واقعی يك زن باشد، پس استفاده از عطر های ملایم و زنانه را هرگز فراموش نکنید. ● ساموئل خاچیکیان، کارگردان تازه داماد، برای فیلم جدیدش بنام «آخرین ضربه» دوچهره تازه انتخاب کرده است بنام «ژاله اسم» و «همایون اشکان». این فیلم که سناریست و کارگردان و تهیه کننده آن خود ساموئل است، بکلی جدا از موج جاهلی خواهد بود و موضوع آن بر محور حوادث هیجانانگیز زندگی نعل عصیانگر امروز دور میزند. در فیلم دیگر ساموئل خاچیکیان بنام «مردی در آینه» که یک ساعت از آن فیلمبرداری شده است نیز شاهد هنر نمائی چهره تازه ای خواهیم بود. «مری آبیگ» دختر آبیگ ستاره سینما برای اولین بار در این فیلم فعالیت سینمائی خود را آغاز میکند. ● استودیوی پارس فیلم تهیه فیلم «زن یکشنبه» را آغاز کرد. نقش های اول این فیلم که سناریوی آنرا میرلوحی (سناریست فیلم رقاصه) نوشته و توسط محمود کوشان فیلمبرداری و کارگردانی خواهد شد، «مختار» - «بهمن مفید» - و «مژگان» بهمه خواهند داشت.

**تنگهداری و محافظت از عطر**

شیشه عطر خود را هرگز در معرض حرارت یا نور قرار ندهید، زیرا حرارت و نور به ترکیبات آن آسیب میرسانند و اصولا از دشمنان سرسخت بوی خوش و حقیقی هر عطری می-باشند. بنابراین همیشه آنرا در مکانی خنک و تاریک نگاهداری کنید و پس از هر بار استعمال در آن را محکم ببندید. اگر تصمیم دارید شیشه عطر خود را تمویض کنید و مثلا محتوی آن را داخل شیشه شیک تر و راحت تر خالی کنید، دوشیزا دوشیده را کاملا بهم بچسبانید و سپس شیشه محتوی عطر را بروی شیشه خالی برگردانید تا مایع آن به آرامی داخل شیشه خالی شود، البته در صورتی که گشادی سر هردو شیشه معادل باشند. در غیر اینصورت می-توانید اینکار را با سرنگ مخصوص آمبول انجام دهید

**شوهر یابی**

**بقیه از صفحه ۲۳**

کارمند موسهای شوید. در اینصورت با آدمهای زیادی برخورد خواهید داشت. از این راه نه تنها ممکن است به مقصود خود برسید، بلکه پولی هم بدست میآورد! ● «يك مهمانی بدهید!» مثلا پنج دختر و پنج پسر را دعوت کنید و از آنها بخواهید که هر کدام دوست همجنس خودش را بیآورند. تعداد زیادی دختر و پسر های تازه خواهند آمد و این شانس خوبی است که یکی از آنها را به طور بزیند! ● «سه نوع دوست و خیر خواه باشید!» مثلا در يك موسسه خیریه داوطلبانه مشغول کار شوید. پسر ها هم در اینگونه موسسات کار میکنند و کارکردن با آنها آینه خوبی را نوید میدهد! ● «دریک کلاس مختلط نام نویسی کنید!» در آنجا با عدهای از پسران آشنا خواهید شد و این آشنائی ساده ممکن است به ازدواج بینجامد!

**نکته مهم**

و اما در مورد اینکه دخترها چگونه میتوانند قلب نامزد مورد علاقه خود را همیشه برای خود حفظ کنند، مجله «تین» راهنمائی های جالب دیگری ارائه داده است که در شماره آینده مطالعه میفرمائید

**اختلاف سن**

**بقیه از صفحه ۲۵**

میشوند که تقریبا سلیقه های مشخص دارند. با کمی زرنگی و کاردانی هیچ بعید نیست که یکی از آنها را اسیر عشق کنید! ● «لب قبتان را در محفظه بلورین ارائه دهید، نه اینکه در صندوقچه آهنین مخفی کنید!... پسر ها ترجیح میدهند آنچه را که میخواهند بدست آورند ابتدا خوب و رانداز کنند و در صورتی که امیدی بود قدم پیش گذارند. آنگقدر سرد و خشن نباشید که آنها فکر کنند بدست آوردن قلب شما غیر ممکن است!» ● «با وجود این هرگز در ابراز عشق بی مقدمه نشوید: بگذارید قدم اول را «او» بردارد. پسر ها هنوز هم مثل اجداد بزرگوارشان ترجیح میدهند قدم اول را خودشان بردارند و بدختری که در برابرشان زانو بزند با تحقیر نگاه میکنند!

و اما در مورد اینکه دخترها چگونه میتوانند قلب نامزد مورد علاقه خود را همیشه برای خود حفظ کنند، مجله «تین» راهنمائی های جالب دیگری ارائه داده است که در شماره آینده مطالعه میفرمائید

**اختلاف سن**

**بقیه از صفحه ۲۵**

که تابان عمر عشق ورزیده اند و روح احساس و عواطف پرشکوه و تابناکشان آفریده است ولی انسانهای بیشماری نایبه نیستند و باید فکری برای بهزیستی و خوش و خوب و نیکیخت بودن آنان بکنیم. بدختری که دانشجوی حقوق سیاسی بود می گفت: «من مردی را دوست دارم که بتواند بر من فرمانروائی کند» و خود «فرانسواز- ساگان» عقیده دارد: «زنان به یک نفر که بتواند آنها را راهنما باشد و نگهدارد، نیاز مندند.»

هر چند زنان مردما و خشن و مبارز با این عقیده مخالفند ولی وقتی درست بیندیشیم می بینیم که این دسته از زنان هم مورد نیاز مرد های ناتوان و ست اراده و مردد واقع میشوند و جوانانی که احتیاج دارند راهنمائی و مراقبت و نگهداری بشوند، بوشان گرایش پیدا میکنند. ● ترجمه: ن. ایراندوست

**بقیه از صفحه ۲۴**

لباسی میتوان پوشید. توجه باین نکته حساس خیلی مهمتر از اینست که شما به محض رواج يك مد جدید، اولین خوشبختانه کلکسیون های جدید مد امسال متوع است و هر کسی می-تواند لباسی را که بر ازنده اندامش باشد و بر جاذبه و زیبایی و شخصیت او بیفزاید انتخاب کند. ● «چی برای کجا؟» ماده دوم قانون مد، پاسخ شایسته ای باین پرسش است: «چی برای کجا؟» هر لباسی را در هر جای نمیتوان و نباید پوشید. اگر شما با يك لباس چشمگیر و آرایش زننده برای خرید به خیابان بروید، گرفتار مزاحمت و تملک خواهید شد و بدختری جلف و بی شخصیت بشمار خواهید آمد. همچنانکه در يك پارٹی رقص، حضور با لباس اسپرت، نمایشگر بی سلیقتی و ناشیکری و احيانا سهل انگاری است. بنابراین در انتخاب لباس به محیط توجه کنید و از پوشیدن لباس هائی که شما را انگشت نما میکند چشم بیوشید. مینی شورت برای کوچه و خیابان بهیچوجه مناسب نیست. از مدل های اسپرت آن میتوانی برای روزهای تعطیل و بيك نیکت های بهاری و هنگام ورزش استفاده کنید و مدل های مجلسی آنرا در مهمانی هائی که موقعیت اجازه میدهد بیوشید.

**موقع شناسی و مد**

سومین اصل مهم مد موقع شناسی است. بدختری که با آرایش غلیظ شب، صبح زود از منزل خارج میشود و پسر کار میرود، ناشیکری کامل خود را نشان میدهد. يك دختر جوان امروزی باید بداند چه وقت چه

**براسو**  
عالیترین جلا دهنده اشیا فلزی

نایبانه انصاری زرگریری خیابان لاله زار تلفن ۳۱۵۰۳۶

# مامی شورت



**mamy short**



**مامان! منو تو کهنه‌نپیچ!**  
زیرا کهنه‌های زیر و خشن  
با پوست لطیف من  
سازگار نیست

### مامی شورت

تنها شورتی است که با اصول طبی  
تهیه شده و بر روی پوست لطیف  
کودک شما ایجاد سوزش و خارش  
نمی‌کند.

### مامی شورت

بدون حساسیت و آلرژی و با همکاری  
گروه صنعتی بلژیک و ایتالیا تولید  
گشته.

**مامی شورت** در کلیه داروخانه‌ها و  
فروشگاه‌ها موجود است.

مرکز بخش - فروشگاه پلاستو -  
بازار جامع تلفن ۵۴۴۸۸

سال نو - فنر نو ...  
بقیه از صفحه ۹۷

۱- بادمجان‌ها را کباب کنید و پوست  
بگیرید و خرد کنید.  
۲- نمک و فلفل و سرکه و آبلیمو و  
روغن زیتون و سیر را در شیشه‌در  
یهی بریزید و در آنرا ببندید و شیشه را  
تکان دهید تا مواد داخل آن خوب  
مخلوط شود.  
۳- این سس را به بادمجان اضافه  
و مخلوط کنید. مخلوط بادمجان را در  
ظرف سالاد بریزید و بگذارید سرد شود  
و سر سفره بپزید.

### سوپ نخود فرنگی

۱ فنجان نخود فرنگی  
یکقاشق مرباخوری سرخالی نمک  
۲ فنجان آبجوش  
یک دانه پیاز کوچک  
یک قاشق سوپخوری کره  
یک قاشق سوپخوری آرد  
یک فنجان سوپ جوجه  
۲ فنجان شیر یا خامه رقیق  
یکقاشق سوپخوری جعفری ریز خرد کرده  
۱- پیاز را پوست بگیرید و در آب  
جوش بیندازید و نمک بریزید و نخود  
فرنگی با آن اضافه کنید و در ظرف را  
ببندید و از آتش سیمی رد کنید.  
۲- کره را آب کنید و آرد با آن اضافه  
کنید و بهم بریزید تا باز شود. سپس سوپ  
را در آن بریزید و بهم بریزید تا باز  
شود.  
۳- مخلوط پیاز و نخود فرنگی را با  
مخلوط کره و آرد و سوپ مخلوط کنید  
و بهم بریزید و شیر در آن بریزید و روی  
آتش ملایم بگذارید و بپزید ( نباید  
بجوشد )  
سوپ را در سوپخوری بریزید و رویش  
جعفری بپاشید و داغ سر سفره بپزید.

### سبزی پلو بشکل دمی

دو فنجان برنج  
۳ فنجان سبزی پلو خرد کرده (تره-  
شبت - شنبلیله کم - جعفری)  
( تره جعفری یا گشنیز - اسفناج  
خیلی کم - شنبلیله )  
دو قاشق سوپخوری روغن  
یکقاشق سوپخوری نمک  
سه فنجان آب  
۱- برنج را پاک کنید و بشوئید و آبش  
را خالی کنید. سپس سه فنجان آب  
و نمک با آن اضافه کنید و بهم بریزید و  
در دیگ را بگذارید و با حرارت متوسط  
بپزید. همینکه آب جوش آمد سبزی  
را با آن اضافه کنید و یکبار بهم بریزید  
و روغن بریزید و در دیگ را ببندید و  
به پختن ادامه دهید. پس از اینکه آب  
برنج کار رفت برنج را دم کنید.

### باقلا (پلو) بشکل دمی

دو فنجان برنج  
دو فنجان باقلا تازه له کرده  
دو فنجان شبت خرد کرده  
دو قاشق سوپخوری روغن  
یکقاشق سوپخوری نمک  
۳ فنجان آب  
۱- برنج را پاک کنید و بشوئید و آب  
و نمک رویش بریزید و در ظرف را  
ببندید و روی آتش متوسط قرار دهید  
همینکه آب جوش آمد باقلارا اضافه  
کنید و بپزید تا آبش کم شود سپس

بقیه در صفحه ۱۱۸

# قصه عشق

بقیه از صفحه ۱۵

من سردر نمی‌آورم پدر که چگونه ازدواج با یک دختر زیبا و با  
هوش که در رادکلیف درس میخواند سرکشی است؟ او نه هیبت است  
و نه ولگرد و معتاد...  
از تمام معایبی که او ندارد میشد یک فهرست تهیه کرد.  
چه چیز او بیشتر از همه باعث ناراحتی توشه‌بدر...؟ اینکه کاتولیک  
است یا اینکه فقیر است...؟  
و تو؟ بگو چه چیز او توجهت را جلب کرده است.  
دیگر تحمل تمام شد. خواستم بر خیزم و بروم و قصدم را بیان کردم  
اما پدرم گفت:  
- بیان و مثل مردها حرف بزن.  
پیدا بود که از ماندن من خوشحال است و آنرا بیان یک موفقیت تازه بحساب  
میاورد. بخشش افزود:  
- تنها خواهش من اینست که در ازدواج با این دختر عجله نکنی.  
مدتی تا بل کن.  
این مدت تا بل و صبر را معین کن پدر، چقدر وقت؟  
- اول درس حقوقت را تمام کن. اگر قضیه جدی باشد خودم روزمان  
آنرا تأیید میکنم و انگهی یک چیز را فراموش کرده‌ای.  
چه چیز را؟  
- توهنوز بیست و یکسال نشده و قانونا کبیر نیستی.  
- کبیر و صغیر بودن هیچ اثری در این کار ندارد.  
- در این صورت هم اکنون بسا او ازدواج کن ولی حتی برای پرسیدن  
وقت رفتن به کلیسا هم سراغ من نیا.  
- اما پدر توهنوز وقت شناس نبوده‌ای!  
از جا بلند شدم و میز ناهار را ترک کردم و از همان لحظه از زندگی  
پدرم خارج شدم و مال خودم را شروع کردم.

جی حاضر شد با من ازدواج کند، گو اینکه او اهمیت فراوانی  
برای این قبیل «فورمالیته» ها قائل نبود. اگر من پسر مرد ثروتمندی بشمار  
میرفتم که ارت هنگفتی ممکن بود بمن برسد، جی دختر یک ناوشیرینی فروش  
محققر ایتالیائی بود نام: «فیل کاولیری» بنابراین در ازدواج ما دو نفر  
والدین من امید خوشبختی نمیدیدند و البته مخالفت خود را هم مخفی نکردند.  
من وفادار به عشق دوستی و علاقه‌ام را بالاتر و مهمتر از هر چیز  
موجود در دنیا میدانستم و با جبار بساخانواده‌ام برهم زدم و طبعاً این قطع  
رابطه برای من نتایج جبران ناپذیر و شم‌آوری داشت زیرا پدرم دیگر حاضر  
نشد خرج تحصیل مرا بدهد.

مراسم عروسی در روز یکشنبه بسادگی انجام پذیرفت. از خوشان  
من هیچکس و از خوشان جی فقط پدرش حضور داشت. بعلاوه  
یکی دو دوست من و یکی دو نفر نزدیکان جی. مطابق رسم دیرین  
هر یک از ما قطعه شعری را که انتخاب کرده بودیم خواندیم و بعد برای  
نوشیدن آبجو به می‌خانه‌ای رفتیم و هنگامی که دوستان ما را سوار  
اتومبیل کردند تقریباً چشمان همه از تأثیر اشک بود. آنوقت من خودم را با  
واقعیات تنها یافتن و وحشت سراپایم را گرفت. رو کردم به جی و گفتم:  
- جی حالا دیگر قانونا ما دو نفر زن و شوهر شده‌ایم!  
- آری، از این پس باید سعی کنیم که بتوانیم یک متقلب بشوم تا اگر دست از پا  
خطا کردی مجت را بگیرم.

اگر کلمه‌ای بتواند وضع ما را در سه سال اول زندگی خلاصه کند  
باید گفت این کلمه «تراشیدن» است. ما تمام معنی روز بروز بیشتر  
تراشیده می‌شدیم. هر لحظه‌ای از عمر ما در اندیشه آن میگذشت که  
چطور پولی در آوریم و چگونگی آن مختصر درآمد زندگی کنیم. در  
هرامری نخستین موضوع مساله‌مادی بود. در هر کاری فوری محاسبه پولش  
را می‌کردیم. دیگر به سینما نمی‌رفتیم، بیوزیک‌هال یا نمی‌گذاشتیم  
حتی در مسابقات که برای من بعلمت قهرمان بودن بلیت های اختیاری می-  
فرستادند بعلمت آنکه همان مختصر پول برای رزرو جا را نداشتیم از آن  
صرف نظر میکردیم. در کامبریج شمالی آپارتمان کوچک و ارزانی یافته  
بودیم. این خانه سابقاً دو خانوادگی را جا میداد. ولی اکنون بدل بچار  
آپارتمان شده که ظاهر اجاره‌آنها متعادل و ارزان باشد!  
روزی از ماه سپتامبر وقتی برای بار اول میخواستم وارد آپارتمان بشوم  
به جی گفتم:

- از اینکه وارد این آپارتمان بشوی ترس نداری.  
- حالا نه ولی در ماه ژوئن چرا می‌ترسیدم.

لطفاً ورق بزنید

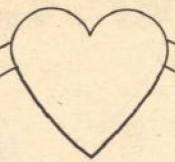
چه چیز اجتناب ناپذیر است؟  
- اینکه ما با هم دیلم خواهیم گرفت و بعد هر کدام راه خودمان را  
دنبال میکنیم. تو میروی بدانشکده حقوق...  
- صبر کن ببینم... چی داری میگی؟  
این بار بصورتیم نگر نیست.  
- اولیور تو یک پری میلیونر هستی و من... از نظر اجتماعی  
صفر هستم.  
- خوب، این چه ارتباطی دارد به اینکه ما راههایمان جدا باشد. مگر نه حالا  
تیر همان راه را میرویم و با هم خوشبخت هستیم.  
- احیاً نشو اولیور. هاروارد مثل کبسه بابانوئل است تو میتوانی داخل  
آن حساب بازی که بخوای پیدا کنی. اما وقتی عید تمام شد کبسه را خالی  
میکند... (با تردید) و آنوقت باید هر کسی بجای خودش برود.  
- میخواهی بگویی که تو میروی به «کراستون»، «رود آیلند» نایسکویت  
درست کنی؟  
- نه، میروم شیرینی پزی! خواهش میکنم پدرم را مسخره نکن.  
- پس مرا ترک کن، خواهش میکنم جی.  
- اگر ترا ترک نکنم تکلیف بورس جی میشود؟ و پاریس،  
که هرگز پیام را آنجا نگذاشته‌ام؟  
- و ازدواج ما؟  
این من بودم که این حرف را زدم؟ مثل یک ساعت از دهانم برید. یک  
لحظه اطمینان نداشتم که این کلمه را ادا کرده‌ام. یانه...  
- چه کسی از ازدواج حرف زده‌است؟  
- من، حالا حرفش را زدم.  
- تو میخواهی با من عروسی کنی؟  
- آری.  
نخندید، سرش را خم کرد. بسادگی پرسید:

برای چه؟  
بچهره‌اش خیره شدم و گفتم.  
- برای اینکه...  
- آه! چه دلیل خوبی.  
بازوی مرا گرفت (نه می‌چسبم) و در طول راه شروع بقدم‌زدن کردیم.  
دیگر چیزی برای گفتن نداشتم.

اولیور برای گرفتن موافقت والدینش جهت ازدواج با جی همراه او  
بخانه پدری می‌رود. اسباب و اثاثه لوکس، باغ و سبزه و پهنای زندگی اشرافی آنها  
در نخستین برخورد توجه جنیفر را جلب میکند و درمی‌یابد که اختلاف  
طبقاتی بین آنها زیاد است.  
پدر و مادر اولیور از آنها در کتابخانه پذیرائی میکنند و هنگام نوشیدن  
یک قهوه مذاکرات بی‌نهایت و مبتذل معمولی بین آنها انجام میشود. اولیور  
میخواهد بپیماید جی از خانه بسدیری هر چه زودتر بگریزد ولی بنا باصرا  
پدر و مادرش موافقت جی برای شام میمانند معهداً نه فرصتی برای مذاکره  
در زمینه اصلی پیش میاید. نسه والدینش قضیه را طرح میکنند و ناچار  
عصبی و تندخو دختر و پسر خانه را ترک میکنند. رفتار سرد و خشک پدر  
و سرجنیفر را بهت زده میکند. اولیور برای طرح موضوع بانتظار فرصت  
دیگر است و این فرصت مناسب در یک کلوب خصوصی پیش میاید در  
وقتی که با پدرش سرگرم غذا خوردنست و شخص سومی وجود  
ندارد.

پدر اولیور بر طبق معمول از مسائل مختلف دیگری که برای پسرش بی‌اهمیت  
است صحبت میکند ولی اولیور که به تنگ آمده و مایل است هر چه زودتر  
باصل قضیه برسد بی مقدمه میگوید:  
- پدر بالاخره تو در باب جنیفر چیزی بمن بگفتی؟  
- جی میخواستی که بگم. تو مرا در مقابل یک امر انجام شده قرار  
دادی.

- بنظر تو چه جور دختری است؟  
- من جنیفر را قابل تحسین نمی‌بینم. دختری مثل او از یک طبقه  
عادی توانسته است وارد رادکلیف بشود...  
- وارد اصل مطلب بشو پدر!  
- اصل قضیه اساساً ارتباطی با این دختر جوان ندارد بلکه با خود تو  
مربوط میشود.  
- آه!  
- مربوط است به خیره سری سرکشی تو. تو کاملاً سرکش  
شده‌ای کوچولوی من.



# قصه عشق

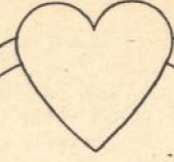
— برای چه در ماه زوئن ترس داشتی.  
 — برای اینکه در زوئن ازدواج نکرده بودم .  
 ولی خیال میکنم حتی برای يك زن شوهر دار ورود باین آپارتمان نمیتوانست بدون ترس باشد .  
 — مگر میخواستی چکار بکنی؟  
 — از شوهرم بیرس ! او خودش میداند.  
 — ولی من شوهرت هستم .  
 — آه راستی ؟ پس ثابت کن .  
 — چطور ؟  
 (تو دلم فکر میکردم که در کوجه چنین کاری امکان ندارد) .  
 — مرا بغل کن که از آستانه در اولین خانه مان باهم تو برویم .  
 — خیال نمیکنم باین خرافات اعتقاد داشته باشی .  
 — مرا بغل کن بعد تصمیم میگیرم .  
 — اوکی .

اورا در آغوش گرفتم و شروع کردم از پله ها بالا رفتن .. پنج پله بود .  
 — برای چه ایستادی ؟  
 — هنوز آستانه در نرسیده ام؟  
 — بهیچوجه !  
 — من نام خودمان را روی زنگ در نمی بینم .  
 — دیوانه اینجا آستانه رسمی خانه نیست مرا باید تاتوی اتاق خواب ببری !  
 — برای چه اینقدر سنگین هستی .  
 — این فکر بیغزت نیامده که ممکن است دونفر باشیم ، یعنی من آیمت باشم !  
 — آیا واقعا هستی ؟  
 — هاها ... ترساندمت ؟ ها ؟  
 این یکی از لحظات شیرین زندگی من بود که ذره ای «تراشیدن» در آن وجود نداشت .

والدینم با فرستادن کارت دعوتی ما را بچشم ششمین سال ولادت پدرم بشام دعوت کرده بودند . وصول این کارت موجب بگو مگوی تازه ای بین من و جنی شد . جنی این دعوتنامه را نوعی پیشنهاد سازش از طرف پدرم میدانست و من اعتقاد داشتم که احتمال می رود کارت را بدون اطلاع پدرم بمنظور آختی کتان مادرم فرستاده باشد .  
 چون در کارت خواسته بودند که رفتن یا نرفتن خود را اعلام کنیم از جنی خواهش کردم که جواب منفی را او نویسد و بفراستد ولی اوترجیح داد مطلب را تلفنی بگوید . يك مقاله کوتاه بین قضاوند که پدرم پای تلفن است و اصرار دارد که من در جشن شرکت کنم و ضمنا با او سخن بگویم . من این کار را نکردم و به جنی نیز پرخاش کردم و تلفن را از جا کشیدم و بوسط اتاق پرت کردم و در حال تندخوئی گفتم:

قابل تحمل نیست جنی ! تو نمیخواهی گورت را از زندگی من کم کنی ؟  
 آنوقت مثل حیوان تیر خورده از فرط خشم شروع کردم بلرزیدن ، وقتی سر بر گرداندم تا جنی را ببینم فهمیدم که اورفته است . جستجو در آپارتمان ، بیرون ، خیابان ، همه جا بی نتیجه بود . حتی بعد از تلفن کردن به پدرم نیز دانستم پخانه او نیز رفته است . ساعت ها بعد که از گفتن وجستوجو کردن خسته شده بودم و با ناامیدی پخانه بازمی گفتم اورا روی پلگان منزل نشسته دیدم . خسته تر از آن بودم که اورا بتراشم و خوشحال تر از آن بودم که حرفی بزنم .  
 — جن ؟  
 — اولی ؟  
 — من کلیدم را فراموش کرده ام .  
 ایستادم . جرات نداشتم برسم چند ساعت است که او اینطور نشسته فقط گفتم:

— جنی متأسف هستم .  
 با خشونت صحنه را قطع کردو گفتم:  
 — حرف نزن . عشق آنست که هر گز نتوانی بگوئی متأسف هستم .  
 بدنبالش راه افتادم و از پله ها بالا رفتم .  
 — من خسته هستم و میخواهم بخوابم اوکی .  
 — اوکی .



# قصه عشق

وقتی وارد آپارتمان شدیم و بدر آوردن لباس مشغول شدیم جنی نگاه اطمینان بخشی بین افکند و گفت:  
 — اولیور میدانی ، من اینطوری فکر میکنم . منم مثل تو گاهی عصبی میشوم !  
 و این تماش بود .

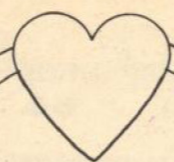
## مرگ

من موفق باخذ دیلم شدم و در نتیجه تلاش مداوم توانستم رتبموم را در میان تعداد بسیار فارغ التحصیلان حقوق بدست آورم . موفقیت در امتحانات دانشکده حقوق موجب شد که پیشنهاد های متعدد کار بمن برسد و من سرانجام خدمت در يك موسسه بزرگ را با حقوق ۱۸۰۰ دلار پذیرفتم . در نتیجه این درآمد توانستم از آپارتمان مختر خود به آپارتمان بهتری در نیویورک تغییر جا بدهیم . زندگی داشت روی خوش بما نشان میداد و در این میان تنها سرگرمی و بحث دونفری ما فرزندی بود که انتظار داشتیم پس از سال ها مرارت داشته باشیم .  
 من قرار بود برای گذراندن دوره کوتاه و فشرده امتحان ورودی به جامعه وکلای نیویورک دو روزی غیبت کنم وقتی مطلب را با جنی در میان گذاشتم گفت:

— جواب شنعی بفرت من حوصله ندارم که دو روز را با برنی های نیویورک به چرت و پرت شنیدن بگذرانم .  
 — بسیار خوب ولی چه پنهانی برای رفتن بیاورم ؟  
 — بگو که من آیمت هستم ، همین !  
 — آیا واقعا تو حمله هستی ؟  
 — نه ولی اگر ما تعطیلات آخر هفته را در خانه بمانیم ممکن است بشوم (ما پیشاپیش نام فرزندانم را انتخاب کرده بودیم «بوزو»)  
 — من واقعا بوزو را دوست دارم .  
 — آیا جدی حرف میزنی ؟  
 — آری . براسی خوشم می آید .  
 — تو میخواهی اسم بچهمان بوزو باشد ؟  
 — حتما بوزو يك قهرمان فوق العاده خواهد بود بوزو بارت !  
 — ولی اگر خدای نکرده این بچه نقص خدادادی داشته باشد ...  
 يك لحظه فکرتش را بکن .  
 — جن غیر ممکن است . ازورانت نشود . مطمئن باش . من تمام وقتم را با خیالات و فکر فرزندم میگذرانم . بوزو يك مرد قوی البینه خواهد بود ، يك مرد صد و هشت کیلویی .  
 — مرد هشت کیلو ؟ در تخته های ما قطعا اثری نیست که بچهمان چنین وزنی پیدا کند .  
 — باشد ولی ما اورا خوب تغذیه خواهیم کرد ، مرتبا ویتامین باو میدهیم .

بچه درست کردن باین آسانی هاهم نیست . بهمان اندازه که در سال های نخستین ازدواج ساله جلوگیری برای زن و شوهری تازه مشکل است امر داشتن بچه نیز پیچیده و مهم است . ما تصمیم گرفتیم برای اطمینان از خود به پزشک مراجعه کنیم و آزمایش های لازم از ما بشود . يك روز دوشنبه باین کار دست زدیم و به دکتر «مورنی مرشاید» مراجعه کردیم . جنی همان روز و من بس از پایان کارم در عصر به مطب دکتر رفتیم . دکتر از جنی خواست که مجددا روز جمعه جم مراجعه کند و گفت که پرستار اشتباه کرده و نتیجه آزمایش های اورا سهوا دور ریخته است . من از اینکه دکتر برای باردوم جنی را خواسته بود تردید کردم و میدانستم که اشتباه پرستار پنهانهائی است که غالب دکتر هادارند .

وقتی دکتر بدفتر کار من تلفن کرد اطمینان بخدمت بیشتر شد . دکتر خواسته بود که به مطبخ مراجعه کنم و تنها بروم ، خدمت مبدل به یقین گردید . او گفت که جنی نمیتواند بیچاره بشود .  
 — خوب دکتر آیا ممکن است بگوئید عیب از کدام يك از ماست ؟  
 — من متأسفم که نمیتوانم دقیقا کلمه عیب را بکار ببرم !  
 — پس دکتر لافلاقی میشود بگوئید دستگاه کدام يك از ما دو نفر بدکار میکند .  
 — آری ، مال جنی .  
 — خوب ! در اینصورت بهتر است بچه ای را بفزندی قبول کنیم .  
 — اولیور ، مشکل خیلی وخیم تر از اینهاست . جنی خیلی سخت مرخص است .



# قصه عشق

— ممکن است نظرتان را درباره خیلی سخت مریض است واضحتر بگوئید ؟  
 — بلی ، او خواهد مرد !  
 منتظر بودم که پزشک بگوید اینها همه شوخی و اشتباه است اما او گفت:  
 — راست است اولیور . من واقعا متأسف هستم که این بیان را کردم . جنی سرطان خون دارد !  
 — دکتر شما به جنی در این باره چه گفتید ؟  
 — گفتم که هر دوی شما خیلی خوب هستید .  
 — باورش شد ؟  
 — خیال میکنم بلی .  
 — چه موقع باید اصل قضیه را باو بگوئیم .  
 — بسته به نظر خود شماست !

— دکتر آخر او بیست و چهار سال بیشتر ندارد !  
 — بله ، بهمین خاطر سعی کنید رفتاربان با او طبیعی وعادی باشد !

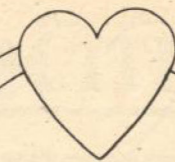
شروع کردم درباره خداوند اندیشیدن . میخواهم بگویم فکر اینکه وجودی برتر و عالی تر که در جانی وجود دارد شروع کرد در من رسوخ کردن ، نه از این جهت که کثرت بگویم واز او شکوه و شکایت داشته باشم که چرا با من چنین کرده است ... یا بهتر با جنی چرا این کار را کرده است ؟ بلکه نمیدانم چرا بعد از شنیدن این خبر وحشتناک و نفرت انگیز افکار مذهبی من کاملا در جهتی خلاف این امر دور میزد .  
 صبحا که چشم از خواب می گشودم و جنی را کنار خود میدیدم . و میدیدم که هنوز هستم شکر میکردم . گرچه متأسفانه و ناراحت بودم اما امیدوار بودم حال که خدائی هست و من باید از او سیاست گزار باشم . تشکر کنم که بمن اجازه داده بعضی بیدار شدن بازم يك روز دیگر جنی را ببینم . خدا عالم است چه رنجی میکشیدم تا خودم را عادی جلوه دهم و برای اوصیاحانه را حاضر کنم .

باین خدا ، هر که بود و هر کجا که بود میگفتم که به مشیت او تن میدهم و آنرا میپذیرم . برای من مهم نیست که رنج میرم ، در عذاب هستم بشرط آنکه جنی چیزی نداند ومدام که او چیزی نداند با رغبت همه چیز را قبول میکنم . میگفتم:

— خدایا شنیدی ؟ بپهر قیمتی برنج تن میدهم .  
 یکماه پس از این وقایع يك شب درست پس از شام خوردن — جنی هم چنان عادت داشت خودش غذا میپخت . هرگز نتوانسته بودم او را قانع کنم که در کارش وشوی ظرفها باوی کمک کنم چون هواره میگفت : این کار مردها نیست از این رو ظرفهای شسته شده را داشته توی جاذفی میچیدم . او در اتاق نشیمن داشت قطعه ای از شوین میخواست در میان کار ناگهان از نواختن باز ایستاد . با شتاب با جنا رفتیم دیدم روی چهار پایه ساکت و بی حرکت نشسته است پرسیدم:

— جنی حالت خوبست .  
 او جواب مرا با پرسش دیگری داد :  
 — آیا بول داری يك تا کسی بگیری ؟  
 — البته که دارم ! کجا میخواهی بروی !  
 — ... من بیمارستان .  
 در سکوتی که بدنبال این گفت وشود پیش آمد احساس کردم که وقش رسیده است . وقت آن رنج بزرگی که منتظرش بودم .  
 ورود اورا برای بیمارستان غیر مترقبه نبود . شروع کردند به خون تریق کردن . من بدکتر گفتم:

— هرچه لازمست بکنید . هر چه بخواهید میدهم . يك اتاق خصوصی باو بدهید . پرستاران متعدد بگمارید . خواهش میکنم ... پولش هرچه باشد می بردارم ...  
 ●●●  
 باور کنید غیر ممکن است فاصله بین خیابان ۶۳ شرقی را درمانهاتان تارستون ، ماساچوست بشود کمتر از سه ساعت و بیست دقیقه طی کرد . اما من در اتومبیل «ام جی» خود با سرعت یکصد و هفتاد میراندم . در همان حال ریشم را با خودکار تراشیدم و بعضی آنکه بدفتر پدرم رسیدم به منشی او که عده ای در اتاقش بودند گفتم مایلیم پدرم را ببینم .  
 پدرم گفت : بگوئید بیاید بولکه خودش در آستانه اتاق کارش



# قصه عشق

بیذا شد و گفت:  
 — اولیور .  
 از ظاهر من دریافت که آسمه و آشفته هستم . من چهره اورا رنگ برده تر و موهایش را کمتر و خاکستری تر یافتم . ظرف سه سال خیلی عوض شده بود .  
 — بیاتو .

آهنگ کلامش چیزی درمن بدبندناورد بجانب دفترش رفتم و روی يك صندلی مثل مشتری ها نشستم من و پدرم مدتی بهم نگاه کردیم وبعد گذاشتیم نگاهمان بروی چیز های دیگر بچرخد . من به قیچی روی میزش چشم دوختم . يك قیچی بسادسته چرمی . آنگاه يك عکس مادرم را دیدم و يك عکس خودم را هنگامی که داشتم دیلم را دریافت میکردم .  
 — خوب حالت چطور است ؟  
 — خوبست پدرم .  
 — چنینف حالش چطور است !  
 بجای اینکه دروغ بگویم و یا ظفره بروم مستقیما وارد اصل مطلب شدم . و علت حضور خود را گفتم:

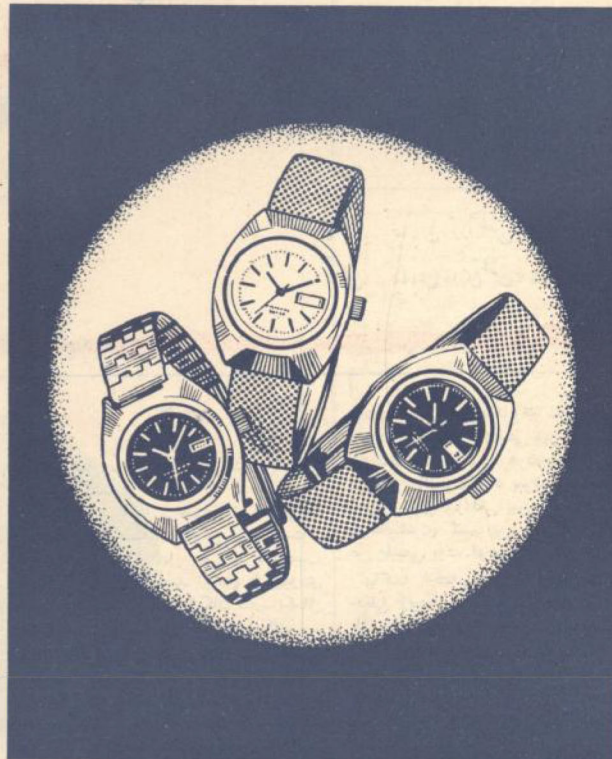
— پدر من احتیاج دارم که پنج هزار دلار قرض بگیرم . برای يك امر معتول .  
 — بین تگریست . احساس کردم موافقت دارد .  
 — پس اینطور ؟  
 — معذرت میخواهم پدر .  
 — آیا ممکن است من عک آنرا بدانم ؟  
 — پدر نمیتوانم عکش را بس تو بگویم . خواهش میکنم فقط پول را بمن قرض بده و همین .  
 — پس معلوم میشود آنجائی که کار میکنی پول نمی گیری .  
 — چرا پدر .  
 خواستم بگویم که کارم چیست و چه مبلغ دریافت میکنم ولی گفتم قطعا از کار و دستزدن من آگاه است .  
 — آیا آنها میدانند که تو این پول را قرض میگیری ، آیا چنینف میدانند ؟  
 — پدر خواهش دارم آنها را وارد هر که نکن . این يك کار خصوصی

و شخصی و مربوط بخود من است .  
 — آیا برای دختری گرفتاری درست کرده ای ؟  
 — آری پدر . همین است . خواهش میکنم پول مرابده .  
 بطور قطع باورش نشد . حسنی یقینا نمیخواست دلیل پول قرض کردن را بداند . تمام اینها برای این بود که بتواند بیشتر با من حرف بزند ... فقط با من حرف بزند . کتوی میزش را گشود . دسته چکی در آورد . بانائی آنرا بر کرد . از خست نبود میخواست بازم موضوعی برای بیشتر حرف زدن پیدا کند . آنرا نوشت ولی وقتی دستم را دراز کردم بگیرم آنرا روی لبه میز نهاد . به چک نظر دوختم . درست و کامل پنج هزار دلار بود . آنرا تا کردم و در جیبم گذاشتم . دیگر حرفی نداشتم بزنم . از جابرخاستم و بدون آنکه کلمه ای بگویم بطرف در رفتم . دلم نمخواست بروم ولی مجبور بودم . دم در سر برگرداندم و گفتم :  
 — سیاست گزارم پدر .

●●●  
 این من بودم که میبایست پدر جنی را از واقعه مطلع سازم . در حقیقت چه کس دیگری نمیتوانست این خبر غم انگیز را باو بدهد ؟ آنطور که من گمان میکردم او بگریه نیفتاد بلکه در خانه اش را بست تا بیاید در آپارتمان ما زندگی کند . هر کس برای مقابله با غم و رنج راهی می شناسد . «فیل کاولری» پدر بیچاره جنی فکر میکرد در این روز های اندوهناک که جنی در بستر مرگ است بهتر است بکارهای خانه دخترش برسد . با لکند ، زمین بشوید ، واکس بزنند ، و بان ترتیب بیاد او بمانند .  
 من بارباب خود اطلاع دادم بچند دلیل مدتی نمیتوانم سرکار خویش حاضر شوم و در این مدت قوای خود را مصروف مراقبت از جنی ساختم .  
 يك روز شنیدم که «فیل» با خودش میفرید که خدایا دیگر تحمل نمادند ، طاقت ندارم .  
 من جوابی باو ندادم ولی با خودم اندیشیدم که من هنوز تحمل رنج را

لطفا ورق بزنید

# سایتی زن



## سازنده اولین ساعت زنانه اتوماتیک و تقویم در دنیا

فرهنگ فرزندان در گرو تصمیم امروز شماست آنها را به دنیای آرام و سحرانگیز موسیقی رهبری کنید

**یاماها**  
بزرگترین سازنده پیانو در جهان

شرکت بازرگانی زره سعدی جنوبی، جنب بانک ملی

آموزشگاه عالی آرایش گیسو

تنها مؤسسه ایست که هنر جوان دوره کامل را می آموزد و دیپلم میگیرند

آبادان خیابان زند

موسسه دوبری زیبایی پوست - اندام - سونا پارافین - ماساژ - اپلاسیون برقی

دیپلمه انترنشنال لندن باغ صبا آقاوی کوچه افسانه پلاک ۴

### ضربندامت... بقیه از صفحه ۱۹

سرگرفتم . یک مرد مایوس و شکست خورده که تا اندازه ای هم احساس گناهکاری میکند، خیلی زودتر از دیگران به دام عشق می افتد . شدت احساس تنهایی میگردم . احتیاج به محبت داشتم . تشنه دوستی و صمیمیت یک زن بودم . زنی که بتوانم در کنار او یک زندگی عادی زناشویی داشته باشم . غمها و شادیهایی را با او قسمت کنم و هر وقت بخانه می آیم بجای سکوت و تاریکی واندوه ، شادی و عشق به استقبال بیاید .

«آنی» دختر صاحب خانه ام ، زیبایی متوسطی داشت ولی فهمیده و درس خوانده و زیرک بود . آنچه در وهله اول توجه مرا جلب کرد ، حالت غم زدگی و افسردگی عمیق این دختر جوان بود . بعد ها فهمیدم که او نامزدش را در یک حادثه هوایی از دست داده است و او هم مانند من دنبال وسیله ای میگشت تا اندوه و تنهایی بزرگ خود را فراموش کند . این احساسات مشترک خیلی زود ما را بهم نزدیک کرد . دوستی ما خیلی ساده بود . برای هم درددل میکردیم . ساعتی دراز در کوچه های خلوت قدم میزدیم و باتوی آشیخ خانه کوچک منزل مان شطرنج بازی میکردیم . من برای آنی از تو تعریف میکردم . از آشنائی مان در روز های خوشی که در کنار هم گذرانده بودیم . از فیلم هایی که باهم دیده بودیم . از کتابهایی که باهم میخواندیم و از تاتراها و اپراهایی که تماشا کرده بودیم . او هم از نامزدش میگفت از اینکه چقدر هدیه گیر را دوست میداشتند ، چگونه باهم نامزد شده بودند و چگونه قرار بود ، سه روز قبل از مرگ باهم عروسی کنند . نامزد آنی در شهر دیگری کار میکرد و برای انجام مراسم عروسی قرار بود به برلین بیاید . هواپیمای او بین راه سقوط میکند و کلیه مسافری هواپیما کشته میشوند و او هنوز پس از گذشت سه سال نمیتوانست این فاجعه را بدست فراموشی بسپارد . بدتر از همه بیماری قلبی شدیدی این دختر جوان را رنج میداد . بیماری که ناشی از شوک ناگهانی مرگ نامزدش بود .

رفته رفته هر دو ما به این دوستی لطفاً ورق بزید

## قصه عشق

دارم . گفتم :  
- خدا یا ، تو که آن بالا هستی ، تو که ناظر و شاهد هستی ، تو که مافوق همه هستی ... یکن ... باز هم بکن ... من میتوانم تحمل کنم ... میدانی برای چه ؟ .. برای اینکه جنی است ... جنی است ...  
آن شب جنی مرا از اتاقش بیرون کرد و گفت میخواهد با پدرش مثل دومرد صحبت کند . این رسم امریکائی های ایتالیائی الاصل است ولی اظهار داشت خیلی دور نرو ... رنگش سفید بود مثل نازبالی که سرش را روی آن گذاشته بود . پس از لحظه ای مرا نزد خود خواند و وقتی وارد شدم گفت :  
- در را ببند . در را بستم و کنار تختش نشستم . بچهره اش نظر کردم و خندیدم :  
- «اولی» قول میدهم که چیزی نیست ... میدانی ، مرگ مثل اینست که با ملاحظت از یرنگهای سقوط کنی .  
توی معده ام چیزی حرکت کرد . چیزی که داشت تا گلویم بالا میآید . مرا بگریه میانداخت اما گریه نکردم . من هرگز گریه نکرده ام . مرد سخت دلی هستم . گریه نمیکنم . اما اگر گریه نخواهم بکنم باید دهانم بسته باشد . حرف نزنم . از این رو جوابهای جنی را فقط با تکان دادن سر میدادم .  
- نمیدانی سقوط از یرنگها چیست پری . در زندگی تو هرگز سقوط نکرده ای .  
- چرا ... وقتی ترا دیدم .  
- آره ... «اما چستو طی بود» ... راستی این جمله از کیست ؟  
- نمیدانم ولی خیال میکنم از شکسیر .  
- آره ولی یادم نمی آید در کدام نمایشنامه ... آنرا در راد کلیف دیدم . باید یادم بیاید . آنوقت هاتام «گوخل» را از حفظ داشتم .  
- نمایشنامه کلاه ؟  
- کاملاً درست است .  
- کسرتو برای بیان بادی مینور در چه برنامه ایست ؟  
- نمیدانم ولی تحقیق میکنم ...  
- من میدانم ... من همه چیز را میدانم .  
- گوش کن ، آیا میخواهی که از موسیقی حرف بزنیم ؟  
- تو ترجیح میدهی که از کفن و دفن صحبت کنیم !  
- نه ، مناسبم که حرفت را قطع کردم .  
- در آن باره با پدرم حرف زدم . گوش میکنی «اولی» ؟  
- سر مرا برگرداندم و گفتم :  
- آره جنی . گوش میکنم .  
- باو گفتم اگر تو موافقت کنی مرا مثل کاتولیک ها خاک کند .  
- اوکی ؟  
- اوکی !  
- کجا آرام شدم زیرا دیگر صحبت های بعدی ما نمیتوانست غم انگیزتر از این ها باشد اما اشتباه میکردم .  
- گوش کن اولیور ... این کاری که تو میکنی خوب نیست ... میخواهم که پس کنی .  
- چه میکنم ؟  
- این حالتی که به خودت گرفته ای ، مثل اینکه گناهکار و مقصر باشی ... این کار بد است اولیور .  
- صمیمانه سعی کردم حالت دیگری پیدا کنم ، غصه دار نباشم ، اشک نریزم .  
- بری . این نگاه هیچکس نیست ... بنابراین خودت را نخور ... خودت را سزشت نکن .  
- دلم میخواست باو نگاه کنم . هرگز نگاهم را از او نبرم اما ناچار بودم سرم را کمی بزرگ بیندازم زیرا خجالت میکشیدم که بیستم حتی در این لحظات جنی اعصاب درون مرا می فهمد .  
- «اولی» این تنها چیز نیست که من از تو توقع دارم ... میدانم که صرف نظر از این بقیه چیز ها اوکی است .  
- آن چیزی که ته دلم بود چنان مرا تکان داد که حتی نتوانستم بگویم .  
- «اوکی» به جنی نگاه کردم و چیزی نگفتم . ناگهان جنی اظهار داشت :  
- مرده شوی پاریس را هم ببند!

پایان



# Charles of the Ritz

## چارلز آو د ریتس

فامی - خیابان وزرا تلفن ۶۲۲۴۱۲  
فامی - خیابان نادری تلفن ۳۱۱۷۵۷

مژده باهالی محترم بابتخت  
حمام سونا با ماساژ های طبی  
و زیبایی آنستام همچنین  
فیزیوتراپی مجهز به آخرین  
وسایل در بیمارستان شهرام  
خیابان آریامهر دائر شد .  
اوقات پذیرائی ۸ صبح تا ۷  
بعدازظهر

تلفن ۶۲۳۱۸۳ - ۶۲۵۳۸۷  
و ۶۲۷۳۰۵

قابل توجه داوطلبان  
استخدام  
کلاس کمک مهندسی  
رادیو ، تلویزیون  
و نقشه کشی

را در لابراتوار الکترونیکی  
حسابداری منشیگری و  
ماشیننویسی فارسی و لاتین  
فقط با نصف شهریه  
تا اخذ گواهینامه رسمی فرا گرفته  
شغل آزاد پردرآمد و یا با حقوق مکفی  
مشغول بکار شوید. شاهرضا اول ایرانشهر  
آموزشگاه آفرین تلفن ۴۲۷۲۲

موسسه حقوقی و جزائی  
همکاران  
جهت مشاوره حقوقی و جزائی  
در امور خانوادگی شما را در  
منزل و چه با تلفن داده و قبول  
وکالت هم مینماید . تلفن  
۳۰۱۲۹۶ ساعت کار دو سره  
از ۹ صبح تا ۱۲ ظهر و از سه  
تا ۷ بعدازظهر

### ضر به ندامت...

ساده عادت کردیم . هر کدام از ما سنگ  
صبور دیگری شده بود. بهم انس پیدا کرده  
بودیم . گویی احساس میکردیم دو بدبخت  
میتوانند خوشبختی واحدی بوجود آورند.  
در ابتدا ما چهار نفر بودیم . من و تو و آتیا  
و نامزدش ! همدجا سایه های شما دو نفر  
و خاطر اتان همراه ما بود ، بتدریج هر  
کدام از ما وجود دیگری را با همه گذشته ها  
و سایه های شک و ابهام پذیرفت و این آغاز  
یک دوستی عمیق و استثنائی بین ما بود .  
بالاخره تصمیم گرفتیم ازدواج کنیم . این  
خیلی ساده تر از ادامه دوستی ما به آن نحو  
بود . بخصوص که دکترها به آتیا تاکید  
کرده بودند ، که اگر ازدواج کند ، امکان  
دارد ، بیماری او تضعیف پیدا کند .  
روز ازدواج ، چند ساعت قبل از  
مراسم عروسی من برای آخرین بار بنام  
مینوشتم و آتیا برعکس نامزدش برای  
آخرین بار دسته گلی گذاشت ! در مراسم  
عقد من بتو فکر میکردم و شاید آتیا به  
نامزدش !  
بله هما ، زندگی مشترک ما به این  
نحو شروع شد . یک زندگی قراردادی.  
دور از جنجال های زناشویی ، دور از حسد ها  
و احساس های تمک ناخی از عشق و هر دو  
ما از این زندگی راضی بودیم . خوشحال  
بودیم و برای بقایش میکوشیدیم تا اینکه  
تابستان گذشته ، بیماری آتیا که بعد از  
وضع حملش دوباره شروع شده بود ، شدت  
گرفت . من آنچه در قوه داشتم برای او  
انجام دادم . مدتی به کنار دریا رفتم .  
بهترین متخصصین قلب را به بالینش آوردم  
و بالاخره با صرف مخارج هنگفتی درجه های  
قلبی راجع کردند . ولی ایسن  
یک معالجه قطعی نبود . پرفوروری  
که قلب آتیا راجع کرده بود ، سه روز

بعد از عمل مرابره اتاقش خواند و با لحن  
مهربانی گفتم :  
باید قوی باشید . خبری که میخواهم  
به شما بدهم چندان خوش آیند نیست .  
متأسفانه باینکه عمل جراحی با موفقیت  
انجام گرفته است ، امید زیادی به بهبودی  
هوسر شما باقی نیست . امکان دارد ، بیکسال  
دو سال ، یا پنج سال زنده بماند و امکان دارد  
در تابه و هر لحظه بمیرد . شما باید کمکش  
کنید . او نباید گرفتار عصبانیت و هیجان  
زیاده از حد شود ، نباید ناراحت و معمو  
باشد . خلاصه بگویم ، زندگی مشترک شما  
یک زندگی موقت است و وظیفه شما است  
که این زندگی را تا آنجا که در قوه  
دارید از شادی و خوشی و راحتی سراز  
سازید .  
وقتی از اتاق پروفورور بیرون آمدم ،  
حال عجیبی داشتم . مدتها ، بی هدف در  
خیابان های بیمارستان قدم میزد . دلم  
آقدر گرفته بود که میخواستم گریه  
کنم ولی خوب میدانستم که اشک علاج  
واقعی دردم نیست . با خودم عهد کردم  
که تا پای جان برای سلامت و طول عمر  
آتیا کوشش کنم . درست است که بین ما  
عشق به آن معنی وسیع و معمولی اش حاکم  
نبود ، ولی شاید چیزی قوی تر از عشق  
یعنی احساس دوستی و الفت بین ما وجود  
داشت . شاید یکنوع احتیاج بود ، بلکه  
یقین دارم چنین بوده دختر کوچک مایه  
و مدرش احتیاج داشت و من محتاج دوستی  
و مفکری بکزن بودم . زنی که مادر بچم  
بود . بیشتر از هر زن دیگری بهیستی و بلندی  
روح من آگاهی داشت و برخلاف همه  
قراها ، عاشق من شده بود ، بلکه آتیا  
در ماههای اخیر با هزار زبان و وسیله سعی

## از هفت تیر های کافه تریا بنگ بنگ نترسید

آنها توجه شما را بمحیط استثنائی و دنج و خوراکهای لذیذ سرد و گرم بستنی مخصوص  
بنگ بنگ و مسقطی لایت کلاسیک جلب مینماید یک بار امتحان کنید . ضمناً تریا  
بنگ بنگ دارای پارکینگ وسیع میباشد . نشانی : انتهای بهار اول خیابان فرح جنوبی  
رستوران تریا بنگ بنگ تلفن ۷۵۸۵۹۸

### توجه توجه

اگر ماشین نویسی فارسی  
و لاتین را از ابتدا  
با قاعده صحیح تحت  
نظر آموزگاران با  
تجربه این آموزشگاه با  
سابقه تعلیم بگیری وقت گرانبهای  
شما تلف نشده موفقیتان حتی خواهد  
بود . ضمناً انواع رساله و نامه های  
فارسی و لاتین پذیرفته و در اسرع وقت  
تحویل میگردد.  
ماشین نویسی ربانی خیابان شاه آباد مقابل  
سینما حافظ ساختمان مظفریان  
تلفن ۳۱۷۱۳۵

بار در طی چهار سال گذشته دلم از یک  
شادی بزرگ و استثنائی لبریز بود . در راه  
بازگشت به برلین غربی و در راه خانه این  
شادی رفته رفته تقلیل یافت و جای خودش  
را به تفکر و اندوه سپرد . یادآوری چهره  
رنگ پریده و بیمار زنی که در انتظارم  
بود ، یادآوری خطرهای که جان او را  
تهدید میکرد ، و یادآوری نگاه معصوم  
دخترم و یادآوری حوادثی که در این چهار  
سال بر من گذشته بود ، مثل دیوارهایی که  
بتدریج یک محکوم یازندانی را در برمی  
گیرند ، اطرافم را احاطه کرد و راه  
به گونه امید را برویم بست . نه ، بازگشت ما  
به روزهای خوش گذشته و آرزوهایی که  
بیای عشق نوشته بودم ، امکان نداشت .  
من و تو هر دو قربانی تصمیمات غلط و توام  
بناصب پدرت بودیم . فکرش را بکن اگر  
میدانستم ، اگر حتی ذره ای امید داشتم که  
تو مرا فراموش نکرده ای هیچگاه بدام چنین  
سرنوشتی نیفتادم . نمیخواهم ترا محکوم  
کنم ، چون پیرحال میدانم که تو هم  
مجبور بودی تابع دستورات پدرت یا  
حزب باشی و دست بهمین دلیل است که  
هنوز دوست دارم . خیلی بیشتر و عمیقتر  
از زمانی که با هم آشنا شدیم . با این تفاوت  
که عشق من و ارستگی و باکی عشق درویشان  
رایبدا کرده است . من دوست دارم بدون  
اینکه از این عشق انتظاری داشته باشم  
و دلم میخواهد تو هم احساس کنی که  
در برابر من هیچگونه تعهدی نداری .  
هوا ، دلم واقعا میخواهد که با این  
برگردی . من چگونه میتوانم شاهد باشم که  
سرنوشت صدها جوان محروم و از وطن رانده  
دیگر درباره تو تکرار شود آه . من فقط  
در این باره بخودم حق میدهم که در  
زندگی تو مداخله کنم . من حالا فقط یک  
هدف دارم و آنهم گرفتن پاسپورت برای  
تو و فرستادنت به تهران است . میتوانی مطمئن  
باشی . اقداماتی کرده ام که هنوز منتظر  
جواب هستم ولی یقین دارم که یکی از همین  
روزها من قادر هستم پاسپورت ترا بدست  
بدهم و برق شادی را در چشمانت قشنگ تو  
نمایش کنم . هه ، پدرتو خیلی ظلم کرده  
است . ولی توباید بگناهان او را پس  
دهی . تو واقعا لایق یک زندگی خوب و یک  
آینده درخشان هستی و من اگر بتوانم در  
راه تامین این آتیه بتو کمک کنم  
خوشحال تر و سرفرازتر از همیشه خواهم  
بود . هه ، بیا دوست باشیم . دوستی ، بدون  
هیچ توقع عالی ترین مظهر عشق است .  
مواظبی ؟

### دوستداری: (غربی)

\*\*\*  
نمیتوانم احساسات و افکار خود را  
بعد از خواندن نامه او بخوبی تشریح کنم .

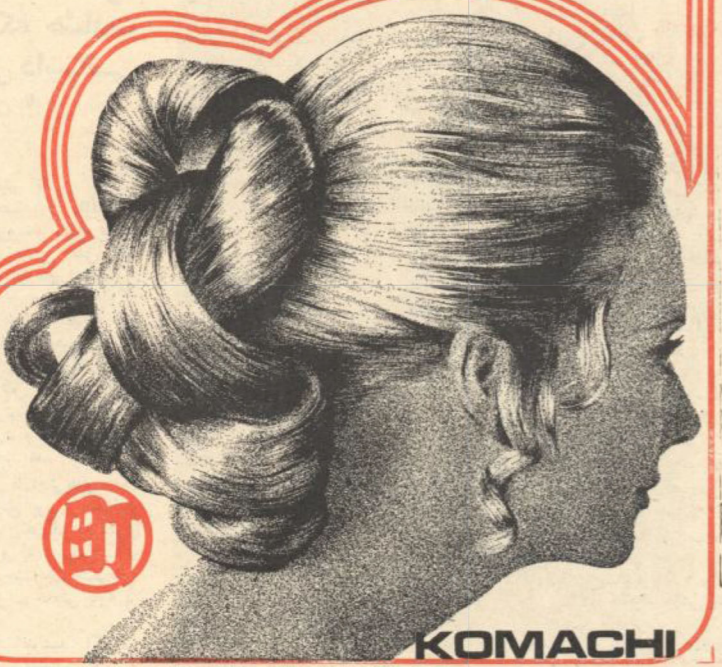
## این بار آسمان آرزوهای شما ستاره باران است!

# فروش اروپایی

## گیسوی کوماچی

با ۳ جایزه فوق العاده مسافرت به اروپا  
و ۶ جایزه ۱۰۰۰۰۰ ریالی

زیبایی خیره کننده مدل های جدید گیسوی کوماچی  
و جوایز ربانی آن تعبیر خوشی است برای خوابهای طلایی شما



KOMACHI

تهران : نمایشگاه کوماچی ساختمان آلومینیوم طبقه دوم تلفن ۶۶۱۹۴۷  
فروشگاه بزرگ ایران - خیابان شاه  
فروشگاه فردوسی - خیابان فردوسی  
در اگستور تخت جمشید - خیابان تخت جمشید  
فروشگاه تعاونی فرهنگیان - میدان موزه (فروش با شرایط سهل مخصوص فرهنگیان)  
شهرستانها :

آبادان ستاره آبی - اصفهان فروشگاه نورسته - بابل سالن آرایش چهره - تبریز فروشگاه اطلس خیابان  
شهناز - کرمانشاه فروشگاه پروین - شیراز فروشگاه بل - مشهد سالن آرایش فتن خیابان جم - رضایه  
سالن آرایش نایس خیابان خیام - گرگان فروشگاه ها کویبان - مسجد سلیمان فروشگاه شهناز

سرنوشت هر دو ما تمام شده بود ، چبران  
کم . آیا دیگر دیر شده بود ؟ آیا غریبی  
حاضر بود واقعا مرا ببخشد ؟ در آن لحظه  
و آن حال هیچ چیز حتی گرفتن پاسپورت  
و رفتن با این برایم مهم نبود . فقط  
دلم میخواستم غربی را ببینم و بانام وجود  
و از ته قلب از او معذرت بخواهم . شاید

هنوز دیر نشده بود . نگاهی به ساعت دیواری  
انداختم . اگر فوراً حرکت میکردم می-  
توانستم غربی را در اداره اش ملاقات کنم .  
پالتویم را بدوش انداختم و بدون اینکه  
بگذرند پدرم چیزی بگویم ، بستم ایستگاه  
ترن برافتم .  
ناتمام

## آیا حسادت عاشقانه مخرب ترین نیروهای جهان است؟

## آیا همه ما حسود هستیم یا اینکه حسادت عشقی و جنسی داستانی استثنائی است؟

در اساطیر میخوانیم که: «مدیا Medea عاشق «جیسون» Jason و نیروهای خود را در راه این عشق بکار انسانی بودند، زیرا او، هم جادوگر بود و هم یک شاهزاده خانم. «مدیا» این نیروها را برای خوشایند «جیسون» و عملی کردن بلند پروازیهایش بکار برد. بخاطر «جیسون» نقشه قتل و سرقت کشید و نقشه خود را عملی کرد، بخاطر جیسون دو فرزند به دنیا آورد و در نتیجه از کشور و خانواده اش تبعید شد.

اوهیج یک از ناراحتیهای خود اهمیت نداد، زیرا عاشق بود. «مدیا» و «جیسون» پس از آن با یکدیگر به سفری دور و دراز دست زدند و به سرزمین یگانه رفتند و در این سرزمین چشمان حریص «جیسون» مجذوب شاهزاده خانمی جوان تر شد.

«جیسون» با خود اندیشید: اگر من با این شاهزاده خانم زناشویی کنم و نتوانم «مدیا» را از خود دور سازم، مردی مقتدر و سعادتمند نخواهم بود و در زندگی کم و کسری نخواهم داشت. با این اندیشه، «جیسون» دست بکار شد، هنگامی که «مدیا» از این امر آگاه شد از شوهر محبوبش سخت رنجید، روحش خرد شد و آتش حسادت در آن زبانه کشید.

پس «مدیا» تدبیری اندیشید، لباسی زیبا، اما جادویی فراهم کرد، نیمتاجی جادویی بر آن نهاد، آینه را در بسته‌ای زیبا پیچید و به عنوان هدیه زناشویی «جیسون» نزد همان شاهزاده خانم فرستاد. شاهزاده خانم جوان از سخاوت و بخشش محبوب خود به نشاط آمد، جشنی ترتیب داد و لباسهای زیبا را بر تنش که لباس جادویی بود، پوشیدند. لباس همان و سوختن و خاکستر شدن شاهزاده خانم همان. شاهزاده جوان در ظرف چند لحظه تبدیل به مثنی خاکستر شد.

تمام مردم آن سرزمین به خشم آمدند و گفتند این نادرانه‌ترین اقدامی بود که

# حسادت!

«مدیا» میتوانست انجام دهد! پس هنگی متحد شدند و به خانه «مدیا» هجوم آوردند تا او را گرفته به کفر عمل زشتش برسانند. اما «مدیا» که هشیارتر از آن بود، با نیروی جادو، ارابه‌ای برای خود فراهم کرد که بجای اسب، چندمار بالدار نیرومند آرا به پرواز درمیآوردند، او دوفرزند خود را برداشت، با آنها سوار ارا به شد و در آسمان به پرواز درآمد، همینکه در آسمان اوج گرفت، چشم به زمین دوخت و مشاهده کرد که شوهر بیوفایش در اسب جمعیتی کثیر به فرارگاه او روی میآوردند، چشمان «جیسون» از آتش خشم و انتقام ملتهب شده بود.

آنگاه مدیا دو کودک را برداشت و از اوج آسمان به زمین پرتاب کرد، کودکان درست در پای «جیسون» پدرشان بر زمین خوردند، خرد شدند و دردم جان سپردند.»

آنچه خواندیم البته یک اسطوره و افسانه و نمونه‌ای بود از نیروی مخرب حسادت عشقی یک زن. اکنون ما با آنکه فرسنگها و قرن‌ها از اساطیر بدوریم، ولی بدینست بدانید که هنوز هم حسادت عشقی و جنسی زن همین کارها را منتها به شیوای دیگر انجام میدهد.

روانشناسان و دانشمندان اصولاً حسادت عشقی و جنسی زن را «عارضه‌مدیا» نام نهاده‌اند، و البته عارضه مدیا هنگامی بطور کامل بروز میکند که زن از معشوقش بچه داشته باشد و شوهر خود را راستی دوست داشته باشد، یعنی واقعا عاشقش باشد و بعد این مرد با او خیانت کند و دلش را بشکند. در چنین موقعی حتما عارضه «مدیا» بروز میکند، آنهم بطور کامل، یعنی معشوقش انتقام میگیرد و سرنوشت بچه یا بچه‌ها را تباہ میکند. همانطور که «مدیا» دوفرزند خود را در بر آتریهای «جیسون» خرد کرد، او هم جسا و روحا بچه‌ها را در برابر شوهر خیانتکارش خرد میکند. طبیعی است چنین زنی که مبتلا به «عارضه مدیا» شده، خود بیش از شوهر و فرزندان صدمه‌

توان می‌بیند، و اما کساری نمی‌توان کرد، چون او یک عاشق حسود است. دانشمندان برائز کاوش و بررسی دریافته‌اند که هرچه عشق زن به مرد بیشتر باشد، حسادت عشقی‌اش (یعنی عارضه مدیا) شدیدتر و مخرب‌تر خواهد بود و هرچه عشق کمتر باشد این حسادت کمتر نمود و تحرك دارد و کمتر صدمه میزند، تا جایی‌که حتی می‌کست زن خیانت شوهر را تحمل کند و امر بی‌سروصدا و بدون عکس‌العمل خاتمه یابد. در چنین موردی معلوم میشود که زن، شوهر یا مرد خود را آندرها دوست نمیدارد و به اقتضای مصلحت، باضافه اندکی انس و محبت با او زندگی میکند.

## عشق چیست؟

برای اینکه ما بدانیم عشق وحسادت عاشقانه چیست باید زبان عشق را فراگیریم و هنگامی که زبان عشق را فرا گرفتیم و آنرا در ترازوی علم و روانشناسی سنجیدیم، با کمال تعجب در خواهیم یافت که عشق با تمام جلال و شکوهش يك بیماری است! آری، دانشمندان بما میگویند عشق شدید و هیجانی يك عدم تعادل است، زیرا نتیجه‌ای آنچنان مخرب بنام (عارضه مدیا) بیاز می‌آورد. زبان عشق شدید و هیجانی چنین است:

«من ترا میخواهم - دردنیای من فقط تو وجود داری - من میخواهم مالک تو شوم و توهم مرا تمکک کنی - تو بمن تعلق داری و من بتو - تو جزئی از وجود من هستی - دلم میخواهد در تو گم شویم - من ترا همیشه بهیمن شدت دوست خواهم داشت - مرا هرگز ترک نکن - مرا با خود ببر، من مال تو هستم و تو از آن منی - تو تمام دنیای من هستی - من بدون تو نمیتوانم زندگی کنم - من بدون تو خواهم مرد.»

تمام این جملات که از هیجان و شوق و احساس سرچشمه میگیرد، در یک حالت عدم ایمنی، ترس از فردا و حسادت مطلق بیان میشوند، و هنگامی که واقعا از روی صدق و صفا ادا شدند، شخص باید بداند که عدم ایمنی و ترس واقعی آندرد ها هم از اودور نیست.

دختر جوانی که راستی عاشق شده بود در موقعیتی خاص به روانشناسان که از او پرسیده بودند:

«در چگونه حالی سیر میکنی؟ پاسخ داده بود:

«در حالی بی‌نظمی و نااطبوع و ناگوار! من همیشه احساس ترس و حسادت میکنم، حتی زمانی که با او هستم، در همان لحظه که ما باهم عشقبازی میکنیم من در آن اندیشه‌ام که عشقبازی بعدی ما چه موقع و در کجا خواهد بود! دانشمندان میگویند حسادت عشقی و جنسی تیزی به نفروم ندارد، در همان لحظه که دو عاشق و معشوق عشقبازی میکنند هر دو آسیب‌رسانند و خد هستند و این را به حساب اخلاص نمی‌گذارند که یکدیگر دارند.»

تا زمانی که زن عاشق مرد است حسادت عشقی و جنسی بروز میکند و همینکه طرفین اندکی از یکدیگر فاصله گرفتند حسادت متعادل و عاقلانه میشود و کم‌تر باعث تخریب میگردد، چنانکه گفتیم، در حسادت عشقی و جنسی، یعنی «عارضه مدیا» بیش از هر کسی دیگر خود زن صدمه می‌بیند (حتی اگر موفق شود مرد مصوب خود یا زن مورد نظر محبوبش را بکشد) بنابراین صلاح هر زنی است که برای حفظ وجود خود و بچه‌هایش، همیشه فاصله را حفظ کند و به ورطه عشق هیجانی نیفتد.

برای اینکه دریابید حسادت مولود

عشق شدید، چگونه زن را رنج میدهد و خانه خراب میکند بدینست به ماجرای واقعی زیر از زبان خود قهرمانش گوش کنید.

این زن جوان وزیبا که شغلش مهمانداری هواپیما بوده‌است، عاشق مردی جوان و زیبا و عاشق پیشه میشود، مردی که صدها دختر زیبا هواخواه داشته‌است، مهماندار جوان موفق میشود او را برای خود ضبط کرده و با وی ازدواج کند. حالا داستان خیانت این مرد و بروز حسادت در زن جوان را از قلم خود آن خانم مهماندار بخوانید:

«نخستین باری که این واقعه (خیانت او) اتفاق افتاد زمانی بود که من به اقامتگاهی شغلم چند روزی در سفر بودم، وقتی به خانه آمدم و به دستوئی رفتم در آنجا چند شیء بی‌صرف زنانه پیدا کردم نزد شوهرم رفتم و گفتم با من باینجا بیا، این چیزها در اینجا چه میکنند؟ او خود را باخت، ولی خنده بلندی کرد و گفت:

«عجب کج خیالی هستی، بیا یک گیلان مشروب بخوریم تا من تمام داستان را برایت بگویم.»

مشروب را خوردیم، او چندبار دیگر هم خنده های تروس و بی‌معنی تحویل من داد و آخر سر گفت:

«دشمن خواهرم اینجا آمده بود، من یادم رفت بتو بگویم، اینها حتما متعلق به او بوده‌است!

من باور کردم، یعنی در حقیقت تظاهر کردم که باور کرده‌ام. بعد «آقا» با بروئی گفت:

«حالا دینی چندر احمق هستی! من هیچ نگفتم. و این گذشت. بعد از آن هر وقت که سه چهارشنبه به سفر میرفتم وقتی برمیگشتم با دقتی فوق‌العاده اتاق خواب، رختخوابها، دستوئی و گوشه و کنار منزل را جست‌وجو میکردم. من نمیدانستم دنبال چه چیز هستم، فقط می‌خواستم برگه و نشانه‌ای پیدا کنم. من هرگز نمیتوانستم تصور کنم که این زن کیست، اما هر که بود، من باتمام وجودم نسبت با او تنفر و حسادت داشتم.»

تا مدتی برگه‌ای پیدا نکردم، اما بالاخره روزی رسید که از یک سفرم بازگشتم و در روی ملاقه پتو یک لکه قرمز رنگ متمایل به قهوه‌ای پیدا کردم. از فرط ناراحتی همانجا حبیب کشیدم. شوهرم به اتاق دوید و با وحشت لکه را باو نشان دادم و گفتم:

«این چیست؟ او باردیگر سعی کرد خود را کنترل کند، خنده‌ای مصنوعی تحویل داد و گفت:

«عجب احمق کج خیالی هستی، صبر کن تا برایت توضیح دهم. من سیر کردم و بعد از آنکه او خود را جمع و جور کرد گفت:

«من روز قبل صبحانه خود را در رختخواب صرف کردم، فنجان کاکائو پرگشت، مقدار آن را روی ملاقه ریخت و این لکه ایجاد شد!

من بازهم حرف او را باور کردم، برای این بود که کرمی خطرناک وارد بدن من شده و هر روز رشد میکند و بزرگ‌تر میشود تا روزی مرا خفه کند. از آن

او باردیگر سعی کرد خود را کنترل کند، خنده‌ای مصنوعی تحویل داد و گفت:

«عجب احمق کج خیالی هستی، صبر کن تا برایت توضیح دهم. من سیر کردم و بعد از آنکه او خود را جمع و جور کرد گفت:



تا مگر چیز منظونی پیدا کنم.

یکبار مشاهده کردم اتاق خیلی ریخته و پاشیده‌است و چند تارموی قرمز رنگ لابلای ملاقه‌ها به چشم میخورد، باز با داد و فریاد پرسیدم اینها چیست؟ بازهم همان از دست دادن تعادل و همان خنده و بالاخره پاسخ اینکه اینها موهای گربه هستند! یا گربه آنها را باخود آورده‌است.

بازهم باور کردم، چون جز این کاری نمیتوانستم بکنم.

یکبار دیگر یک لنگه گوشواره زنانه در زیر تخت پیدا کردم، در حالی که میخواهم لباسهایم را تعویض کنم و بعد با دقت کامل پتو ها، ملاقه‌ها، تشکها را زیر و رو میکنم، زیر تخت را میکشتم

«اینرا دیگرچه میگوئی؟!»



من به خانه میآوری و در رختخواب من میخوابانی! اگر نمیخواهی با من زندگی کنی بگو تا کار را بکسره کنیم!

اما من قدرت و جرات ابراز این سخنان را نداشتم، چون او را دوست میداشتم و بناچار در آتش حسد میسوختم و قسم میخورم که او از این ناراحتی من لذت میبرد! بالاخره یکبار که به سفر رفتم، بی‌خبر و بطور غیر منتظره یک‌روز زودتر برگشتم و آن هم صبح‌زود و یکراست به خانه آمدم و دیدم که او با یک زن جوان موقر مز مشغول صرف صبحانه‌است!

بی اختیار کاردی از روی میز برداشتم و بطرف زن حمله بردم در همان حال این فکر هلم مثل برق از ذهنم میگذشت: این فکر هلم مثل برق از ذهنم میگذشت: «آخر این هم زندگی شد؟ زنی با مردمن، در اتاق من صبحانه بخورد؟ تخم‌مرغ و کره مرا بخورد؟ و از مردمن استفاده کند؟»

اما هنوز کارد به بدنش نرسیده بود که خود را به آغوش شوهرم انداخت و او از آن زن دفاع کرد، دست مرا گرفت و کارد را از آن بیرون آورد. و گرنه من حتما آن زن را میکشتم.

اما شگفت آنکه بعد از این جریان بازهم شوهرم انکار کرد! او میگفت او زنی از همکارانش است که فقط برای صرف صبحانه آمده‌است! در حالی که اتاق خواب مثل اتاقی بود که در آن یک جشن چند نفره تشکیل شده‌باشد!

توفانی در نهاد من برپا شده بود که تا دو هفته مثل دیوانه‌ها بودم. چندبار به سفر رفتم و بطور غیر منتظره بازگشتم و خانه‌ها را زیر نظر گرفتم، اما خبری نبود.

یک شب که دیر وقت و بطور غیر منتظره بازگشته بودم با کلیدی که داشتم در راه بسته باز کردم و وارد خانه شدم، از اتاق بالا (اتاق خواب) صداهائی می‌آمد! باورچین باورچین خود را به در اتاق خواب رساندم و از داخل آن صدای زمزمه و مکالمه خفنی بگوشم خورد، یکمرتبه در اتاق را باز کردم و چراغ را روشن کردم. او در رختخواب بود و به قسول خودش «گر به خانه» را نوازش میکرد!

چنان از حرکت من وحشت کرد که فریاد کشید! من فوراً از اتاق بیرون آمدم. او به دنبال نیامد، از خانه بیرون رفتم و شب را در یک هتل بسر بردم و فردا وقتی اودر خانه نبود تمام آثانه خود را جمع کردم و با یک پوالت به خانه می‌گشتم، ولی احساس میکردم که آتش حسادت مرا میسوزاند!

یک شب را در خانه مادرم گذراندم، اما شوهرم به دنبال نیامد، فردای آنروز تغییر عقیده دادم، دوباره واتنی کرایه کردم و وقتی او در خانه نبود آثانه خود را بازگرداندم و یادداشت مختصری در اتاق خواب گذاشتم و از رفتار خود معذرت خواستم.

«نه آقا، همین حالا باید موضوع را روشن کنیم، من میدانم که توبین خیانت میکنی و زن هرزه‌ای را در رغبت

بقیه در صفحه ۱۱۲



اجبار گذاشتن کلاه گیس در کارخانه

بعد از آنکه در انگلستان گیس‌های بلند زنانه برای مردها مد روز شد يك مشكل بزرگ در كارخانه‌ها بوجود آمد و آن تصادفات و حریق‌های ناشی از مزاحمت از زلف بلند كارگران مرد در ضمن انجام وظیفه بود. بسیار اتفاق افتاد كه زلف يك كارگر گیس‌بلند در ضمن كار لای ماشین گیر کرد و او را تا مرحله مرگ بست كوره مذاب یا پرس‌های غول‌پیکر یا اره‌های تیز و برنده الكتريكي پيش برد و این حوادث متخصصین را بفكر انداخت كه برای جلوگیری از این خطرات چاره‌ای بیندیشند. بعضی از هیئت‌مدیره‌ها تصمیم به اجباری کردن موی کوتاه گرفتند اما كارگران با اعتصاب و اعتراض زیر بار نرفتند و این امر را تجاوز به حقوق شخصی و فردی خود دانستند بعضی كارخانه‌ها تور سجانی سر به كارگران دادند تا زلف خود را به‌نگام كار زیر توری جمع کنند. اینهمه با استقبال روبرو نشد. تا اینکه از ماه گذشته در يك كارخانه اتومبیل‌سازی كلاه گیس‌های ضد حریق و کوتاهی به كارگران مرد میدهند تا موی دراز خود را ضمن كار در زیر آن جمع‌وجور کنند و این چاره‌جویی مورد استقبال كارگران قرار گرفته است بطوریکه در عكس مشاهده می‌کنید سه نفر كارگر دراز موی قبل از شروع بكار كلاه گیس‌های خود را می‌پوشند.



قابل توجه علاقمندان

در نیویورک اخیرا دوربین جدیدی به بازار آمده که با آن میتوان در شهای ظلمانی نیز، درست مثل روز هر جا که خواست تماشا کسرد. کارخانه سازنده دوربین اعلام کرده « این دوربین بیشتر بدرزن‌هایی میخورد که قصد میکنند زاغ‌سیاه شوهرشان را چوب بزند و یا برای طلاق مدرک پیدا کنند، زیرا روشنائی موجود در فضا را ۴۵۰۰۰ برابر میکند و در نتیجه میتوان زن و مردی را که در يك شب ابری و ظلمانی وسط جنگلی انبوه عشق‌بازی میکنند از فاصله ۵۰۰ متری بخوبی تماشا کرد و قیافه‌شان را تشخیص داد. تنها عیب این دوربین گرانی آن است چون بطور دقیق ۳۹۴۵ دلار ( در حدود ۳۲۰۰۰ تومان) ارزش دارد.

با تانک به وعده گاه عاشقانه میروند!

(آبراهام شیب) ۲۷ ساله از اهالی (مالیبو) واقع در ایالت کالیفرنیا ای امریکا معتقد است تانک فقط پدر جنگ نمی‌خورد، بلکه از آن بجای اتومبیل نیز میتوان استفاده کرد. براساس همین عقیده در یکی از حراج‌های هولیوود شرکت کرد، و یک تانک مدل (ام۲۰) را که ۱۹۳۴ ساخته شده، در جنگ دوم شرکت کرده، در جنگ کره نیز مورد استفاده قرار گرفته و مدتی هم در سیال جنگی و تلویزیونی (رات پاترول) وسیله (کریستوفر جورج) هنریشه معروف رانده شده بود به قیمت ۲۰۰۰ دلار خرید.



بعد ۱۰۰۰ دلار هم خرج دست‌کاری آن کرد: بجای زنجیر چهار چرخ سوار آن کرد، در آن رادیو و تلویزیون نصب نمود، داخل آن برای پنج نفر جا درست کرد. ولی روزی که سوار آن شد و خواست به اداره برود پلیس جلوی او را گرفت. آبراهام به دادگاه شکایت کرد، محاکمه نه ماه طول کشید و سرانجام با وساطت فرماندار کالیفرنیا پلیس به وی گواهینامه مخصوص داد. بعد از این موفقیت آبراهام اسم (اسباب‌بازی) جدیدش را (اولد ایرن ساید) گذاشت و با آن به اداره رفت.



پهن‌ترین پای جهان!

این سرباز ۲۰ ساله انگلیسی صاحب بزرگترین و پهن‌ترین پای عالم است و عجیب آنکه پزشکان مشاهده کرده‌اند که سال‌ها طول و عرض پای او بزرگتر هم میشود. روزنامه‌ها نوشته‌اند - وقتی این آقا پای خود را برای استراحت روی سندی می‌گذارد زمین نفس میکشد! طول پای این آقا ۳۵ سانتیمتر و عرض کف پای او از شست تا انگشت کوچک ۲۸ سانتیمتر است!! « پیتروولتی‌سیک» وقتی سماه پیش با این پای غول‌آسا به خدمت وظیفه رفت هیچ پوتینی بیای او نخورد و ارتش ناچار شد برای او يك جفت پوتین اختصاصی سفارش بدهد. سرگروهبان «پیت» گفته است: « درست است که پای این آقا برای ارتش خرج اضافی تراشیده ولی مادر نظر داریم وقتی خدمت تمام شد پوتین‌های او را بجای دو قایق مسافرتی در دریای مانش به مسافرکنی واداریم و از این راه ضرر ارتش را جبران بکنیم!!»



شکایت ۸۰ میلیون تومانی بیهوش گریسوم

فاجعه در ۲۷ ژانویه ۱۹۶۷ اتفاق افتاد، یعنی در اتنایی که (ویرجیل گریسوم)، (وایت) و (چاف) فضانوردان امریکائی در اولین سفینه فضائی (آپولو) مشغول تمرین بودند سفینه آتش گرفت و هر سه زنده زنده سوختند. و اکنون، یعنی چهار سال پس از حادثه، پتی گریسوم همسر (ویرجیل گریسوم) فضانورد علیسه (نورت امریکان راکول) يك كارخانه سازنده سفینه به دادگاه شکایت کرده و ۸۰ میلیون تومان خسارت تقاضا نموده است.

پتی میگوید: « در تحقیقاتی که بعد از حادثه بعمل آمد معلوم شد کارخانه سازنده سفینه سهل‌انگاری بخرج داده و در داخل سفینه مواد قابل اشتعال مصرف کرده است. و از آن گذشته سهل‌انگاری بحدی بوده که وقتی شوهرم و دو فضانورد دیگر در سفینه که روی سکوی پرتاب شماره ۳۴ کپ‌کنند قرار داشت مشغول تمرین بودند، اتومبیل‌های آتش‌نشانی در دسترس نبودند، و از آن گذشته کارخانه سازنده سفینه برای روز مبادا، درجه نجات در سفینه تعبیه نکرده بود. این سهل‌انگاری‌ها بحدی بود که مردم امریکا مرگ شوهرم و دونفر دیگر را قتل عمد تشخیص دادند، و حتی (اریک برگ آوست) متخصص امور فضائی در کتابی که تحت عنوان (قتل در سکوی پرتاب ۳۴) نوشت، مقامات مربوطه را به ارتکاب قتل عمد متهم کرد. بهمین دلیل کارخانه نورت امریکان راکول باید ده میلیون دلار غرامتی را که تقاضا کرده‌ام بپردازد.»

وکلاي عدلیه امریکا معتمدند، دادگاه بطور یقین بنف پتی گریسوم رای خواهد داد. پتی گریسوم برخلاف همسران دوفضانورد دیگر تاکنون از دواج نکرده و در خانه قدیمی‌اش واقع در (تایلو راک وایلاز) واقع در هفت کیلومتری مرکز تحقیقات فضائی هوستون زندگی میکند و ماهیانه ۴۰۰ دلار (با قدرت خرید ۶۰۰ تومان) مستمری میگیرد. علاوه بر آن ۸۰۰۰۰۰ تومان هم پول بیمه‌ش شوهرش را گرفته است. زیرا قبل از وقوع حادثه، مجله لایف، هر يك از فضانوردان را به این مبلغ بیمه کرده بود. ظاهرا پتی گریسوم فلا منتظر پیروز شدن در محاکمه و گرفتن ۸۰۰۰۰۰۰ تومان دیگر است.

بلوز با پستان مصنوعی

اشتباه نکنید، این خانم آنتدره‌ها هم طرفدار برهنگی نیست که با سینه‌های از زیر بلوز نازک بیرون افتاده بخیا بان بیاید، آن چه که ملاحظه می‌فرمائید يك خطای باصرو و پایتر بگوئیم يك مد جدید است. زیرا نقشی که روی بلوز سفید دیده‌میشود پستان طبیعی نیست بلکه روی بلوز نقاشی شده‌است.

مد جدید را که خیلی هم مورد استقبال سوپر متجدد ها قرار گرفته باید از کشفیات (تورستن مورد هاوز) هامبورگي شمار آورد و این شیوه عریان نمائی کاذب را از محصولات آلمان دانست پیراهن‌ها که نخ هستند هم سفید وهم نقاشی شده فروخته‌میشوند. خریدار پیراهن سفید می‌تواند روی آن بدلیخواه خود نقاشی کند و یا باسه بزند.

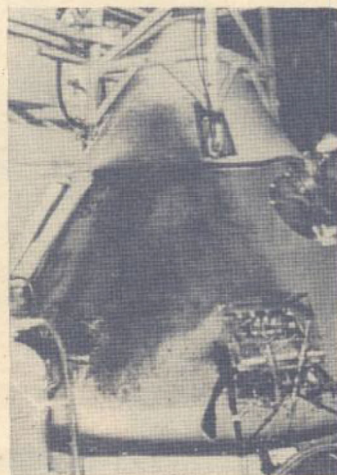
بلوز های پستان‌دار، و پیراهن‌هایی که روی سینه‌شان دستی بزرگتر از اندازه معمولی نقاشی شده عجلت‌بیشتر از انواع دیگر مشتری دارند و هر کدام آنها به قیمت ۲۴ تومان فروخته میشوند. سوکه این نوع «عریان نمائی» چیزی نیست مگر حرص و شهوت گروهی «سوپر متجدد» بسوی نوجوانی درستایش سکس و برهنگی!! برای چی؟ خودشان هم جوابی باین سوال ندارند.



شلوار داغ مردانه

در دنیائی که زنها به مدهای مخصوص خودشان قانع نیستند، و پا توی کش، کت، شلوار، پیراهن و کراوات مردها میکنند چه لزومی کرده مردها بیکار بنشینند؟ بهمین دلیل هم هست که (لوتاهایت‌من) عکاس خیرگزاری آلمان اولین قدم را در هامبورگ برداشت و با يك شلوارك داغ و چسبان (مینی‌شورت) به خیا بان آمد.

بطوریکه ملاحظه می‌کنید مینی-شورت به مردها بهتر از خانها می‌آید. حالا باید منتظر بود و دید که آیا این اولین قدم، قدم‌های دیگری هم پدنیال دارد یا نه. مثلا: بستن سینه‌بند روی پستانهای مردانه!!





سال ۱۳۵۰ را بخاطر بسیاریه امسال فقط يك فيلم

برنامه امروز گروه سینماهای

آسیا - رویال - سهیلا  
 شهوند - لیدو - نیتون  
 رنگین کمان - ژاله - توسکا  
 پاسارگاد - چرخ و فلک - المپیا  
 شرق - فیروزه و گل دیس

ناصر ملک مطیعی  
 در فیلم از: خسرو پروری

**پیش**

آفرین - بهمن مفید - ژاله - حسین گیل  
 شهزاد و جمشید مشایخی

فیلمبرد: نصرت اللهی مولانک من: هرقنی حناح محصول: فیلمکوئیلبر

همزمان با تهران در شهرستانهای زیر:

- گرمانشاه (سینما آتلانتیک) ● اصفهان (سینماهای نقش جهان - هایون) ● شیراز (سینما های پرسپولیس - مترو) ● آبادان (سینما های ایران - متروپل) ● مشهد (سینما های فردوسی - هما) ● اهواز (سینما دنیا) ● قم (سینما دروازه طلایی)

عشق، ازدواج... بقیه از صفحه ۱۰

«کدامیک به صلاح يك دختر مدرن و امروزی است؟ با سنت های قدیمی وداع کردن و از لذتهای جنسی برخوردار شدن، یا پای بند بودن به آداب و رسوم گذشته در نتیجه برخوردار شدن از احترام اطرافیان؟»

من بازم بدون اینکه بخواهم از جنبه های مذهبی بکارت دفاع کنم بایک حساب بسیار ساده «لزوم باکره ماندن» را بهمه دختران جوان توصیه می کنم زیرا اگر دختری نجیب ماند و کسب ارزش و احترام اجتماعی و خانوادگی کرد بالاخره روزی میرسد که در کنار مرد مورد علاقه خود از لذت جنسی هم برخوردار شود، اما دختر سوپر مدرنی که فقط برای لذت جویی خود را مثل يك کالا تسلیم هرجوانی میکند يك بازنده مطلق است زیرا برای همیشه اتهام دست خوردگی و جنس دست چندم بودن بروی پیشانی نقی می بندد و دیگر در عرصه زناشویی قادر به کسب لذت از شوونات يك زن پاک و نجیب و احترام از جانب شوهر و اطرافیان نخواهد شد. و سرکشگی و تحقیر برای او يك امر جاودانی خواهد بود. پس عقل و منطق هنوز هم نجابت را به دخترها توصیه میکند نه برای آنکه به پشت بروند و مونس فرشتگان در روز قیامت باشند، فقط برای اینکه در دوره زندگی احساس حقارت و نفرت از خود نکنند.

تردیدي نیست که هنوز اکثریت دخترها از قدرت مقاومت در برابر زبان چرب و نرم پسرها برخوردارند و در نتیجه هنوز هم «نجابت» طرفداران فراوان دارد. البته يك حقیقت راهم باید در نظر داشته باشیم و آن اینکه عده ای از دخترها هم از ترس حاملگی فکر لذت جویی را از سر بدر میکنند در حالی که بنظر من هیچ ترسی بالاتر از ترس تحقیر شدن نمیتواند ضمن حفظ بکارت برای يك دختر جوان باشد. عامل دیگری که باعث میشود دخترها دوستی و خصوص عشقبازی با پسرها را نپذیرند، رفتار غیر رمانتیک پسرهاست. چندی پیش دختری در قسمتی از نامه اش برایم چنین نوشته بود: «چقدر پشیمانم از اینکه اجازه دادم او مرا بیوسد بدون اینکه حتی یکبار بمن بگوید که دوست دارد»، دختر دیگر نوشته بود: «فکر میکنم وقت آن رسیده باشد که پسرها، بفهمند زن مظهر چیست. چون متأسفانه اکثر آنها تصور میکنند که زن فقط وسیله ایست برای ارضای شهوت و تسکین هوس مرد». يك دختر پانزده ساله نوشته بود: «پسرها با مامل زنه های بدکاره رفتار میکنند، انتظار دارند در عوض دریافت يك هدیه و یادعوت بيك شام و ناهار و قهوه فوراً خودمان را تسلیمشان کنیم»، و باز دختری بیست و سه ساله ای در قسمتی از نامه طویلش اینطور درددل کرده بود: «خانم عزیز، شما نمیدانید که در این دوره و زمانه پیدا کردن يك مرد واقعی با احساسات پاک و شریف چندر دشوار است. پسرهای امروزی بعضی اینکه با دختری آشنا میشوند فقط یک ساعت با او الاس میزنند و بعد بیشتر از این زحمت انتظار کشیدن را بخود روا میدارند و بلافاصله میخواهند با دختر تازمائی آشنا شوند و همخواه جدیدی پیدا بکنند. وقاحت بعضی از پسرها به حدی رسیده که این امر را به آسانی به دختر پیشنهاد میکنند درست مثل اینکه بخواهند يك دست ورق بازی کنند. اینطور که من می بینم عشق و عاشقی و عواطف لطیف از بین رفته است، قرن بیستم قاتل بیرحمی است که شرق و حیثیت بسیاری از دختران ساده لوح

در گذشته زنها نجابت را بهترین و جالبترین و احترام انگیزترین صفت يك زن میدانستند و بلاعاقه مندی تا آخر عمر از آن دفاع میکردند اما بدبختانه بسیاری از دخترهای امروزی اگر هم نجیب بمانند بخاطر اینست که فکر میکنند نجیب بودن به صرفه و صلاحشان نزدیکتر است، من این واقعتی را از خلال نامه های دخترها دریافته ام. آنها چنین مینویسند: «اگر نجیب بمانم امکان دارد شوهر بهتری پیدا کنم»، «میترسم اگر خودم را تسلیم دوستم بدم کتم بروی او راهیم کند» و خلاصه اظهار نظرهایی از این قبیل که نشان میدهد عده ای از دخترها اگر منافع خود را در خطر نمی دیدند خیلی زود با نجابت وداع میکردند، چنین نجابتی که بای اعتقادی توأم است چیز بی ارزشی است.

نه فقط نجابت و عشق و عاشقی، بلکه ازدواج هم در قرن بیستم دستخوش تغییر و تحول شده است. بشر امروزی تنها منظور از ازدواج ازدیاد نسل یا گاو شیرده بودن نیست بلکه او در جست و جوی فرم جدیدی از خوشبختی است. ازدواج برای زنان و مردان قرن بیستم فقط يك قرارداد متقابل برای خدمت کردن نیست، بلکه جست و جوی يك عشق و تفاهم و دوستی و رفاقت پایدار است، ارتباطی است که در آن روح هم به اندازه جسم به عشق و محبت نیاز دارد. هیچکدام از انقلابهای عجیب و غریب امروزی از قبیل «هی بیسم» یا ازدواجهای گروهی و غیره... همچنین خوشبختی دست نخواهند یافت، این سعادت فقط نصیب زن شوهرهایی خواهد شد که هنگام ازدواج به عقل و منطق خود به اندازه احساساتشان بال و پر بدهند، به فکر عشق باشند اما فکر زندگی را هم از سر بدر نکنند، با کسی ازدواج کنند که دوست داشته باشند و در عین حال برایش احترام هم قائل باشند. از او انتظار خوشبختی شدن داشته باشند اما در نظر بگیرند که تا چه حد قادر به خوشبخت کردن شریک زندگی خود هستند. توقعات خود را تعدیل کنند و اگر طالب هوسر کاملی هستند خودشان هم برای رسیدن به کمال کوشش کنند. ازدواج در قرن بیستم باید تغییر شکل بدهد اما از طریق منطقی و عاقلانه نه با کمک هوس، جست و جوی لذت جویی جنسی و غفلت و فراموشکاری از پشیمانی وجدان.



مخلوط کن اتوماتیک «باباطری»

برای تهیه و مخلوط کردن مایعات - سس سالاد - شیر و غذای بچه تخم مرغ - خامه - کوکتیل

فروش در کلیه داروخانه ها و فروشگاه های معتبر تهران و شهرستانها  
 از شهرستانها نماینده پذیرفته میشود  
 نماینده: محمادی درایان: تهران - دراک استور تخت جمشید تلفن ۶۶۸۱۰۱  
 ۶۶۷۸۲۳

قبل از خرید پانویس بنایک، آیشوپ آلمان سری برزید  
 آیشوپ آلمان یادگیری را بهنگار ساده و روشهای آینه و شاد لذت نوا بگرد.  
 آیشوپ آلمان باکار بکشم، دوره خود را بهنگار بایک ترین پانویس نوای بچهور  
 در بازارهای دنیاست.  
 آدرس: خیابان نادر شاه، فرسیده، در چهل متری کوریم خان زند  
 شایگانک، پو بلیکو شماره ۲۸

خانم هائیکه از فروشگاه زمزمی خرید کرده اند تصدیق دارند که پوشاک و اجناس لوکس فروشگاه زمزمی در تهران رقیب ندارد.  
**فروشگاه زمزمی**  
 خیابان پهلوی جنت هتل ویکتوریا

**حسادت... بقیه از صفحه ۱۰۹**

در آورده بودند و از مرگ نتاجم دادند، درمان من ماهها بطول انجامید.

بعد از این جریان او اعتراف به خیانت کرد! و من خیالم راحت شد اما عشق او دیگر از سرم بدر رفت! او از من خواست که به خانه باز گردم و زندگی را ادامه دهم چندین بار معذرت خواست، توبه کرد، من بازگشتم، ولی او دیگر هرگز در نظرم آدم اول نشد! اگرچه او مطلقا خیانت وان بازیها را کسار گذاشت، اما بازم من از او قاصه داشتم، من دیگر عاشقش نبودم و فاطمه خودم را همیشه حفظ کردم. حتی بعد از اینکه دو بچه برایش بدنیا آوردم. من احساس میکردم که در یک وضع متعادل هستم، اما خوب میدیدم که تنها هستم!

زمانی که دیوانه وار عاشق او بودم، همه چیز خود را باو داده بودم. مثل قماربازی بودم که دست خود را رو کرده است، او دست مرا خوانده بود. حالا دیگر چنین نیست من عشق و احساسی به او ندارم، و تصمیم گرفته ام تا عمر دارم این فاصله را با او حفظ کنم. ■

**بو تو کوئیک**  
 برای از بین بردن موهای زائد بدن

پیشبردی دیگر در صنعت سینمای ملی  
بدور از همه جنجالها ، باردیگر زرین دست فیلمساز جوان سینما سنت های دیرین و کهنه را میشکند و با تقدیم برحادثه ترین اثر سینمایی از زمان پیدایش صنعت فیلمسازی در ایران ، یک شاهکار دیگر به ملت ایران هدیه میکند .

برنامه امروز گروه سینماهای

مولن روژ - مهتاب - دیانا  
رکس - کیهان - الوند  
مراد - همای - اسکار  
دربا - قصر طلایی - اراونوس  
دروازه طلایی - آسمان آبی  
و سینما کریستال

فاتیما صبرا

سینما سکوب رنگی



چهارمین دوره جشنواره فیلم فجر - عزیزان جلال - شهرام شهبازی  
معاونان - عباس صرزیان - پدیده دینی - زرین دست  
معاونان - علی رضا زرین دست - مورچه سیاه - حامله هیجان - پدیده خلیج

سه خانم برنده جایزه ...  
بقیه از صفحه ۹

میرسد . از طرفی مطمئنم که این جمله معروف که میگوید « مادر دانا توانا پرورد فرزند خویش » بیش از هر توضیح دیگری جواب شما را دربرداشته باشد . برای اینکه فرزندی فهمیده و تحصیلکرده باشد باید مادری روشنگر و تحصیلکرده داشته باشد . شما اطمینان داشته باشید مادری که میگوید من درس میخوانم یا کار میکنم و به چه هایم نمیرسم زن بی همتی است . کمی اراده و همت کافیت که هر زن علاقه مندی را قادر به انجام چندین وظیفه در عین حال کند . خانم مدرس زاده : باید بگویم که

تحصیلات تاحدی که ذهن زن را برای درک حقایق و فهمیدن مسائل اساسی زندگی باز نکند لازم است و پس از آن مسئله جدیت و سعی پیش میآید برای اینکه زن یک انسان واقعی و کامل بشود . بنظر من مطالعه ، شرکت در اجتماعاتی که بتوانند ذهن زن را آماده قبول احساس مسئولیت و توجه به عمق مسائل زندگی کنند کفایت است که میتوانند زن ایرانی را که تا حد زیادی پای بند ظواهر است بجلو ببرد .

آیا فکر میکنید که زن تحصیلکرده در عوالم شوهرداری و روابط با همسر خود مشکلاتی از نظر عدم تعادل فکری و سلیقه پیدا میکند ؟

خانم ستارزاده : خیلی زیاد ، برای اینکه تنها زنهای ما نیستند که از نظر تحصیلی عقب هستند . مرد های ما اکثر فکر میکنند که اگر زنهایشان تحصیل کرده باشند نمیتوانند بر آنها حکمفرما باشند . مرد ها احساس میکنند که ذاتا بر زن برتری دارند و ما اگر قبول نکنیم که مرد ها از نظر جسمی و نیروی عقلانی برتری محسوس بر زن ها دارند ولسی از لحاظ مغز و ادراک بعنوان یک انسان با هم تفاوتی ندارند ، اختلاف از اینجا پیدا میشود که یک شوهر دکترا نمیتواند یک زن دکترا داشته باشد تا زن هر چه بیشتر تحت نفوذش باشد . مرد های ما بطور کلی یک حس خودخواهی دارند و نسیام اختلافات از اینجا ناشی میشود بنابراین مشکل زنان تحصیلکرده در زندگی ناشی بیشتر از جانب شوهر سرچشمه میگرد تا خود زن .

خانم مدرس زاده : من باین عکس هرگز روبرو نبودم . اگر یک مرد با کار زش موافقت نداشته باشد البته زندگی آنها مشکل است ولی خوشبختانه شوهر باندازه خود من بکارم علاقه مند است و در هیچ موردی کوچکترین سخت گیری به عدم علاقهای شان نداده است . او با علق از کار من استقبال میکند حتی وقتی بر از ازدواج دعوتی از من سمر آمد که با همریک با بروم با کمال میل موافقت کرد که با من بیاید و مطبش را بست ، با من همراهی کرد .

البته در این میان رفتار دو طرف هم قابل اهمیت است مثلا مرد های زیادی را دیده ام که زن تحصیلکرده دارند و مدام سعی میکنند او را تحقیر کنند با زفانی شاید باشند که مایلند بهلت تحصیلات عالی خود را برتر از شوهر خود بدانند ، من شخصا سعی ندارم در روابطم با شوهرم یک استاد دانشگاه باشم . برای شوهرم فقط یک زن هستم با تمام خصوصیات یک زن . بنظر من اگر زن بخواهد در محافل شوهرش بزرگ باشد که چه شخصیتی در اجتماع دارد زندگی زناشویی سعادت آمیزی نخواهد داشت .

از خانمها میخواهم در مورد اصول مهمی که در تربیت فرزندان

محل جدید دفتر نمایندگی کیهان در قطر  
نمایندگی فروش نشریات کیهان در قطر بمنحل جدید واقع در پانزده پست ساختمان بانک عربی انتقال یافت خوانندگان عزیز برای خرید نشریات کیهان با آقای غلامیاس جاسمیلاری بکنانی فوق مراجعه فرمائید

خود در مد نظر دارند تا آنها انسانهای بهتری بار آیند صحبت کنند

خانم ستارزاده : اولین نکته ای را که مورد توجه فرارادم این بود که خود نمونم خوبی برای آنها باشم . سعی کردم به بچه هایم ثابت بکنم تنها هادی هر فرد در زندگی چه فقیر و چه غنی علم و دانش است . خودم تحصیل میکنم تا آنها از من پیروی کنند ، خودم خدمتگزار بودم تا بچه هایم بفهمند انسان باید با اجتماع خودش خدمت کند و نان مفت نخورد .

خانم مدرس زاده رحمانی : گاهی در مورد اینکه آیا رفتاری که با بچه هایم دارم صحیح است یا نه دچار تردید میشوم . در حال حاضر روحیه و وضع بچه ها بقدری با زمان خود ما فرق کرده است که پیدا کردن یک متد صحیح کار مشکلی است . من در هر صورت سعی میکنم نه بشدتی که در مورد خودم یا همسن و سالانم سخت گیری میشد مادر خشنی باشم و نه اینکه به اندازه ای که روانشناسان زمان ما معتقدند به بچه ها باید آزادی مطلق داد . به آنها آزادی تمام عیار بدهم . رفتار من نمونه کامل تعادل و رعایت حد وسط است . بچه باید تا حدی از پدر و مادرش حساب ببرد و در ضمن از آزادی تنوأم با نظارت دقیق آنها هم برخوردار باشد .

در آخر از خانمهای برنده جایزه سلطنتی میخواهم احساسی را که از بردن جایزه پیدا کرده اند تشریح کنند . خانم ستار زاده در جواب این سؤال نیز چون بقیه جوانها با قاطعیت تحسین آمیزی گفت :

وقتی این کتاب را برای بنیاد پهلوی فرستادم اگر حمل برافراق نباشد میدانستم برنده ام . اول اینکه موضوع و محتوی کتاب بقدری پراهمیت است و عمق دارد که در عالم ادب فارسی از نظر بزرگی افکار و معلومات کم نظیر است و از نظر دیگر یعنی نویسندگی خودم فکر میکردم چون بیشترین جدیت و همت را بخرج داده بودم و کوشش کرده بودم که کتاب بی نقص باشد با احتمال بود در صد کتاب برنده میشود . علاوه بر این به تفاوت بیطرفانه هیات داوران هم اعتماد داشتم . اتفاقا خدمت درست بود و وقتی نتیجه بمن ابلاغ شد خیلی خوشحال شدم از نظر اینکه دیدم افراد با صلاحیتی به کار و کوشش من توجه داشته اند . الآن هر وقت بعقب سرم نگاه میکنم خوشحالم که وقتی رابیهوده هدر نداده ام و هیچگاه از گذشت روزها و سالها احساس شرمندگی نمیکم .

خانم مدرس زاده : هر فردی وقتی شروع بکاری کرد همانقدر که آنرا با رضایت و خوبی با تمام برساند خود پاداش شایسته ای گرفته است . من هم وقتی کتابم را تمام کردم خوشحال بودم چون فکری را که مدتها در سر میچرواندم به مرحله اجراء در آورده بودم . ولی برنده شدن جایزه سلطنتی از نظر دیگری برایم جالب بود و آن اینکه احساس کردم منتقد افرادی که برای زحمتی که کسان دیگر کشیده اند

برای تهاام کسانیکه خیر دندان کلگیت میخرند



شامپو جدید لانولین کلگیت

نیز خوششان خواهد آمد . اگر هم خمیر دندانی بجز خمیر دندان کلگیت مصرف میکنید بازم از شامپوی کلگیت خوششان خواهد آمد .



شامپو لانولین کلگیت بهلت داشتن ماده لانولین مورازم و براق و معطر میکنه شامپوی جدید کلگیت برای موی زیبا و سالم . اگر شما خمیر دندان کلگیت مصرف میکنید مسلما از شامپوی کلگیت

لانولین برای همه فامیله

شامپوی جدید کلگیت با

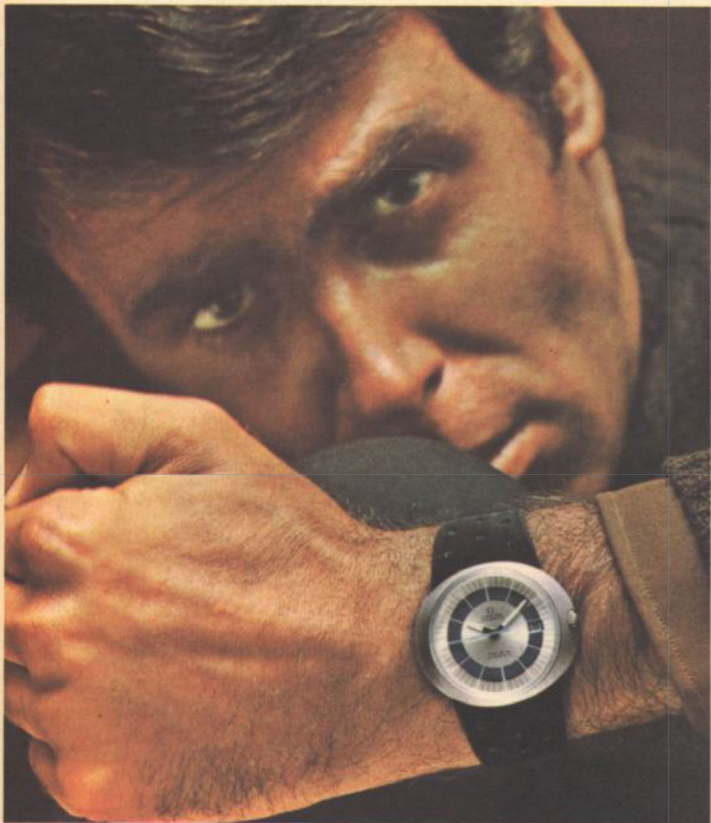
اطلاعیه  
بزرگترین موسسه آموزش و آرایش زیبایی پیام (الهام) زیر نظر متخصصین اروپا و امریکا  
بهبترین اسلوب صحیح و با جدیدترین مدلهای بین المللی آرایش و زیبایی آشنا میشوید و باتکنیک ما که بوسیله سعی و بصری تدریس میشود میتوانید جو اسگویی مشرتیان خود باشید در پایان از دو دیپلم بین المللی و اداره کل آموزش حرفه ای برخوردار میشوید . وسایل کار بطور رایگان در اختیار هنر جو قرار خواهد گرفت بین چهارراه پهلوی و امیراکرم جنب گوجه بهرامی ۶۶۶۸۲۳

ارزش قائل شده اند و آنرا احساس کرده اند .  
در پایان گفت وگو خانم ستارزاده یک جلد از کتاب خود را به زن روز هدیه کرد . کتابی با ارزش که چکیده زحمات شانه روزی ایشان بود . در صفحه اول کتاب چند جمله چشم میخورد که باعث شد باز دیگر چهره غمگین مادری رنج دیده بجای چهره شاد برنده جایزه سلطنتی در خاطرم زنده شود . مطلب چنین شروع میشد :  
به خمیرا دختر نکامم ....

گیسوکی I.B.S با اقساط ما بمیان نقطه ۲۵ تومان جنب سینما اسپار تلفن - ۶۲۳۹۰۰

# ساعت دینامیک امگا را بردست مردان و زنان سازنده دنیای فردا خواهید یافت

## ساعت دینامیک امگا بر اساس فرم مچ دست شما طرح ریزی شده است



### ساعت دینامیک امگا

بر هر ساعتی که در دست دارید ۷ امتیاز دارد

- ۱ - قاب بیضی شکل با طرحی تازه
- ۲ - صفحه زیبا با خطوط مشخص برای اندازه گیری وقت
- ۳ - زائده و میله برای بند ندارد
- ۴ - بند پهن و مناسب از کرفام که آب بخورد نمی گیرد
- ۵ - دسته کوب داخل قاب
- ۶ - سوراخهای روی بند برای تنفس پوست
- ۷ - تکنیک ساخت جدید که انقلابی در صنعت ساعت سازی بوجود آورده است

OMEGA

امپیر

مطرفیان تن ۶۶۸۱۵۰ شماری: ایرتران شماره ۱۱۰ خیابان تخت شید تهران - ایران

### روغن و سون امریکائی

که مدتی نایاب بود رسید  
تلفن ۴۷۱۷۳

مژده به بانوان هیپوکیس و خوش سلیقه  
سالن دوزندگی ژاکلین  
به نغانی هموار جنب مطبوعاتی دانش  
تلفن ۳۹۶ کارخودرا آغاز با متد صحیح  
آماده انجام سفارشات بانوان و دوشیزگان  
محترم است.

### سیاسی شدن زن ... بقیه از صفحه ۷

ندارد و اینگونه حقوق اولیه و انسانی را به یمن وجود انقلاب بدون خونریزی شاه و ملت دریافت کرده است و اکنون مواجه با مسائل و مشکلاتی است که کارشناس و متخصص باید در حل آنها بکوشد و سال به سال نیز مسائل جدیدی در زندگی زن مطرح میشود که تنها بکمک علم و دانش جدید حل و فصل آنها ممکن و میسر است. بنابراین زنان جوان و تحصیلکرده که شوق و ذوق خدمات اجتماعی و سیاسی دارند سال به سال، و گروه گروه، باید در مکتب و مدرسه‌ای که جز سازمان زنان و یا تشکیلات زنان احزاب نیست گرد آیند و در شرایط مساوی و عادلانه امکان خدمات داوطلبانه و کسب تجربه در دسترس آنها قرار بگیرد و پس از چند سال کوشش و تلاش بهترین وزبده‌ترین و لایق‌ترینشان با شرکت در مبارزات انتخاباتی به عضویت پارلمان درآیند و یا در مشاغل سطح بالای اجرایی مملکت عا مثل وزارت و معاونت به خدمت مشغول شوند. این راهی است که در تمام ممالک دموکراسی‌جویی زنان و مردان جوانی که آرزو و عشق خدمت در کارهای سیاسی دارند گسرنده شده است.

\*\*\*

بدنبال این گفت و گو ها سازمان زنان تصمیم گرفت بخشنامه اخیر را منتشر کند تا در حقیقت حلقه مع خدمات سیاسی را از دست و پای اعضای خود بگشاید و به آنها مجال دهد اگر میخواهند وکیل و وزیر شوند از طریق عضویت در احزاب به آرمان خود برسند. سازمان زنان کماکان از دخالت در امور سیاسی امتناع خواهد جست و می-کوشد تا مکتبی باشد که زنان برجسته با خصلت های تحسین آور و تجربه های کافی برای تصدی خدمات مختلف اجتماعی و سیاسی در آن پرورش یابند و این سازمان بصورت آموزشی برای رشد فرهنگ و شعور اجتماعی زن باقی بماند. ■

هر کس در سازمان زنان خدمت کرد هرگز نباید گردامور سیاسی بگردد؟ اگر قرار باشد زنی یافت شوند که با بلذ همت و صرف وقت، از روی علاقه قلبی و هوق خدمتگزاری به جامعه و میهن در کلاس های مبارزه با بیسوادی، در کلاس های مبارزه با جهل و فقر، در مبارزه برای بهداشت و تنظیم امور خانواده، در مبارزه برای حل مشکل زنان شاغل و غیره بدون چشمداشت به اجر و مزد مالی سالها زحمت بکشند و هدفشان بهبود زندگی زن و خانواده ایرانی باشد چرا نباید بدینگونه زنان در مشاغل عالی‌تر که نوعی از آن عضویت در قوه مقننه است فرصت خدمات بیشتر و فعالیت های وسیع تر داده بشود؟ مگر وکالت مجلسی خود یک خدمت عمومی نیست؟ پس چه بهتر که زنان کارآمد و با تجربه‌ای که در مکتب سازمان زنان ایران پرورش می‌یابند و سالها در رشته خدمات داوطلبانه تجربه می‌اندوزند و به چم و خم مسائل اجتماعی و نیاز های جامعه از نزدیک آشنائی پیدا می‌کنند نامزد وکالت مجلسین شوند تا با علم و اطلاع کافی بتوانند در هیئت مقننه و در سطح بالاتر خدمات خود را تکمیل کنند.

از این گذشته باید اعتراف کرد نخستین زنی که به پارلمان راه یافتند از نسلی بودند که ذهن و روحشان آنباشته از مسائل و مشکلاتی بود که به زندگی زن ۳۰ سال پیش مربوط میشد در حالی که اجتماع جوان امروز نیازها و تقاضاهای دارد که زنان و مردان تکنوکرات و متخصص و پرورش یافته در دانشگاه های امروز میتوانند ماهیت آنرا درک کرده و به چارچوبی های فنی و علمی متوسل شوند.

زن سال ۱۳۵۰ ایران دیگر برای خروج از حرم سرا و یا گرفتن حق رای و ارجاع پرونده اختلافات زناشویی خود به دادگاه مشکل و مانعی در سر راه

### کم کردن وزن و زیبایی پوست

حمام سونا - پارافین - ماساژ برقی دستی ویژه بانوان ۸ صبح - تا ۵ بعداز ظهر بانوان کارمند از ۷ تا ۵ بعدازظهر  
خیابان بهلوی مقابل بزرگمهر ساختمان الفار طبقه ۴ با آسانور تلفن ۶۳۰۳۱۱

خمیر دندان ستوریل ساخت فرانسه با بیش از نیم قرن سابقه مسواک مولی بسیار املاکی ستوریل ساخت فرانسه

شماره سیصد و چهاردهم

با مصرف کرم داگرا زیبایی خود را ابدی و جاودانه سازید  
کرم داگرا در دو نوع مخصوص روز و شب



شادابی و لطافت پوست  
با محصولات داگرا هلدند  
Dagra Ladyline



شیر پاک کن داگرا با قدرت پاک کنندگی فراوان  
آرایش صورت را کاملاً پاک نموده و تا احوال پوست نفوذ میکند



روغن در آن بریزید و بیزید وقتی آب برنج کار رفت آنرا دم کنید.

### قارچ (اردو)

نیم کیلو قارچ یکدانه پیاز درشت ریز خرد کرده سه قاشق سوپخوری کره یک قاشق چایخوری روغن فلفل یکغنجیان ماست

چند ساقه و برگ نعنای تازه ۱- قارچ را بشوئید و در آب سردی که یک قاشق سرکه ریخته‌اید یکربس ساعت خیس کنید. سپس آبکش کنید و قارچ را خرد کنید.

۲- کره را داغ کنید و قارچ و پیاز را در آن سرخ کنید و بگذارید سرد شود. ۳- درمات نمک و فلفل بپاشید و قارچ را با آن اضافه و مخلوط کنید. این مخلوط را در کاسه‌بلور بریزید و در روغن را با برگهای نعنا زینت دهید.

### خوراک دنبان کوهی با گوجه فرنگی

یک کیلو دنبان کوهی نیم کیلو گوجه فرنگی دو تا پیاز متوسط خرد کرده نمک و فلفل بقدری که دوست دارید دو قاشق سوپخوری روغن

۱- روغن را داغ کنید و پیاز را در آن بریزید و سرخ کنید تا طلایی رنگ شود. ۲- دنبان کوهی را پوست بگیرید و خرد کنید و در آب بریزید و بشوئید و آبکش کنید و در پیاز داغ بریزید و سرخ کنید. ۳- سپس گوجه فرنگی ها را بشوئید و هر دانه گوجه فرنگی را چهار قاچ کنید و در مخلوط دنبان و پیاز بریزید و نمک و فلفل بپاشید و در ظرف را ببندید و بیزید.

### دنبان کوهی با تخم مرغ

یک کیلو دنبان کوهی یک دانگ پیاز درشت خرد کرده نمک و فلفل بقدری که دوست دارید دو قاشق سوپخوری روغن

۱- روغن را داغ کنید و پیاز را در آن بریزید و سرخ کنید تا طلایی رنگ شود. ۲- دنبان کوهی را پوست بگیرید و خرد کنید و در آب بریزید و بشوئید و آبکش کنید و در پیاز داغ بریزید و سرخ کنید. ۳- سپس گوجه فرنگی ها را بشوئید و هر دانه گوجه فرنگی را چهار قاچ کنید و در مخلوط دنبان و پیاز بریزید و نمک و فلفل بپاشید و در ظرف را ببندید و بیزید.

### دنبان کوهی با تخم مرغ

یک کیلو دنبان کوهی یک دانگ پیاز درشت خرد کرده نمک و فلفل بقدری که دوست دارید دو قاشق سوپخوری روغن

## فایده ویتامینها - کمبود ویتامینها - در چه موادی وجود دارند ویتامین (آ)

برای رشد صحیح کودکان و سلامت چشم ، پوست و غده مخاط بدن لازم است . کمبود آن باعث سرماخوردگی - گلودرد - کم سوئ چشم - خشکی پوست و موها میشود . ویتامین (آ) در سبزیهای سبز و زردمانند اسفناج - هویج - برگه گشنیز - گل کلم - انواع کدوها - سیب زمینی - گوجه فرنگی و میوه های زرد مانند گلابی - زردآلو - آلو زرد و جگر - زرده تخم مرغ - پنیر و کره و شیر و روغنهای ماهی و روغن نباتی موجود است .

## ویتامین (ب) یا تیامین

برای بهبود وضع اعصاب - حضور ذهن - رشد صحیح و لازم تولید نسل و اشتها لازم است . کمبود آن باعث خستگی و بیحالی میشود . ویتامین (ب) در شیر - کره - خامه - شیر خشک - پنیر - جگر - انواع گوشتها - ماهی - مرغ - حیوانات سبزرنگ - بلوط - باقلا - لوبیا - نخود خشک - بادام - دانه های سبز - غلات - آرد و نان موجود است .

## ویتامین (ب) یا ریوفلاوین

برای رشد صحیح - تولید نسل و اعصاب لازم است . کمبود آن باعث ضعف چشمها و بدی پوست میشود . ویتامین (ب) در شیر و جگر موجود است .

## ویتامین (ث)

برای کمک به بهبود زخمها و مقاومت بدن در برابر امراض . کمبود آن باعث تورم لته های دندان ، خونریزی از لته ها در موقع مسواک زدن میشود . ویتامین (ث) در مرکبات - برگ شنبلیله گوجه فرنگی - گیلاس - آلبالو - تمشک - فلفل سبز - اسفناج - کلم پیچ - کلم - گرمک - طالبی - مارچوبه - بامیه - سیب زمینی - جگر سیام - موز - هلو - فلفل ها .

## ویتامین (د) نورخورشید

برای استحکام استخوانها لازم است . کمبود آن باعث نرمی استخوان و بیماری میشود . ویتامین (د) در نور خورشید و روغن ماهی یافت میشود .

## ویتامین (ه)

برای جلوگیری از خونریزی لازم است . کمبود آن باعث میشود که در اثر بریدگی خون بند نیاید . ویتامین (ه) در سبزی های برگ دار سبزرنگ یافت میشود .

# اسلام یونان



اسلام برترین تعلیم از وقتی که موسه آمارگیری گالوپ امریکا اعلان کرده : «با وجود رواج بازار توضیحات جنسی و عیوبیت یافتن قرص ضد آستی ، باز ۶۴ درصد جوانان مایلند زنشان دوشیزه به خانه آن ها برود ، دوشیزه به خانه شوهر رفتن دوباره در امریکا و اروپا مد شده و در ضمن کار جراحی که قادرند بابت عمل جراحی کوتاه، وضع دوشیزگی را به زن بازگردانند، فوق العاده رواج یافته است.»

حلقه عشق تاکنون دو جور حلقه داشته: حلقه نامزدی و حلقه ازدواج . اما از این پس چشم ما به (حلقه عشق) نیز روشن خواهد شد . مبتکر حلقه طلای عشق (آلدوچی یولو) جواهر ساز ایتالیایی و معروف به (کارته ایتالیا) است . بداخل حلقه عشق ، پلاکی نصب شده که رویش جمله «برای عشق هیچوقت دیر نیست» حک شده است. با هر عشق تازه که برای کسی پیش آید، این پلاک طلا هم باید عوض شود. بهین دلیل همراه با هر حلقه یک بیج گوهی کوچک نیز فروخته میشود. (جی یولو) معتقد است به انگشت کردن این حلقه باید برای عشاق اجباری بود.

## دستبند سرقه شده سوفیا

اخیرا یک بسته سفارشی فرستاده شده از نیویورک در رم به دست سوفیا لورن رسید . این بسته محتوی دستبندی بود که گانگستر های امریکایی در حدود شش ماه قبل در نیویورک از سوفیا زده بودند . دزدان در نامه ضمیمه بنته نوشته بودند : «شما طی مساجدهای بن بخرنگاران گنه بودید به این دستبند خیلی علاقه مندید، چون اولین هدیه ای است که شوهرتان کارلوتی به شما تقدیم کرده، از آنجائی که ما هم آدم های احساساتی و رومانسیکی هستیم ، دستبند را با پست برای شما پس میفرستیم.»

## نابغه ترین فروشنده سال

وقتی اسم «نابغه ترین فروشنده سال ۱۹۷۰» انگلیس در لندن اعلام شد ، بدون استثناء تمام تجار و صاحبان بوتیک ها دچار حیرت شدند ، چون برخلاف هر سال که مردها باین افتخار نائل میشدند یک زن خوشگل ۳۶ ساله بنام (برو - آستون ) برنده شده بود. (برو) اصلا استرالیایی است و در سال گذشته بیش از ۲۳۰۰۰۰۰ تومان فروش داشته است . بدنیست بدانی بوتیک منزل او، صدکارمند و فروشنده و دوزنده دارد وچالب آنکه طرح تمام لباسهای بوتیکی را خودش میکشد و مدل ها را روی تن خودش پرو میکند .

توضیح و اضاحت «نوبر گلبنگان» میلیاردر معروف ننتی معروف به آقای پنج درصد، هفته گذشته روزروسی به هشرش هدیه داد که روی نمره اش علامت (ان - اس - جی - ۳) قید شده. در حالیکه نمره اتومبیل خود او به علامت (ان - اس - جی ۳) مشخص است. گلبنگان در باره معنی این دو علامت توضیح داده: «معنی آن است که ماری سومین زن من است و من دومین شوهر او هستم»

بد نیست بدانید که : \* آنکه زویر ساره آلمانی، در (سانت بولوار) هویسوود سانسو برای تاساب اندام و لاغری دایسر کرده است. او تحت عنوان «چگونه با آنکه زویر میتوان وزن کم کرد» برای سانش تبلیغ می کند. \* «اوا پوتونگرو» غیبگی معروف که مرگ برزیدنت کندی را پیشگونی کرده بود، اظهار داشته (ادواردیت) نخست وزیر مجرد انگلیس تا یکسال ونیم دیگر طوف ازدواج را به گردن خواهد انداخت و با عشق عروسی خواهد کرد. \* کترسیومهای شیمی امریکا و انگلیس، موفق به ساختن سیگار مصنوعی شده اند. این سیگار، عین سیگار عادی دود میکند و بو دارد. ولی ضررهای آنرا ندارد. \* آلمانها مشغول ساختن تلویزیون «سینهراما» هستند. در این تلویزیون تمام برنامه ها چند بعدی و کاملاً طبیعی دیده میشوند.

کتاب زبان نوزادان قطعا میل دارید بدانید وقتی نوزاد شما گریه میکند ، چه میخواهد بگوید ؟ یا وقتی نوزادتان بیقراری میکند ، دست و پا میزند ، تته پته میکند ( یا یا ) میگوید ، چه منظوری دارد ؟



دکتر «هانس هرکا» استادروانشاسی کودک پلی کلینیک زوریخ (سوئیس) کتابی در این باره نوشته و معتقد است که نوزادان زبان مخصوص به خود دارند و این درست که ما این زبان را نمی فهمیم، ولی این بدان دلیل نیست که نوزادان نتوانند با ما حرف بزنند یا منظورشان را حالی کنند.

## کلینیک مرگ یا عجیب ترین بیمارستان جهان

«کلینیک مرگ» عجیب ترین بیمارستانی است که بزودی در دانمارک افتتاح خواهد شد. این بیمارستان که از طرف آقای «سایروپ» مدیر عامل موسسه خدمات ملی در آستانه افتتاح شدن است مخصوص کسانی است که قصد خودکشی دارند، زیرا پزشکان بیمارستان آنان را به روشی که در دورنچ نداشته باشد خواهند کشت. آقای سایروپ گفته: « البته ما هر کسی را که برای خودکشی مراجعه کند فوری نمی کشیم، بلکه سعی می کنیم ابتدا به او، چه از نظر روانی و پزشکی و یا مالی کمک کنیم، اما وقتی این کمکها مؤثر واقع نشوند دیگر معطل نخواهیم شد، زیرا ما معتقدیم هر کسی اختیاردار جان خودش است و وقتی صد درصد هوس مردن کند ما نباید او را بزور زنده نگه داریم.»

حالا باید دید قانون اجتماعی و انسانی و بخصوص دنیای پزشکی اجازه چنین کاری را صادر خواهد کرد ؟!

## این حرفها و خبرهای جالب و شنیینی هفته چهار گوشه عالم بر سر زبانها بود



کتاب میل دارید بدانید وقتی نوزاد شما گریه میکند ، چه میخواهد بگوید ؟ یا وقتی نوزادتان بیقراری میکند ، دست و پا میزند ، تته پته میکند ( یا یا ) میگوید ، چه منظوری دارد ؟

دکتر «هانس هرکا» استادروانشاسی کودک پلی کلینیک زوریخ (سوئیس) کتابی در این باره نوشته و معتقد است که نوزادان زبان مخصوص به خود دارند و این درست که ما این زبان را نمی فهمیم، ولی این بدان دلیل نیست که نوزادان نتوانند با ما حرف بزنند یا منظورشان را حالی کنند.

دکتر هرکا فقط به نوشتن کتاب لغت کودکان اکتفا نکرده ، بلکه یک کلاس دو هفته ای هم تشکیل داده که در آن بطور عملی لهجه نوزادان را تدریس میکند.

## مادر کمکی

در بسیاری از خانواده ها ، مرض و بستی شدن مادر ، یعنی یک فاجعه بزرگ . زیرا شیرازه خانواده از هم میپاشد و همه نظم و ترتیبها بهم میخورد ، بچه ها بی برپرست میمانند ، کثافت از در و دیوار خانه بالا میروند و سفره رونقش را از دست میدهند. اما در فرانکفورت آلمان برای این مشکل راه حل مناسبی پیدا شده است که عبارت است از تشکیل «نوبت مونتسترال» یا (مرکز مادر برای روز میاد). در این مرکز ۳۵۰ زن ، شایسته و کاردان ، عضویت دارند. بعضی آنکه در یک خانه مادری مرض و بستی شد ، و به شماره این مرکز تلفن کنند فوری یک مادر کمکی اعزام میشود و این مادر تمام کارهای خانوارا قبضه میکند.

مزد مادر کمکی هر هفته تقریباً ۲۰۰ تومان است . کار این مرکز بقدری گرفته که تقاضا بیشتر از عرضه است. مادران کمکی معمولاً زنهای بیسوه یا طلاق گرفته از چهل بالای هستند که در امور خانه داری و آشپزی لنگه ندارند.



## دتول ، مایع ضد عفونی کننده مؤثر و عالی

دتول مایع ضد عفونی کننده ایست که به بهداشت خانواده ها کمک مؤثر و فراوان میکند. علاوه بر اینکه دتول ضد عفونی کننده ایست مؤثر و ساده برای تمیز کردن دستشوئی وفاضل آب و کف اطباق و سایر لوازم خانه میباشد برای نظافت شخصی و حمام کردن و برای خراشها ، بریدگیها و نیش حشرات نیز بکار برده میشود . بخاطر داشته باشید دتول خانواده شمارا علیه عفونت محافظت میکند و سمی نیست .



# Dettol

## ستاره‌ها چه میگویند؟

### متولدین فروردین



چون هفته پر جنب و جوشی در پیش دارید به صلاح آن است که آرامش خود را در هر موقعیتی حفظ کرده ، از دنبال کردن بحثها و انتقادهای تند و کوبنده پرهیز کنید تا با مسائل جدید روبرو نشوید . عده‌ای از متولدین فروردین ماه از هم‌اکنون نقشه سفری را در مغز خود پرورش میدهند . شما با متولد بهمن ماه توافق عقیده خواهید داشت . معاشرین شما اکثر نقش موفری در زندگیتان ایفا میکنند .

### متولدین اردیبهشت



اکثر معاشریتان مجذوب شما خواهند شد . برای حفظ این محبوبیت بیشتر بخودتان زحمت بدهید . هفته مناسبی در پیش است برای اینکه بیشتر به فکر زیبایی خود و منزلتان باشید . به کسانی که از دواج کرده‌اند توصیه میشود که برای جلب و حفظ اطمینان همسرشان بیشتر کوشش کنند . به صلاح آن است که نصایح متولد شهریور ماه را بپذیرید . برخلاف صورتان در کارها موفق میشوید .

### متولدین خرداد



به کار دیگران دخالت نکنید تا برای خودتان بدون جهت ایجاد دردسر و گرفتاری نکرده باشید . اگر دقیقاً از موضوعی خبر ندارید در باره آن اظهار نظر نکنید . ملاقات دوستان قدیمی خود بروید . در کنار متولد مهرماه احساس شادمانی خواهید کرد . تا کاری را به پایان نرسانداید کار جدیدی شروع نکنید وگرنه هیچکدام از کارهایتان را مطابق دلخواه پایان نمیرسانید . مقداری از درآمدها را پس‌انداز کنید .

### متولدین تیر



به فکر انجام کاری باشید که بیکواختی زندگی زناشویتان را از بین ببرد و باعث خوشحالی شریک زندگیتان شود . هر تنوعی باعث تضمین سعادت شما میشود . بیشتر با متولد شهریور ماه معاشرت کنید . از کوچکترین ناشادی زندگی حداقل لنت را بپريد . این رمز خوشبختی سعادت‌مندان است . موقعیت شغلی خود را استحکام بیشتری خواهید بخشید . بودجه خود را با قائلانه‌تر تنظیم کنید .

### متولدین مرداد



به مجردها توصیه میشود که مجنوب ظاهر افراد نشوند و قبل از شناسایی کامل به کسی قولی ندهند . به کسانی که ازدواج کرده‌اند توصیه میشود مراقب رفتار خود باشند تا از بروز هر اختلاف و سوء تفاهمی جلوگیری شود . قدم بهر اجتماعی بگذارید مورد توجه واقع شوید . ملاقاتهای جالبی با متولد مهر ماه خواهید داشت . در زمینه‌های شغلی پیشنهاد جالبی شما میشود ولی باز هم در تصمیم گرفتن عجله نکنید .

### متولدین شهریور



به کمک اراده قوی و صبر و حوصله موانع کوچکی را که سر راهتان قرار گرفته‌اند از میان برخواهید داشت . به خلاف جریان آب شنا نکنید تا با مشکلات جدید روبرو نشوید . در خانواده تغییراتی ایجاد میشود ، هرچه زودتر خودتان را با این تغییرات وفق دهید . با متولدین آبان ماه توافق فکر و سلیقه خواهید داشت . شما به یک رژیم غذایی صحیح احتیاج دارید .

### متولدین مهر



در این دوره از زندگی خود شاهد پیشرفت‌های بسیاری خواهید بود بشرطیکه کارهایتان را به پیروی از روش صحیحی انجام دهید ، ریسک نکنید و تصمیم به انجام کاری که عواقب آن را نتوانید بپذیرید . به مجردها از جانب چندین نفر اظهار علاقه میشود چنانکه تصمیم گرفتن برایشان مشکل میشود . شما از معاشرت با متولد آذرماه احساس آرامش میکنید . برخوردی نکنید تا تناسب اندامتان از بین نرود .

### متولدین آبان



انتظار نداشته باشید همه اطرافیانان عیناً مطابق خواست و اراده شما رفتار کنند ، آنها هم مثل شما به آزادی فکر و عمل احتیاج دارند . بخصوص به کسانی که ازدواج کرده‌اند توصیه میشود از بحث کردن راجع به مسائلی که شریک زندگیشان را عصبی و ناراحت میکند خودداری کنند . ملاقاتهای مسرت‌انگیزی با متولد دی ماه خواهید داشت . یکبار دیگر یکی از دردهای قدیمیتان عود میکند ، هرچه زودتر به پزشک متخصص مراجعه کنید .

### متولدین آذر



برای مسئله‌ای که مدت‌ها بود غیرقابل حل به نظر میرسید راه حل مناسبی پیدا میکنید . بیشتر از حد توانایی خود کار نکنید . مجردها ملاقات مهمی در پیش دارند . دوستان نقش مهمی در زندگی شما ایفا کرده و باعث آشنائی شما با اقوام جدیدتر میشوند . بیشتر با متولدین بهمن ماه معاشرت کنید . در خانواده آرامش و آسایش برقرار میگردد . از تغییری که در زمینه شغل شما ایجاد میشود بتدریج بهره‌برداری خواهید کرد .

### متولدین دی



هرچقدر هم کار و گرفتاری داشته باشید باز باید قسمتی از اوقات فراغت خود را به رسیدگی به عزیزانتان اختصاص دهید ، به هر نحوی که میدانید محبت خود را به آنها ثابت کنید . یکی از دوستان قدیمی خود را پس از مدت‌های مدید ملاقات میکنید . پیشنهادهای جدیدی بشما میشود . در کنار متولد اردیبهشت ماه احساس مسرت میکنید . کارهایتان با موفقیت پیش میروند ، بشرطیکه به جزئیات هم رسیدگی کنید .

### متولدین بهمن



بهبوده در مسائلی که مستقیماً بشما ارتباط ندارند دخالت نکنید . احتمالاً نقشه یک سفر دسته‌جمعی را در مغز خود پرورش خواهید داد . یک مسئله خانوادگی بتدریج حل خواهد شد . با متولد مهرماه تفاهم کامل خواهید داشت . قبل از قبول هر پیشنهادی عواقب آن را دقیقاً بسنجید . در این هفته زندگی خصوصیتان بطور جالبی میگردد . ممکن است با یکی از اطرافیانان بر سر هیچ و بوج اختلاف پیدا کنید .

### متولدین اسفند



اعتماد بنفس داشته باشید و بیشتر فعالیت کنید تا زودتر شاهد ثمرات کار خود باشید . به همسر یا شخص مورد علاقه خود بیشتر رسیدگی و محبت کنید . با اشخاص مسرت‌تر از خودتان معاشرت کنید . در کنار آنها احساس امنیت خواهید کرد . با متولد اردیبهشت ماه تفاهم کامل خواهید داشت . گوشه‌گیر نباشید و برای مسائل بی‌ارزش غصه نخورید . در پاسخ دادن به نامه‌های رسیده عجله بخرج دهید .

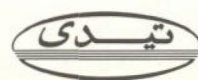
این هفته از شنبه  
۲۱ فروردین تا  
جمعه ۲۷ فروردین  
ماه بشما چگونه  
خواهد گذشت؟



در هلند هم...

# همه هر روز به نیوا احتیاج دارند

در سراسر جهان، قوطیهای آبی رنگ نیوا  
محتوی کرم معجزه آسا و سفید نیوا نشانه‌ایست از تازگی و  
سلامت پوست. نیوا برای هر نوع پوستی مناسب است و در هر  
آب و هوایی مواد لازم را به پوست بدن میرساند.  
وقتی شما کرم نیوا بکار میبرید میتوانید مطمئن باشید که از  
پوست بدن خود بطور کامل مواظبت میکنید و بهمین دلیل  
در سراسر دنیا همه افراد خانواده، خانمها، آقایان، حتی  
بچه‌ها هر روز کرم نیوا بکار میبرند.



## هر روز نیوا

# موی زیبا با وولا



## ولافلکس دولوکس

مشکل پسند باشید

فیکساتور ولافلکس دولوکس

قشنگه، عطرش ملایمه، چسبش نه زیاده، نه کمه



ولا  
بزرگترین متخصص  
رنگ و آرایش مو در جهان